

پرسی

چند مسأله اجتماعی

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۱	۱- آیا عثمانی تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی است
۱۴	۲- يك انحراف فکری و تاریخی
۱۶	۳- انحرافات و تحریفات دیگر
۱۸	۴- پیدایش استعمار و مسیر حرکت آن
۲۲	۵- نقل قول‌هایی از نهر و درباره استعمار
۲۸	۶- درباره منشاء طبقات
۳۰	۷- طبقات اعتقادی و نژادی
۳۷	۸- طبقه نژادی
۴۰	۹- طبقه سادات
۴۱	۱۰- طبقه روحانی
۴۶	۱۱- آیا دريك جامعه نابرابر ...
۵۰	۱۲- چگونه انسان آزاد می‌شود
۵۳	۱۳- مبانی اجتماعی خوشبختی و بدبختی
۶۱	۱۴- کشف عوامل همه انحرافات ...

حق طبع محفوظ

چاپ پانصد نسخه از این کتاب در تیرماه یکهزار و سیصد و چهل و نه شمسی
در چاپخانه تائیش تهران به پایان رسید

۶۳	۱۵- جنایات و تجاوزات بورژوازی غرب
۶۴	۱۶- روشنفکران وابسته به سرمایه‌داری
۶۶	۱۷- اشاره‌ای به اخلاق و وجدان
۷۰	۱۸- ترس انسان معلول سیستم اجتماعی و ...
۷۵	۱۹- مقایسه‌ای بین سرمایه‌داری و ...
۸۴	۲۰- چگونگی ادراک و برداشت ...
۸۸	۲۱- بعضی از امتیازات ماشین
۸۹	۲۲- سرمایه‌داری نسبت به فتودالیسم
۹۲	۲۳- جبر و اختیار
۹۴	۲۴- جبر علمی
۹۷	۲۵- تقسیم مردم به طبقات
۹۹	۲۶- نزو آنتی تزوستر
۱۰۲	۲۷- تنازع بقاء يك تئوری ارتجاعی و غیر علمی است
۱۰۶	۲۸- جنگ معلول اختلافات طبقاتی است
۱۰۹	۲۹- مراحل مختلف تاریخی

توضیح و پوزش

اسم بعضی از کتابها و عنوان اکثر مقالات چنان صحیح و بجای انتخاب میشوند که خواننده از اسم و عنوان بخوبی میتواند حدس بزند که کتاب و مقاله درباره چه موضوعات و مطالبی نوشته شده است.

باین منظور و بخاطر آنکه خریدار، کتاب مورد نظرش را انتخاب نماید سعی زیادی داشتم که اسم کتاب کاملاً و از هر لحاظ بتواند این منظورها را تأمین نماید. ولی متأسفانه بعلمت آنکه این کتاب، بررسی و نقدی است بر کتاب «اسلام شناسی» و بخاطر آنکه مطالب و موضوعاتی که مورد بررسی قرار گرفته شامل مباحث و مسائل اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فلسفی و ... میشود در انتخاب يك اسم صریح و گویا این اشکالات را داشتم.

در همین زمان، بخشی ازین کتاب در جنگی بنام «فصلهای سبز» باسم «تئوریه عقاید دکتر شریعتی» منتشر شد. ولی بعد متوجه شدم که این اسم، حاوی مطالب کتاب نمیشد زیرا که قسمت عمده عقاید و نظریاتی که آقای دکتر شریعتی در کتاب آورده، عقایدی است که قبلاً از طرف دیگران آمده است و یا عقاید آقای شریعتی همان اعتقادات ایده‌آلستی و ارتجاعی است که از قبل و در زمان حاضر با

خیلی صریح و روشن و با درپوشی از الفاظ علمی، معمول می‌باشد. بعد فکر کردم اسم کتاب «انتقاد بر کتاب اسلام شناسی» باشد. ولی دیدم خواننده پیش خودش فکر میکند منی که اصل کتاب را نخوانده‌ام چه لزومی دارد انتقاد بر آنرا بخوانم و چه استفاده‌ای نقد کتابی میتواند برای من داشته باشد. درحالیکه اینطور نیست کسی که کتاب را نخوانده است هیچ احتیاجی بمطالعه کتاب اسلام شناسی ندارد و البته اگر کسی فرصت کند و علاقمند باشد چه بهتر که کتاب، بخصوص مقدمه را حتماً بخواند، و برای کسی که کتاب را نخوانده باشد هیچ اشکالی ایجاد نمیکند چرا که از حدود صد صفحه مقدمه فقط چند موضوع که گاهی از یک جمله و خط تجاوز نمیکند نقد شده است و این جمله و خط دارای معنی کامل و مستقلی است که از متن کتاب نقل شده و بعد بررسی گردیده است.

از طرفی آن چند موضوع و مطلبی که نقد شده فقط نقد نیست بلکه بررسی و تحلیل هم هست باین معنی که عقاید و نظریاتی که در کتاب آمده همه‌ی کسانی که در جریان مطالعه و آشنائی و آگاهی نسبت بمسائل فکری و عقیدتی وایدئولوژیهای متضاد و مختلف هستند بخوبی بمطالب و عقاید کتاب احاطه دارند و من بهمین جهت که مطالب و عقاید کتاب، بخشی از عقاید و نظریات رایج و معمول است مورد بررسی قرار داده‌ام. زیرا که برای نقد و جواب به کتاب مذکور پاسخ بهمه‌ی کسانی است که دارای چنین افکار و عقایدی هستند.

سرانجام اسم کتاب را «بررسی چند مسأله اجتماعی» گذاشتم باین علت که در قالب بررسی کتاب چندین مسأله اجتماعی و در عین حال تاریخی و فلسفی و اقتصادی هم مورد بررسی قرار گرفته است.

اهمیت کار در این است که در مباحث و مسائل مذکور دو نوع تفکر و شیوه بررسی مورد بحث قرار گرفته و خواننده میتواند از طرح و بررسی دو نوع اعتقاد و اندیشه برداشت و نتیجه گیریهای لازم را بدست آورد.

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۲۷	سری	سری
۱۴	۱۳	زور زور و هومی شد	زور زور شد
۲۱	۱۳	پنهای	پنهان
۲۲	۷	استعماری	استبدادی
۵۷	۱۶	تعمیر	تغییر
۷۰	۲۱	ارتباط انسان با	ارتباط انسان با انسان یا
۷۱	۲۰	باروابط	باروابط
۷۳	۳	ومعلول	معلول و
۸۷	۱۴	عیان	جهان
۹۰	۹	تکنولوژی علوم	تکنولوژی و علوم
۹۳	۵	بجوامع	بجوامع
۱۰۲	۷	نتایج	تنازع
۱۰۲	۹	غیر عملی	غیر علمی
۱۰۷	۱۵	عاطفی و روانی	عاطفی و روانی

مقدمه

کتاب «اسلام شناسی» تألیف آقای دکتر علی شریعتی در ۶۲۷ صفحه و در چهار بخش در زمستان ۱۳۴۷ انتشار یافت.

من فقط ۱۰۰ صفحه از بخش اول کتاب (از صفحه ۲۹) و چند صفحه‌ای که تحت عنوان «با خواننده» است و بیشتر موضوعات و مطالبی که امکان و جای بحث آن بوده است بررسی و تحلیل کرده‌ام.

چون منظور از بررسی تحلیل وادارک علمی درباره نقطه نظرها و عقاید است که از طرف آقای دکتر ابراز گردیده همین چند مورد هم با همه فشرده‌گی تقریباً کتابی شده است.

نکته دیگر اینکه تقریباً تمامی نقطه نظرها و عقاید آقای شریعتی عقاید و تئوریهای است که قبل از ایشان از طرف ایستاده‌الینتها و علمای مرتجع بیان شده است با توجه باینکه آقای شریعتی سعی کرده است مانند بسیاری از معاصران اینگونه افکار و عقاید کهنه و ضد علمی را در پوششی از الفاظ و واژه‌های علمی بیوشاند تا باینوسیله باینگونه عقاید کهنه و غیر علمی جنبه علمی بدهد بنابراین چون نحوه تفکر آقای شریعتی ایده آلیستی و شیوه بررسی اش منافذی یکی است نتیجتاً بررسی عقاید آقای شریعتی در واقع بررسی و تحلیل تفکر ایده آلیستی و شیوه بررسی منافذی یکی است.

ما امروز در زمانی زندگی میکنیم که انسان بیاری و راهنمایی تئوریهای فلسفی و علمی جهان را می‌شناسد و آنرا تغییر میدهد. از این لحاظ علوم و دانشهای بشری قوانین و تئوریهایی هستند که از طبیعت و جامعه گرفته شده و بر روی طبیعت و جامعه بکار افتاده است.

فلسفه و علوم ساخته و پرداخته ذهن فلان فیلسوف و دانشمند نیست بلکه ناشی از روابطی است که در خود اشیاء و پدیده‌های عالم هستی وجود دارد و عالم بآدرک این روابط، آنها را بصورت قانون و تئوری عرضه میکند و با انطباق تئوری با عمل صحت آن اثبات میگردد و با شناخت و تغییر جهان عملاً آنرا مورد استفاده قرار میدهد.

بنابراین عقاید و تئوریهایی که از عهدۀ ادراک و تعبیر جهان برنیایند و انسان را در شناخت و تبیین علمی عالم هستی یاری ندهند علی رغم جار و جنجالهای باصلاح علمی و تأییدهای دستوری و تبلیغات دروغین خیلی زود در ذباله دان تاریخ دفن خواهند شد.

با وجودیکه نیروهای ارتجاعی بخاطر حفظ و بسط منافع خود با استفاده از تمامی امکاناتی که دارند در ترویج خرافات و عقاید ضد علمی-معاوی زیادی در جهت انحراف افکار عمومی و بی اعتبار کردن علوم بکار میبرند محال است بتوانند جلو رشد و ترقی علوم را با اینگونه تلاشهای کم ثمر و بی - سرانجام بگیرند.

آقای شریعتی بخوبی آگاه است که از مدتها قبل با رشد و توسعه علوم بشری افکار و عقاید کهنه و غیر علمی از رونق افتاده است و میداند که اینگونه عقاید ارتجاعی نه بکار تبیین و شناخت جهان میخورد و نه میتوان با آن جهان را که متفرد اساسی انسان است تغییر داد از این نظر پاهوشیاری و آگاهی، همان افکار و عقاید کهنه و شیوه های غیر علمی را در قالبها و اصطلاحات علمی میریزد و بخورد خواننده میدهد و در همه جا مدعی است که با تفکر و شیوه های علمی میخواهد زندگی را تبیین و حتی آنرا تغییر دهد.

آقای شریعتی با عقاید ارتجاعی و تحریف تاریخ و مسخ علوم و تحریف تئوریه و عقاید دیگران ذهن دانشجویان و خواننده را از ادراک صحیح و شناخت علمی جامعه منحرف نموده و پیش از پیش با ارتجاع و عقب ماندگی کمک مینماید.

مطالب مهم مبحث «با خواننده» را در چند

مورد، مورد بررسی قرار میدهم.
۱- آیا عثمانی تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی است.

مورد، مورد بررسی قرار میدهم.
آقای شریعتی مینویسد (پس از سقوط خلافت عثمانی در مارس ۱۹۲۴ اسلام به معنی یک قدرت آشکار سیاسی و اجتماعی و قانونی مشتمل از اندیشه ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده از «صحنۀ حوادث» جهان رخت پرست)
۱- آیا عثمانی تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی و قانونی مشتمل از اندیشه ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده اسلامی بود؟

سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ میلادی قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم شرقی را فتح کرد و آنجا پایتخت خود قرار داد.

ترکان عثمانی سرعت در قرن یازدهم در شبه جزیره بالکان و تازدیکه وین پایتخت اتریش پیشروی نمودند و ملل مختلف بالکان، یونانی ها، رومانی ها، بلغاری ها، مونتنگروئی ها و بوسنی ها را تحت تسلط و سیطره خود گرفتند.

و به طوریکه در ابتدای قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی در اروپا شامل کلیه شبه جزیره بالکان با استثنای ساحل باریک دالماس بود. در آسیا آناتولی ارمنستان شام (سوریه) بین النهرین (عراق) و در آفریقا مصر و طرابلس (لیبی) را در تصرف داشت. به علاوه سلطان عثمانی برای خود سیادت در تونس و الجزایر نیز قایل بود.

در قرن نوزدهم کلیه ملل بالکان بر عثمانی شوریدند و خود را از زیر سلطه ترکها نجات دادند. کشورهای مصر-عراق-سوریه - در جریان جنگ جهانی اول با سقوط عثمانی زیر سلطه و نفوذ انگلستان و فرانسه قرار گرفتند.

باین ترتیب امپراطوری عثمانی سرزمینهای وسیع و ملت های مختلفی را در آسیا آفریقا و اروپا در بر میگرفت. و بعنوان مرکز خلافت نسبت به تمامی مسلمانان جهان اعمال نفوذ و داعیه رهبری داشت.

برای آنکه با آنچه آقای شریعتی بنام قدرت سیاسی و اجتماعی و قانون مشتملی

از اندیشه‌ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده از آن پادشاهان آشنا شویم قسمتی از تاریخ آلبرماله را درباره زندگی مسیحیان بالکان و نحوه عکس العمل عثمانی با آزادیخواهان و مبلین پرستان بالکانی را نقل میکنیم .

«مسیحی‌ها دسته رعایا یعنی گله اغنام حفات آمیزی را تشکیل میدادند و نوعی انسان که برای رفیت ابدی خلق شده است بشمار میرفتند . در تمام مملکت از اقامت در شهرها محروم و بایستی در دهات بزراعت و در سواحل و جزایر به صید مشغول باشند .

مالیاتهای بسیار سنگین بآنها تحمیل میشد اولاً مالیات مخصوصی باسم «خراج» برای معافیت از قتل (ذمه) ثانیاً عشریه از تمام محصولات خود و همچنین مالیاتهای مخصوصی برای اغنام میپرداختند و مجبور بودند که سالیانه سه روز به عنوان قیمت استفاده از زمین که تنها سلطان مالک آن بود بیکاری کنند . علاوه بر این‌ها طرز وصول مالیاتها آن را سنگین تر میساخت باین معنی که مالیات‌ها مثل فرانسه قبل از انقلاب کبیر عموماً مقاطعه داده میشد و حرس مقاطعه کاران موجبات زحمت دائمی مؤدیان را فراهم میساخت و بالاخره مسیحیان مثل دهقانهای فرانسه قبل از انقلاب به اربابهای خود حقوق اربابی میپرداختند زیرا در حقیقت در ترکیه دونوع ملوک الطوائفی وجود داشت یکی ملوک الطوائفی بگه‌ها (اعقاب اربابهای قدیم عیسوی) مربوط به قبل از استیلای ترکها که برای حفظ ریاست خود تغییر مذهب داده و ب مذهب اسلام گرویده بودند دیگر ملوک الطوائفی سپاهیان که سلاطین عثمانی موجود آن بودند (سپاهیان جماعتی بودند که در مقابل عایدات یکی از دهات که بآنها تفویض میشد بخدمت نظام مکلف میشدند) مسیحی‌ها با طاعت هر گونه اوامر مسلمانان مجبور و حق نداشتند بر اسب سوار شوند و اگر اسلحه بدست آنها دیده میشد محکوم باعدام بودند .

و ترکها اطفال خردسال را در آب جوش می انداختند و در کوچها چندین صد نفر مرد و زن را چهار میخ کشیدند که دوسه روز در همین حال مشغول جان دادن بودند . شخصی که ناظر بوده مینویسد جلوی یکی از دروازه‌های بلگراد در طرفین راه شصت الی هفتاد نفره‌ری که بدیوار میخکوب کرده‌اند دیده میشود که اجساد آنها را تا آنجا که ممکن بوده است سگها خورده‌اند .

نهر و درنگاهی بتاریخ جهان مینویسد : مسیحیان مؤمن اروپای غرب

ترکها را و تا زیاده عبرت الهی ، میسر دهند که برای کین بردادن بگناهان جامعه مسیحیت فرستاده شده‌اند .

همین وحشیگریها - کشتارها - بمیخ کشیدن‌ها - تاراجگری‌ها علاوه استعمار و حشیانه بیکاری - مالیاتها و انواع تجاوز و ستم از طریق استفاده از کارغلامان و سیستم بردگی بشدت در پاره مسلمانان اجرا میشد .

عثمانی تا آنجا رمق کشورهای اسلامی را کشید و آنها را در عقب ماندگی نگه داشت که نه تنها خود با جنگ جهانی اول تحت نفوذ انگلستان قرار گرفت بلکه مصر - سوریه - عراق طرابلس و ... را هم ب زیر سلطه انگلستان و فرانسه کشاند .

آقای شریعتی از استبداد سیاه سلاطین عثمانی ، از وحشیگریهای ینی چریها و از تجاوز و ستم عثمانی بر ملت‌های بالکان و ملت‌های عرب آسیا و آفریقا اظهار تأسف می نماید و از اسلام عثمانی بعنوان يك قدرت سیاسی و اجتماعی یاد میکند .

آیا شما تجاوز و استعمار و بیکاری و کشتار و وحشیگریهایی که تحت عنوان نام اسلام انجام میگرفت بحساب قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام میگذارید ؟

آیا استبداد سیاه و خشن سلاطین عثمانی و وحشیگریهای ینی چریها را تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام میدانید ؟ و یورشهای ینی چریها را بمرکز مذهبی و فکری و قلع و قمع آزادیخواهان و مبلین پرستان ملت‌های بالکان و مسلمان را جنبه‌هایی از اندیشه‌ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده میدانید ؟

آیا تعصب - حماقت - تاراج - ویرانی - بی ناموسی و نامردمی عثمانی‌ها را از افتخارات اسلام و فرهنگ اسلامی میدانید شما که میگوئید (شکست عثمانی تنها يك شکست نظامی و سیاسی نبود بلکه انحطاط فرهنگ اسلامی بود) .

عثمانی در مدت ۴۰۰ سال تسلط بر ملل بالکان کدام میراث فرهنگی - اقتصادی - سیاسی - هنری - مذهبی را بیادگار گذاشت که میگوئید سقوط عثمانی یعنی انحطاط فرهنگ .

از کدام فرهنگ در امپراطوری جابرو فاسد و متجاوز عثمانی یاد میکنید ؟ برآستی کدام انحطاط فرهنگ اسلامی ؟ فرهنگ اسلامی در زمان عثمانی چگونه

فرهنگی است و عثمانی‌ها چه عمل و خدمت فرهنگی انجام داده‌اند که شما بگوئید فرهنگ اسلامی با سقوط عثمانی با انحطاط گرائید .

۲ - يك انحراف فکری و تاریخی .
(از طرفی حریف دیرینه وی مسیحیت ، بیدار و توانا شده بود و بیداری رنسانس ، شکست پاپ ، ملحد خرافات ، تغییر شیوه تفکر و تحقیق و کوششهای بزرگی چون شکستن پوسته محدود و محیط جغرافیائی و مذهبی و فکری و اجتماعی خویش و نیز انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان ... و نیز با فرو آمدن از اوج آسمان « علم کلام » و فرو رفتن در قلب کوه ماد و قمر دریاها و درون کارخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها و سفر بشری و غرب نه عالم و هورقلیا ، بلکه سطح خاک در جستجوی اندوختن و آموختن ، همه دیوارها را از پیش پای پیشرفت و قدرت و ثروت برداشته بود و علم که عمر را همه در گوشه معابد و مدارس پسر آورده بود ناگهان با زندگی آشتی کرد و خدمتگزار دشمنان مغفور و همیشگیش زر و زور و هو می‌شد . مسیح را قیصر کرد و مسیحیت صوفی و شریانیست کشی سومعه نشین ، را د دجال قبل ملحد شکلی ، ساخت خونریز و حریص و آدمیخواه !

حریصهای قتاله بدستش سپرد و سر بر جان ملتها و مذہبها و فرهنگها و هنرها و ثروتها و عزت‌های جهانش داد .)

آقای شریعتی میگوید اسلام از صحنه حوادث جهان رخت بر بست و مسیحیت وارد صحنه جهان شد و به بیان دیگر اسلام بخواب رفت و مسیحیت بیدار و توانا گردید .

آقای شریعتی که دارای ذهن مذهبی است اسلام را بجای فتودالسم و مسیحیت را بجای بودژوازی گرفته و به بررسی علل ضعف و شکست اسلام بجای فتودالسم و علل توانائی و پیروزی مسیحیت بجای بودژوازی میپردازد .

بر خلاف تحریفات آقای شریعتی آنکه بخواب رفت و از صحنه حوادث کنار گذاشته شد و ضعیف گردید و مغلوب شد و با انحطاط تاریخی رسید و حتی در بسیاری از کشورهای اروپائی با شربات مرگ آوری جان سپرد و از بین رفت فتودالسم است نه اسلام و آنکه بیدار شد و وارد صحنه حوادث جهان گردید و توانا و قدرتمند و شکوفان شد و بر دشمنان تاریخی خود غالب گردید و بر جان ملتهای جهان افتاد بودژوازی است نه مسیحیت .

نه تنها عثمانی در ۱۹۲۴ از صحنه حوادث کنار رفت و ضعیف و مغبور شد بلکه تمامی حکومتهای استبدادی آسیا و آفریقا هم از هند - چین - هند و چین - اندونزی - ایران و ... از ملتها قبل از طرف بودژوازی اروپا که خود را دشمن توانا و حریص و متجاوز و آگاه فتودالسم نشان داده بودند توان یک قدرت مستقل از صحنه حوادث جهان کنار گذاشته شدند .

آقای شریعتی مواردی را که از علل و وسائل بیداری و توانائی مسیحیت ذکر میکند درست همان حوادث و جریانات و علل و موجبانی است که موجب توانائی و حاکمیت بودژوازی بوده است .

بر خلاف نظر آقای دکتر این موارد نه تنها موجب بیداری و توانائی مسیحیت نشد بلکه با اینگونه حوادث تاریخی و جریانات اقتصادی و اجتماعی و فکری مسیحیت ضعیف و ناتوان گردید و نفوذ و قدرت و حاکمیتش همراه با فتودالسم منززل و زوال یافت .

برعکس آنچه آقای شریعتی میگوید فتودالسم و مسیحیت بارنسانس - شکست پاپ - ملحد خرافات - تغییر شیوه تفکر و تحقیق و کوششهای بزرگ فکری و انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب انگلستان و رفتن بدرون کوهها و دریاها و کارخانه‌ها و تأیید و رشد علوم و ... با تمام قدرت و امکانات خود بمخالفت و مبارزه پرداخته‌اند و آنچه در واقع موجب ضعف و مرگ فتودالسم و مسیحیت و وسیله تقویت و توانائی و حاکمیت بودژوازی گردید همین‌ها بود .

چطور ممکن است کسی خود را تا این اندازه به نادانی و بی‌خبری بزند و آنچه را موجبات ضعف و ناتوانی و مرگ مسیحیت و فتودالسم شده است درست برعکس همان‌ها را بتوان عوامل توانائی و حاکمیت مسیحیت بیاورد . آقای شریعتی میگوید (حریصهای قتاله بدستش سپرد و سر بر جان ملتها و فرهنگها و هنرها و ثروتها و عزت‌های جهانش داد) .

آنکه نفت - قلع - سرب - منگنز - کائوچو - قهوه - پنبه جهان را غارت کرد و میکند مسیحیت است یا بودژوازی غرب ؟

آنکه از طریق بازرگانی جهانی و سرمایه‌گذاری و امور مالی و وام و اعتبار و قیمت‌گذاری ... جهان را غارت میکند بودژوازی غرب است یا مسیحیت ؟

آنکه ملتها را شکست داد و مغلوب کرد و اختلاف مذهبی و فکری و قومی

بوجود آورد و جنگهای داخلی را دامن زد و هر نوع جنبش استقلال طلبانه را سرکوب میکند بورژوازی غرب است یا مسیحیت ؟

آنکه از فرهنگ و هنر و ادب و مذهب و رسوم و سنن مردم برای تجاوز و استثمار و استعمار استفاده میکند مسیحیت است یا بورژوازی غرب ؟

آقای شریعتی در ادامه همین مبحث مینویسد
۴ - انحرافات و (مسیحیت که عقده مسجد شدن کلیسای بزرگه ابا -
تحریفات دیگر . سوفیا و اسلامبول شدن قسطنطنیه و پرتاب شدنش
را از شرق بآن سوی مدیترانه هنوز یاد نبرده بود و

چکاچکش شیرهای مسموم و کوبنده خالد و طارق و صلاح الدین ایوبی و سلطان محمد فاتح و مدافعان دلاور جنگهای شکست سلیبی راهمه جا از فلسطین تا اسپانیای شنید و دلش از کینه شکست ها و حقارت تسلیم ها که تاریخ بیادش می آورد به درد میامد و جانش از طمع گنجهای پنهان و پیدا که علم سراغش میداد به شوق بر اسلام که اندامش را با تیغ برنده قومیت قطعه قطعه کرده بود تاختن آورد و اسلام گرچه سخت بیمار و محروم بود بدفاع ایستاد اما در برابر حمله های علم فهرمانی و جانی بازی مجاهدان کاری از پیش نبرد و کوششهای دهبان سیاسی اسلام نیز در تسخیر فنون فرنگی و استخدام نظام و سلاح اروپائی ثمری نداد که دیگر دیر شده بود و در نتیجه اسلام بیکباره خود را از همه سود و درآمد مسیحیت اسیر یافت و مسیحیت که بگفته تاین بی « ریمانی » را که از قرن ها پیش برگردن اسلام افکنده بود اما جرأت آنرا نمی یافت که آنرا بکشد ناگهان با همه نیرویش کشید « و حلقوم این حریف سر سخت دیرین خویش را چنان فشرد که چهره اش کیبود شد و از جنبش افتاد و راه نفسش را گرفت و در اختناق این چنین دردناک و سبب سکوت کرد)

همانطوریکه در قسمت اول این مبحث بیان شد آنکه سرزمینهای آسیا و آفریقا از آن جمله سرزمینهای مسلمان نشین این دو قاره را مورد تاخت و تاز قرارداد و با فتنه و آشوب و حیل و گری و دامن زدن باختلافات مذهبی و جنگهای داخلی ، حکومت های محلی را تضعیف و سرانجام سرکوب نمود و بر آنان حاکم و مسلط شد سرمایه داری بود نه مسیحیت و آنکه ناتوان شد و شکست خورد و تحت تسلط و حاکمیت سرمایه داری قرار گرفت فتوای لیس و حکومت های استبدادی بود نه اسلام .

سرمایه داری اروپا و بدنبالش امریکا نه تنها سرزمینهای مسلمان نشین را مورد حمله و تجاوز و غارت و چپاول قراردادند بلکه پرتاسر آسیا و آفریقا و امریکای لاتین حمله بردند و با تصرف این قاره ها بغارت و چپاول آنها پرداختند . طبق نظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه مسیحیت از مسجد شدن کلیسای ایا صوفیا و اسلامبول شدن قسطنطنیه و جنگهای صلیبی عقده داشت تا در شرایط ناتوانی اسلام بآن حمله نمود و گلویش را فشرده و تلافی گردید پذیریم باید برای حمله و تصرف و تسلط مسیحیت بر پرتاسر آسیا و آفریقا و امریکای لاتین عوامل و انگیزه هایی برای عقده و کینه مسیحیت جستجو کنیم . با توجه باینکه مسیحیت سرزمینهای مسیحی و بخصوص امریکای لاتین مسیحی را مورد حمله قرارداد و همان اعمال تجاوزکارانه و غارتگرانه و ظلم و ستمی را که در مورد آسیا و آفریقا اعمال کرد در امریکای لاتین هم عملی نمود . و از آن زمان تا بحال امریکای لاتین مسیحی یا آسیا و آفریقای مسلمان و بودائی و هندو و یرهمائی در یک صف قرار گرفته و در هر کجای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین که نهضت های انقلابی آزادی بخش آغاز میشود و به ثمر میرسد سایر ملت های این سه قاره احساس خوشحالی و آزادی مینمایند و هر کمکی که از دستشان ساخته باشد به برادران خود بدون در نظر گرفتن مذهب و نژاد و موقعیت جغرافیائی انجام میدهند و آزادی هر ملت و کشوری را بمثابة آزادی خود میدانند چرا که بخوبی ادراک میکنند و می بینند که استثمار در هر کجا که ضعیف و سرکوب شود عملاً آزادی و رهائی آنها را جلو می اندازد .

طبق نظر آقای دکتر اگر مسیحیت بخاطر عقده کشایی و گرفتن انتقام از حریف سر سخت خود با اسلام وارد بیکار شد پس چرا در آغاز رقابت های مستعمراتی اروپائیان ، مسیحیان پرتغالی و هلندی و انگلیسی بایکدیگر بجنگ های خونینی پرداختند و وقتی انگلیسها از شرق قبای پرتغالی و هلندی راحت شدند باقتضای موقعیت فرانسه و روسیه و آلمان و امریکا بمبارزه و جنگ های خونینی دست زدند .

و همینطور بر سر صاحب میراث عثمانی انگلیس و فرانسه مسیحی این دو کشور سرمایه داری قدرتمند در سوریه و عراق و مصر و شمال آفریقا کارشان باختلاف و جنگ کشید .

چرا در قرن نوزدهم روسیه و انگلیس و فرانسه و اتریش و ... مسیحی باقتضای منافع خود ضمن اختلاف و جنگ بایکدیگر ، بعضی از ملت های بالکان ، و بعضی از عثمانی پشتیبانی میکردند ؟ و دولتهای مسیحی بخاطر عثمانی مسلمان بایکدیگر

مگر کشورهای مسیحی سرمایه‌داری اروپا و بعد هم امریکا بر سر تصرف وغارت تروتهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین بجان هم نیفتادند؟ مگر جنگهای خونین استعمارگران را، در این سه قاره فراموش کرده‌اید؟

مگر جنگهای اول و دوم در همین دولتهای مسیحی امپریالیستی برای تقسیم دوباره مستعمرات آسیا و آفریقا و امریکای لاتین سرهم‌بندی نکردند؟ مگر در جنگ اول، عثمانی، مسلمان متحد بعضی کشورهای مسیحی بر علیه کشورهای مسیحی دیگر نبود؟

جالب است که آقای شریعتی برای ارائه دلیل و توجیه نقطه نظرهای غلط و انحرافی خود به نوشته و تاین بی، این عالم مرتجع و مدافع امپریالیسم استناد میکند (بروباه گفتند که شاهدت گفت دهم) تاین بی از جهاتی در زمینه‌های مسائل تاریخی و اجتماعی و تحلیل علل و موجبات عقب ماندگی کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین دست کمی از آقای شریعتی ندارد. تاین بی دفاع از استعمار و امپریالیسم و تسلط استعمار بر کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین را مانند آقای شریعتی از طریق عقاید مذهبی و نقطه نظرهای غیر علمی و انحرافی توجیه مینماید و بی‌جهت نیست که آقای شریعتی بین خود و تاین بی توافقی‌ها و وحدت نظری پیدا کرده است.

خواهش دارم مطالب داخل برانتر را که تقریباً تمامی مطالب به با خواننده است بطور مرتب بهم ربط دهید و یکبار دیگر آفرایخوانید تا به نتیجه گیریهای آقای شریعتی که مبتنی بر این عقاید و بررسی‌هاست

بیگانه و بی‌اطلاع نباشید.

خلاصه مطالب و عقاید ایشان چنین است پس از سقوط عثمانی در ۱۹۲۴ اسلام از صحنه حوادث جهان کنار میرود و مسیحیت که پیادری دیناس و انقلابات فرانسه و انگلیس و آشتی با علم و شکست پاپ توانا و قدردمند شده بود برای گرفتن انتقام شکستهای گذشته و بطمع گنجهای پنهان و آشکار با اسلام حمله ور شد و سرانجام آنرا ناتوان و بی‌حرکت نمود.

(و در این جا بود که استعمار گستاخ و بی‌دغدغه با خر و خرچینش سر رسید و «متجدد دور از تعصب محلی ملقب بروشنفکر» افسار خورش را بدست گرفت و او را همه جا گرداند و همه جا را نشانی داد و آدم

ندیده‌های امل را که از این سواره میر میدند گردا و جمع آورد و بهم تقلید از فرنگی و تسلیم در برابر او را در میان خلق انداخت و صد ادداد که هان! از فرق سر تا ناخن فرنگی شوید)

آقای شریعتی مسائل تاریخی را بصورت تحریف شده و بطرز غلط و غیر علمی طرح کرده و به نتیجه گیریهای انحرافی و غلطی رسیده است که بهیچوجه با حوادث تاریخی منطبق نیست و با حقایق تاریخی وفق نمیدهد.

طرح مسأله بصورت تحریفی و غلط تا بیج انحرافی و سرپا غلطی بیار می‌آورد که از هر لحاظ بود استعمار و ارتجاع است و نتیجه آن میشود که دانشجویان و خوانندگان که تحت تأثیر این عقاید و بررسی‌ها و نتیجه گیریها قرار دارند در زمان ورود استعمار و چگونگی ورود و نفوذ و حاکمیت اقتصادی و سیاسی آن و اینکه بدست چه کسانی و سیله ورود و نفوذ و حاکمیتش فراهم شد دچار اشتباهات اساسی و حیاتی شوند و بر اساس این تحریفات و اشتباهات و نتیجه گیریهای انحرافی شناخت صحیح و علمی در باره استعمار و متحدان آن نداشته باشند و در ارزیابی و موضع گیری و نحوه مبارزه با استعمار و استبداد دچار سردرگمی و اشتباه و زیانهای جبران ناپذیری گردند.

برعکس آنچه آقای شریعتی میگوید اروپا از همان بدو ورودش از آغاز قرن پانزدهم میلادی دارای مطامع غارتگرانه و استعماری است ولی این مطامع متناسب با شرایط و احتیاجات اقتصادی و سیاسی آنهاست این مدت باشکال مختلفی تجلی کرده است.

اشکال فعالیتهای اقتصادی استعمارگران اروپا و امریکا را که متناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی کشورهای خود بمنظور غارت آسیا، آفریقا و امریکای لاتین اعمال گردیده میتوان در چند مرحله خلاصه نمود.

۱- کشورهای پرتغال - اسپانیا - هلند - بلژیک - انگلیس و فرانسه بدنبال کشف راههای دریائی و آشنائی با آسیا و آفریقا و امریکا بطرق مختلف منجمله از طریق بازرگانی بغداد این قاره‌ها پس را خشن و سودها و تسروتهای بی‌حسابی را با اروپا منتقل کردند.

در پانودان و بازرگانان اروپائی از یکطرف بر قایت و مبارزه با بازرگانان و در پانودان آسیا و آفریقا بخصوص بازرگانان عرب که واسطه بازرگانی بین آسیا و آفریقا و اروپا بودند اقدام نمودند و از طرفی بر سر اشغال بازارها و تصرف

راههای دریائی و بنادر مهم تجاری و نظامی بایکدیگر بر رقابت و مبارزات خونینی پرداختند .

۲- در این مرحله کشورهای اروپائی از ضعف و ناتوانی حکومتهای داخلی سوء استفاده نموده و با امکاناتی که در اختیار داشتند از پرداخت حقوق گمرکی خودداری نمودند .

هر کشوری که نفوذ و قدرت بیشتری نسبت بر رقبای خود در کشوری کسب کرده بود وسائلی بر میانگذاخت تا بسود او و بزیان رقبایش بکالاهای بازرگانان کشورهای دیگر حقوق گمرکی گزافی تعلق گیرد .

در این مرحله بازرگانی و تولیدات داخلی بعلت تسلط نفوذ خارجی و ضعف حکومتهای داخلی در رقابت با کالاهای خارجی رو به ضعف رفت و کالاهای خارجی بازاریهای این کشورها را اشغال نمود .

۳- در این مرحله استثمار بصورت خطر جدی استقلال اقتصادی و سیاسی این قارهها را پیش از پیش مورد تجاوز و ناپودی قرارداد. شرکتیهای بزرگ سرمایه داری خصوصی و دولتی غرب رشتههای مهم و اساسی اقتصادی این کشورها را با ایجاد بانکها و در دست گرفتن امور پولی و فعالیتهای مالی و کسب انواع امتیازات و تحمیل عهود و قراردادهای یکجانبه اقتصادی - سیاسی - نظامی و در اختیار گرفتن گمرکات و منابع اقتصادی بعنوان وثیقه زیر نظر گرفته و در جهت منافع و مصالح خود اداره و رهبری مینمودند .

۴- در این مرحله استثمار در درجه اول سرمایه صادر میکند و سرمایه باشکال مختلف و در بخشهای گوناگون امور تولیدی - مصرفی و نظامی مورد استفاده قرار میگيرد .

سرمایه داران خارجی با تشکیل بانکها و بهره برداری از معادن و ایجاد واحدهای صنعتی و در فعالیتهای کشاورزی و دامداری مستقیماً سرمایه خود را بکار می اندازند یا با مشارکت با سرمایه داران داخلی (بخش خصوصی و دولتی) در سرمایه گذاری شرکت میکنند یا اینکه سرمایه داران خصوصی و دولتی وام و اعتبار میدهند .

البته این بدان معنی نیست که کشور های بزرگ سرمایه داری غرب با صدور سرمایه صدور کالا را کنار گذاشته اند و یا اینکه قبل از این از سرمایه گذاری و پرداخت وام و اعتبار اجتناب کرده اند . منظور از صدور سرمایه اینست که جهان سرمایه داری ضمن صدور کالا آنها هم در حجم بیشتر در درجه اول سرمایه

صادر میکند .

این تقسیم بندی ما را در چگونگی سودجویی ها و غارتگریهای استثمارگران از آغاز تا به حال قرار میدهد و نشان میدهد که چگونه منافع و مصالح و مطامع استثمارگران متناسب با تغییر و تحولات اقتصادی و سیاسی اروپا (جهان سرمایه داری) و این قارهها بصورتها و اشکال مختلفی درآمده است .

بنابر این کشورهای اروپائی و آمریکا از همان ابتداء ورود باسیا - آفریقا و آمریکای لاتین دارای مطامع استثمارگری بوده اند و طی تاریخ منافع و مطامع آنها متناسب با نیازمندیهای اقتصادی و سیاسی شان تغییر شکل یافته است بطوریکه استثمار امروزه در چهارچوب روابط اقتصادی و مبادلات بازرگانی جهانی و با عقد قراردادهای و پیمانهای قانونی منافع و سودهای زیادی در کشورهای این مناطق بدست آورده اند .

کشورهای بزرگ صنعتی اروپا و آمریکا پیوسته سعی می کنند که با ترقی قیمت کالاهای صنعتی و کاهش قیمت مواد اولیه از دو سو بسود خود و بزیان کشورهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین استفاده نمایند و از آنجا که تولید ، فروش ، قیمت گذاری و حمل و نقل در اختیار قدرتهای بزرگ اقتصادی است هر موقع مصالحشان ایجاب کند سعی دارند با تثبیت و حتی کاهش سطحی تولید و همچنین ترقی قیمت حمل و نقل و دیگر موارد اقتصادی و بازرگانی بسود خود و بزیان صاحبان ثروت اصلی عمل نمایند .

از طرفی عناصری از روشنفکران که بشدت و بطور همه جانبه تحت تأثیر تمدن اروپائی قرار داشتند و مرعوب و مجذوب آن شده بودند راه ترقی و پیشرفت و جبران عقب ماندگی را در تقلید از اروپا و باز گذاشتن دست استثمار و دادن امتیاز میدانستند .

دسته دیگر روشنفکران ، روشنفکران مرفعی و ملی و انقلابی اند که کوششهای زیادی برای ترقی و تنبیر جامعه و رشد و بسط فرهنگ ملی و گسترش علوم و افکار و عقاید نوین بکار برده اند .

اینان با استعما و ارتجاع مخالفت و مبارزه کرده و بسیاری از آنان تا پای جان پیش رفته اند .

این روشنفکران وابسته با استعمارند که با آگاهی و بدستور استثمار و بخاطر حفظ و بسط منافع استثمارگران امکانات لازم را برای آنها فراهم کرده و میکنند و آگاهانه منافع ملت و استقلال کشور خود را با استثمارگران می فروشند .

بنابر این اولاً باید بین این دو گروه روشنفکران تفاوت قائل شویم ثانیاً روشنفکران همانطوریکه خود آقای شریعتی هم ذکر کرده است مثلاً در ایران تقریباً از یک قرن قبل با در دست داشتن پستهای حساس و مهم دولتی در جهت بسط و توسعه منافع استعمار و رشد و تحکیم نفوذ اقتصادی و سیاسی آن خدمات برجستهای بار بایان خود نموده اند .

باین ترتیب استعمار بوسیله و کمک روشنفکران وارد ایران نشد بلکه روشنفکران با استعمار که از قرن ها قبل بوسیله فتودالها و حکومتهای استبدادی وارد شده بود و نفوذ اقتصادی و سیاسی داشت کمک نموده و مساعی لازم را در بسط و تحکیم نفوذ آن بکار بردند .

بمنظور آشنائی بیشتر با مسائل و مطالب این
۵ - نقل قولهایی از مبحث و چگونگی ورود استعمار و نحوه عملکرد
نهر و درباره استعمار آن در زمانهای مختلف قسمتهائی از نگاهی پانویخ
و نحوه عملکرد آن جهان را در این باره ، نقل قولهایی از نهر و درباره
در زمانهای مختلف استعمار و نحوه عملکرد آن در زمانهای مختلف نقل
 مینماییم .

« تجارت ادویه تا مدت ها در دست هندیان بود بعدها اعراب این تجارت را بدست خود گرفتند و کنترل میکردند همین جاذبه و کشش ادویه بود که پرتغالیها و اسپانیاییها را بسوی دریاهای کشانید و آنقدر از هر سو پیش رفتند تا در مالزی بیکدیگر برخوردند . اسپانیاییها در راه آمدن بشرق به امریکا رسیدند و در آنجا سرگرم شدند و پرتغالیها در تجارت ادویه از ایشان پیش افتادند . در همان زمان امپراطوری تازه مالاکا تجارت ادویه و سایر کالاها را در تحت کنترل و تسلط خود در آورده بود باین جهت پرتغالیها بچنگ با آنها و بازرگانان عرب پرداختند .

آلبوکرک نائب السلطنه پرتغالی در سال ۱۵۱۱ شهر مالاکا را منصرف شد و به بازرگانی مسلمانان پایان داد . باین ترتیب بازرگانی با اروپا بدست پرتغالیها افتاد و شهر لیسبون ، پایتخت پرتغال در اروپا یکی از مراکز بزرگ بازرگانی و توزیع ادویه و سایر کالاهای شرقی در اروپا گردید .
 اسپانیا در سال ۱۵۶۵ جزایر فیلیپین را اشغال کرد و بدینقراری قدرت و دولت دیگر اروپائی در آبهای شرقی ظاهر گشت . در سال ۱۵۷۷ « دریک » با پنج کشتی برای غارت مستعمرات اسپانیا حرکت کرد .

انگلیسها و هلندیها هر دو بشرق دور هجوم بردند و در آنجا اسپانیاییها و پرتغالیها را مورد حمله قرار دادند . اسپانیاییها همگی در جزیره فیلیپین بودند اما امپراتوری پرتغالیها در طول هزاران کیلومتر از دریای سرخ تا مالاکا

یعنی جزایر ادویه گسترده بود . آنها در نزدیکی عدن در خلیج فارس در سیلان و در بسیاری جاهای در سواحل هند و در تمام جزایر شرقی و در مالا یا مستقر بودند . بتدریج آنها امپراطوری شرقی خود را از دست دادند و مستملکات ایشان بدست هلندیها و انگلیسیها افتاد . حتی مالاکا در سال ۱۶۴۱ سقوط کرد . و تنها چند تکیه گاه کوچک در هند و جاهای دیگر باقی ماند .

تسلط و سیادت بازرگانی پر ارزش شرق اکنون بدست هلند و انگلستان افتاده بود این هر دو کشور از مدت ها قبل بوسیله تشکیل شرکتهای و کمپانیهای بازرگانی خود را برای چنین کاری آماده ساخته بودند .

در انگلستان ملکه الیزابت در سال ۱۶۰۰ فرمان تشکیل « کمپانی هند شرقی » را امضاء کرد دو سال بعد « کمپانی هلندی هند شرقی » تشکیل شد و کمپانی هند شرقی فرانسه در ۱۶۱۶ .

« در هند هر چند که فتودالیزم رو با نقراض بود تا مدت درازی بکلی نابود نشد و حتی در موقعی که عملاً شکل ظاهری خود را از دست داد باز هم ادامه یافت .

امپراطوری بملت این تغییرات اقتصادی در هم شکست اما هنوز طبقه متوسط آماده نبود که از این درهم شکستگی استفاده کند و قدرت را در دست خود بگیرد همچنین هیچ نوع سازمان یا شورائی از آن نوع که در انگلستان وجود داشت نبود که مظهر و نماینده این طبقات باشد . حکومت استبدادی شدید و طولانی مردم را عموماً به بندگی عادت داده بود و افکار قدیمی آزاد بخوانه بسورت سابق خود از یاد رفته بود .

در هند پادشاهان و امرای کوچک بر سر اولویت و تسلط بر کشور با یکدیگر می جنگیدند اما آنها خودشان نمایندگان و مظاهر یک نظم منحل و رو با نقراض بودند و بنیان استواری نداشتند آنان بر ضد اشخاصی از یک طبقه جدید یعنی بر ضد نمایندگان بورژوازی انگلستان قیام میکردند که بتازگی در کشور خودشان پیروز شده بودند و اکنون رو به هند نهاده بودند . طبقه متوسط و بورژوازی انگلیس که به هند می آمد نمایندگی یک نظم اجتماعی عالیهتری بود که نسبت به نظام فتودالی مترقی تر شمرده میشود . این نظم جدید با مقتضیات تازهئی که در دنیای متکامل بوجود آمده بود بیشتر سازگاری

داشت. این نظم سازمان بهتری بوجود می آورد و مؤثر تر واقع میشد. ابزارهای بهتر و سلاح های بهتری در اختیار داشت و باین جهت می توانست مبارزه را بشکل مؤثرتری ادامه دهد. بعلاوه دریاها را در اختیار خود داشت. شاهزادگان و امرای فئودال هند طبعاً نمی توانستند با این نیروی جدید رقابت و پرابری کنند و یکی پس از دیگری در مقابل آن از پا در می آمدند.»

در طول قرن هجدهم فرانسه و انگلستان اغلب در اروپا بایکدیگر در جنگ بودند و نمایندگان آنها در هند نیز باهم مبارزه میکردند اما این مبارزاتی که در هند صورت میگرفت گاهی اوقات حتی در موقعی که دولت های آنها در اروپا رسماً باهم در حال صلح بودند نیز دنبال میشد. در آلمان تنها هندوستان مبارزه انگلیس ها و فرانسوی ها نبود علاوه بر اروپا آنها در کانادا و جاهای دیگر نیز باهم می جنگیدند.

درین ضمن «دارن هاستینگز» از انگلستان به هند اعزام شد و نخستین فرمانروای کل هند شد. اکنون پادشاهان انگلستان هم به هند اظهار علاقه می کرد.

هاستینگز سیاست نگهداشتن شاهزادگان و امرای هندی را در تحت حمایت و کنترل بریتانیا و بصورت عروسک های دست نشانده شروع کرد بنابراین ما وجود گروه کثیری مهاراجه ها و نواب های پزدق و یرق و تپی مغز هندی را که بر روی صحنه هند می خرامند و سر و صدای فراوانی درباره خود راه می اندازند مدیون او هستیم.

بخاطر داشته باشید کمپانی هند شرقی، که يك شركت بازرگانی بود در هند حکومت میکرد. راست است که پادشاهان انگلستان بطور روز افزونی در کار این کمپانی نظارت و کنترل میکرد اما بطور کلی سر نوشت و مقدرات هند در دست يك مشت ماجرا جویان بازرگان قرار داشت. حکومت تا اندازه زیادی بمعنی بازرگانی و بازرگانی هم بمعنی غارت و چپاول بود و این چیزها باهم اختلاف و تفاوت محسوسی نداشت هر سال سودهای هنگفتی معادل ۱۰۰ درصد - ۱۵۰ درصد و حتی بیش از ۲۰۰ درصد به سهامداران کمپانی پرداخت میشد.

د کانگ می از سال ۱۶۶۱ تا ۱۷۲۲ در چین سلطنت کرد. کانگ می به مبلغان مسیحی بدگمان شد زیرا آنها با استعمارگران و

امپریالیست ها در وطن خودشان ارتباط داشتند و برای فتوحات آنها زمینه تهیه میکردند.»

«هنگام آمدن انگلیسها به هند صنایع دستی هند در کمال رونق بود با تحول و تکامل طبیعی روشهای تولید و بدون دخالتی از خارج ممکن بود که دیر یا زود صنایع ماشینی به هند نیز راه یابند و باین قرار عاقبت در هند چنین صنایعی بوجود می آمد فقط ممکن است که به علت آشفتگی اوضاع سیاسی این صنایع کمی دیرتر و با تأخیر به هند میرسید اما انگلیسها درین کار دخالت کردند. آنها نماینده يك کشور و جامعه می بودند که تغییرات خود را انجام داده بود و بصورت يك کشور صنعتی تازه با ماشین های بزرگ تولید کننده درآمد بود. انگلیسها هند را همچون يك رقیب احتمالی خود می شمردند و میکوشیدند صنایع آنها را از میان ببرند و عملاً مانع رشد و بوجود آمدن صنایع ماشینی گردند. انگلیسی ها که در آن زمان متریقی ترین مردم اروپا بودند در هند با عقب افتاده ترین و محافظه کارترین طبقات متفق گشتند. از طبقه فئودالی محکوم بزوال که در حال مرگ بود حمایت کردند مالکیت های بزرگ را بوجود آوردند و صدها حکمران دست نشانده را که حکومت های نیمه فئودالی داشتند زیر حمایت خود گرفتند. در هند در حدود ۷۰۰ حکومت بزرگ و کوچک و مختلف محلی بود که همگی به حسن نیت و میل واراده و حمایت انگلستان بستگی داشتند.

حکومت و تسلط بریتانیا به محافظه کاری و ارتجاع مذهبی هم کمک کرد. این موضوع عجیب بنظر میرسد زیرا انگلیسها مدعی بودند که مسیحی هستند معیناً آمدن آنها به هند موجب گردید که مذهب هندو و اسلام در هند خیلی خشک تر و جامد تر گردد. انگلیسها به مذهب یا به معتقد ساختن مردم بمذهب مسیحی علاقه ای نداشتند آنها فقط در فکر بدست آوردن پول هر چه بیشتر بودند و از هر گونه دخالت در امور مذهبی خودداری میکردند زیرا می ترسیدند چنین دخالتی موجب خشم مردم گردد و آنها را بشوهراند.

بطوریکه متذکر شدیم انگلیسها در هند با تمام عناصر ارتجاعی عقبمانده کشور متحد شدند و کوشیدند که هند را بصورت يك کشور منحصرأ زراعتی در آورند که برای صنایع ایشان مواد خام تهیه کند برای جلوگیری از رشد صنایع ماشینی و کارخانه‌ها در هند عوارض و گمرک سنگینی برای ورود ماشین‌ها وضع کردند.

در اواسط قرن نوزدهم کم‌کم صنایع ماشینی در هند نیز شروع شد و رشد یافت صنایع کثف در بنکال با سرمایه‌های انگلیسی توسعه پذیرفت آمدن راه آهن به توسعه و رشد صنایع هم کمک کرد و پس از ۱۸۸۰ صنایع ریسندگی و بافندگی پنبه با سرمایه‌هایی که بیشتر هندی بود در بمبئی و احمدآباد توسعه یافت و بعد هم کار استخراج معادن شروع شد.

جز در صنایع ریسندگی پنبه، کار صنعتی شدن تدریجی و ملایم هند بیشتر با کمک سرمایه‌های انگلیسی صورت می‌گرفت.

در سرمایه‌داری که پول در اختیار خود داشتند برای بدست آوردن سود بیشتر متوجه خارج گشتند تا در زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری کنند و برای این کار هم امکانات فراوان و وسیعی وجود داشت.

زیرا در سراسر جهان راه‌های آهن و کارخانه‌های تازه ساخته می‌شد و خطوط مخابراتی و تلگراف بوجود می‌آمد. اضافه پول‌های بریتانیا در بسیاری از این قبیل امور صرف می‌گشت که در اروپا و آمریکا و آفریقا و مستعمرات و مملکتات بریتانیا جریان داشت.

ایالات متحده آمریکا قسمت عمده‌ای از سرمایه‌های انگلیسی را برای راه‌های آهن و صنایع و غیره خود بکار می‌بردند. در جنوب آمریکا و بخصوص آرژانتین انگلیسها مزارع و کشتزارهای وسیعی بدست آوردند.

کانادا و استرالیا با سرمایه‌های بریتانیایی ساخته می‌شد. در چین هم سرمایه‌های انگلیسی بکار می‌رفت. در هند بدیهی است که انگلیسی‌ها تسلط داشتند و برای ساختمان راه‌های آهن و سایر کارها پول و وام میدادند که اغلب هم با اسراف و زیاده روی صرف می‌شد.

باین ترتیب انگلستان صراف و وام‌دهنده جهان شد و لندن بازار پول دنیا گشت.

سودهایی که از سرمایه‌داری در خارج حاصل میشد به انگلستان بازمی‌گشت

بسیاری از این سودها در کشورهای وام گیرنده باقی میماند و سرمایه‌داران انگلیسی این سودها را بصورت سرمایه‌های تازه در کارهای تازه سرمایه‌گذاری می‌کردند و بکار می‌بردند بطوریکه حجم کل سرمایه‌های انگلیسی در خارج روز بروز افزایش می‌یافت بدون آنکه از این بابت هیچ پول یا کالای تازه از انگلستان به خارج فرستاده شود.

رشد سرمایه‌داری صنعتی تغییرات فردانی را همراه آورد سرمایه‌داری همیشه در میدانهای وسیع تر اقدام می‌کرد عمل کردن در زمینه‌های وسیع تر و با سرمایه‌داری بیشتر خیلی سودمندتر و مؤثرتر از کارهای محدود و کوچک بود. باین ترتیب بود که شرکتها و اتحادیه‌ها و تراست‌های عظیم بوجود آمد و رشد یافت صنایع را زیر کنترل و تسلط خود درآوردند و تولیدکنندگان و صاحبان کارخانه‌های کوچک را می‌بلعیدند.

شرکتها و کمپانی‌ها و تراستها و سازمانهای بزرگ سرمایه‌داری حتی بر دولتها هم تسلط شدند و آنها را زیر نفوذ خود درآوردند. سرمایه‌داری به يك مرحله وحشیانه و خشن‌تر یعنی امپریالیسم و استعمار نو منتهی گردید.

اکنون امپریالیسم ادعای دیگران را ضمیمه خود نمیسازد و بتصرف نمی‌آورد و فقط بتصرف ثروت یا منابع تولید ثروت کشورها می‌پردازد. امپریالیسم از این راه میتواند کشور را بنفع خود استثمار کند و آنرا تحت تسلط و اختیار خود درآورد و در عین حال هیچ نوع مسئولیت هم برای اداره کشور و تحت فشار گذاردن مستقیم مردم آن ندارد. نوع جدید استعمار و امپراطوری برقرار ساختن و بوجود آوردن امپراطوریهای اقتصادیست.

اغلب تصور میشود اگر تسلط سیاسی از میان برود خود بخود آزادی فرا میرسد اما این حرف خیلی صحیح نیست زیرا کشورهای را میتوان دید که از نظر سیاسی کاملاً آزاد هستند اما بعلت تسلط اقتصادی تابع اراده دیگران میباشند.

امپراطوری بریتانیا و تسلط سیاسی آن کشور بر هند چیزی کاملاً نمایانست. بریتانیا بر هند تسلط سیاسی دارد اما دوشادوش این امپراطوری علنی و مرئی طبعاً در نتیجه آن انگلستان از نظر اقتصادی هم بر هند تسلط یافته است.

بسیار احتمال دارد که بزودی تسلط علنی انگلستان بر هند از میان برود درحالیکه ممکن است تسلط اقتصادی بصورت يك امپراطوری ناپیدا باقی بماند. اگر چنین وضعی پیش بیاید مفهومش آن خواهد بود که استثمار هند بوسیله بریتانیا باز هم ادامه خواهد داشت.

ایالات متحده بوسیله اصل و نژاد از دخالت اروپا در کار کشورهای امریکای لاتین جلوگیری کرد اما بتدریج که ثروت و قدرت خودش زیادتر شد برای توسعه خویش متوجه خارج گردید و طبعاً نخستین بار آمریکای لاتین نظرش را جلب میکرد.

ایالات متحده بهیچوجه نمیخواست که ازاضی هیچ يك از این کشورهای امانند امپراطوریهای قدیمی بازور و قدرت تصاحب کند بلکه فقط کالاهای خود را بآن کشورها میفرستاد و بازارها را بشرف خود درمیآورد. همچنین سرمایههای خود را در راه آهنها، معدن ها و سایر مؤسسات و کارهای اقتصادی کشورهای امریکای لاتین بکار میآنداخت. به دولتها و گاهی هم در زمان انقلاب بمناسر انقلابی پول وام میداد.

باین ترتیب بوسیله سرمایهداران و بانکداران امریکائی و در واقع در پشت سر آنها دولت امریکا در این کشورها نفوذ میکرد و باصلاح به حمایت از سرمایهها و سرمایهداران خود میپرداخت. بتدریج این بانکداران بوسیله پولهای که وام میدادند یا سرمایه گذاری میکردند بسیاری از دولتهای کوچک امریکای جنوبی را زیر تسلط خود درآوردند. «
آقای شریعتی درباره پیدایش و تشکیل طبقات
در باره منشاء طبقات اینطور اظهار نظر میکند (تشکیل طبقات مختلف در يك جامعه یا معلول شرایط اقتصادی- سیاسی و شکل کار و بطور کلی عوامل مادی زندگی اجتماعی است و یا معلول عقاید مذهبی و قومی)

آقای شریعتی بحث طبقات را طوری شروع کرده است که خواننده قبل از مطالعه تمام بخش اول کتاب و بخصوص مطالبی که درباره طبقات است دچار اشتباه میشود و پیش خود فکر میکند که آقای شریعتی طبقاتی را معلول شرایط اقتصادی میداند و طبقاتی را معلول شرایط فکری و اعتقادی. ولی باید توجه داشته باشیم که منشاء طبقات و بررسی مسایل طبقاتی از نظر ایشان فقط عقاید

مذهبی و قومی است و خواهیم دید که چگونه آقای دکتر مسائل را از دیدگاه مذهبی و قومی یا بهتر بگوئیم فکری و اعتقادی مورد بررسی قرار میدهد. قبل از آنکه افکار ایده آلیستی آقای شریعتی را در باره طبقات تحلیل کنیم باید بدانیم که طبقات و گروههای يك جامعه محصول شرایط اقتصادی جامعه است نه معلول وضع اعتقادی یا افکار مذهبی و قومی.

تولید دارای دو طرف است یکطرف نیروهای تولیدی و طرف دیگر روابط تولیدی که از اتحاد آنها و تولید انجام میگردد. نیروهای تولیدی نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و عبارتند از ۱- ابزار تولید ۲- طبیعت (اشیاء تولید) ۳- انسان.

روابط تولیدی رابطه ایست که برای بکار گرفتن وسائل تولید و کار و عمل انسان بر طبیعت برقرار میشود. مثلاً در اقتصاد ارباب رعیتی دو جنبه تولید کشاورزی یعنی نیروهای تولیدی و روابط تولیدی عبارتند از ۱- نیروهای تولیدی شامل زمین - آب - بذر - کود - گاو و انسان است. ۲- روابط تولیدی روابطی است که بین ارباب و رعیت برای استفاده از وسائل تولید و کشت و کار کشاورزی و نحوه تقسیم محصول بر اساس عرف و عادت و نظم و نسق ارباب رعیتی برقرار میگردد. بطور کلی طبقات و گروههای اجتماعی محصول وضع اقتصادی است و در جریان تولید شکل میگیرد و در مکانیسم روابط تولیدی هر طرف رابطه تولیدی يك طبقه را بوجود میآورد که باین ترتیب دو طرف رابطه ارباب - رعیتی دو طبقه ارباب و رعیت را تشکیل میدهند و همینطور در اقتصاد سرمایه داری که طبقه سرمایه دار و کارگر دو طرف رابطه تولیدی را بوجود میآورند.

بنابراین عواملی که در ساختمان طبقه مؤثرند عبارتند از:

- ۱- طبقه اصلی يك طرف رابطه تولیدی است.
- ۲- مالکیت بر وسائل تولید یا نسبتشان با وسائل تولید.
- ۳- نقشی که یا در تولید در سازمان اجتماعی کار میبده دارند.
- ۴- سهمی که از تولید یا ثروت اجتماعی میبرند.
- ۵- در رابطه تولیدی يك طرف رابطه، طرف دیگر را استثمار میکند. مثلاً در اقتصاد فئودالی:

۱ - ادبایب یکطرف رابطه تولیدی است ۱. دعیت طرف دیگر رابطه تولیدی است
۲ - ادبایب مالک وسائل تولید است (مالک ۲. مالک نیروی کار خود میباشد و گاهی زمین - آب - بذر - گاو) مالک یکی از عوامل تولید است .
۳ - ادبایب در تولید شرکت ندارد و ۳. دعیت در تولید شرکت مستقیم و اکثرشان اساساً در خارج از منطقه همه جانبه دارند و تمام کارهای تولیدی اعم از شخم زدن زمین - بذر افشانی - آبیاری - مراقبت - درو و جمع آوری محصول توسط رعایا انجام می گیرد .

۴ - سهم ادبایب تقریباً $\frac{4}{5}$ محصول ۴ - سهم رعایا تقریباً $\frac{1}{5}$ محصول است

بنابراین طبقات ادبایب و دعیت محصول وضع اقتصادی و بطور خاص معلول روابط تولیدی است و تشکیل طبقات و گروههای دیگر جامعه نیز بر همین اساس و طبق همین عوامل و مشخصات شکل میگیرند. مثلاً خرده مالکان کسانی هستند که با مالکیت کوچک خود بر وسائل تولید (زمین آب - بذر گاو) بکار تولیدی میپردازند. اینان طبقه فرعی هستند که بین دو طبقه اصلی ادبایب و دعیت قرار گرفته اند و بنام طبقه متوسط معروفند .

خرده مالکان نه مانند ادبایبان دارای مالکیتهای بزرگند و نه مانند رعایا تقریباً فاقد مالکیت میباشند نه مانند ادبایبان استثمار میکنند و نه مانند رعایا مورد استثمار قرار میگیرند و همیطور در موارد دیگر .

حاصل بینیم « طبقه اعتقادی » و طبقات اعتقادی « نژادی » آقای دکتر شریعتی بر سه میانی ای استوار است . آقای شریعتی میگوید (اریستوکراسی بمعنی واقعی آن که پایه اش بر اعتقاد بفضایل نسبی و خانوادگی است موجب پیدایش طبقه اشراف و نجبا در جامعه شد . بنابراین اعتقاد به اصالت و نسب عامل پیدایش این طبقه بوده است و هرگاه این اعتقاد ست شود پایه اجتماعی اریستوکراسی نیز متزلزل میگردد)

خوب توجه بفرمائید آقای شریعتی میگوید (اعتقاد به اصالت خون و نسب عامل پیدایش طبقه اشراف و نجبا بوده است) اگر اینطور که آقای شریعتی میگوید میشود با اعتقاد به اصالت خون و نسب طبقه اشراف و نجبا را بوجود آورد من همین فردا بایک آگهی در روزنامهها از همه کسانی که به اصالت خون و نسب اعتقاد دارند دعوت میکنم که در فلان جا جمع شوند تا طبقه اشراف و نجبا را تشکیل دهیم .

بر اساس تئوری آقای شریعتی هر کس میتواند با معتقد کردن کارگران به بانی اعتقادی سرمایه داران و رعایا را با اصول اعتقادی ادبایبان در یک چشم بهم زدن کارگران را طبقه سرمایه داران و رعایا را طبقه ادبایبان ارتقاء دهد .

طبق عقاید آقای شریعتی طبقه سرمایه دار از کسانی تشکیل شده است که با اصول عقاید سرمایه داری معتقدند نه از کسانی که مالک کارخانهها - بانکها - شرکتها - شرکتهای تجاری و سایر مؤسسات اقتصادی میباشند . طبقه کارگر نیز به علت اعتقاد به ایدئولوژی کارگری طبقه کارگر شده است نه به علت آنکه فاقد هر گونه مالکیتی است و در سیستم سرمایه داری با فروش نیروی کار خود مورد استثمار قرار میگیرد .

و انحصار داران بزرگ غرب، سلاطین بزرگ نفت، فولاد، ذغال، نیشکر و... معلول وضع اعتقادی افرادند نه محصول شرایط اقتصادی .

آقای شریعتی میگوید (هرگاه اعتقاد به اصالت خون و نسب در اذهان ست شود پایه اجتماعی اریستوکراسی (طبقه اشراف و نجبا) نیز متزلزل میگردد) .

در نظرایشان همانطوریکه طبقات باجنبه های اعتقادی بوجود میآید با ست شدن اعتقادات در اذهان متزلزل میگردد . مثلاً طبقه ادبایب از طریق مبارزه و لنو و محوسبستم ادبایب دعیتی متزلزل و اذین نیرو بد بلکه طبق عقیده آقای شریعتی طبقه ادبایب انموقی متزلزل و سرانجام نابود میشود که میانی اعتقادی ادبایب در اذهان ادبایبان متزلزل میگردد .

بر خلاف خیالبافیهای ایده آلیستی آقای شریعتی طبقات اجتماعی با ست شدن نمینهای اعتقادی در اذهان آنها متزلزل و اذین نیرو بد . طبقه فقط از طریق مبارزه و با محوسبستم تولیدی از بین میرود . با توجه باینکه خود این

ستی عقیده نیز معلول تضعیف و سرانجام انهدام مناسبات اقتصادی و اجتماعی است.

مگر فتودالسم و طبقه فتودال در فرانسه و انگلیس و همه کشورهای دیگر جز از طریق مبارزه و محو سیستم فتودالی انجام گرفته است ؟
مگر انصابات خونین و عمومی کارگران را در قرون گذشته و اکنون نمی بیند ؟

مگر محو طبقه سرمایه دار و جامعه سرمایه داری جز از طریق مبارزه و محو نظام سرمایه داری از طریق دیگری ممکن است ؟

مگر همین چندی قبل دهها میلیون کارگر فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی، بلژیکی برای اضافه دستزد و بهتر کردن زندگی و درموردی تغییر جامعه دست باعصاب و شورش زدند ؟

چقدر انسان باید از واقعیهایی که بیخ گوش میگذرد دور باشد تا اینگونه دچار خالیهای مستحرمی شود.

آیا عقاید آفلوریکه آقای شریفی میگوید معلول عقاید است یا عقاید اشکال فکری محصول طبقه میباشد.

آقای دکتر آریان پور در کتاب « زمینه جامعه شناسی » درباره « روابط فکری » یا « ایدئولوژی » اینطور مینویسد (تولید مشترک در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود « نیروهای تولیدی و روابط تولیدی » وضع مینماید) این وضع که زاده ترتیب اجزاء و جوه دوگانه است « ساخت اقتصادی » نام دارد.

« ساخت اقتصادی » ایجاد میکند که « روابط فکری » یا « ایدئولوژی » مبنی زندگی آدمها را فراگیرد.

« ایدئولوژی » مجموعه ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز اینها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم میآید و روابط تولیدی را تأیید میکنند. لزوم این افکار آدمها را برمی انگیزد که دستگاه یا مؤسسه ای برپا دارند و بوسیله آنها در حفظ و تحقیق ایدئولوژی خود بکوشند.

چون « ساخت اقتصادی » زمینه روابط فکری و مؤسسات انسانی است میتوان آنرا « شالوده » یا « زیر ساخت » نامید و روابط فکری و مؤسسات انسانی را

« روساخت » خوانند.

قبلاً گفتیم که روابط تولیدی دارای دو طرف است که هر طرف رابطه يك « طبقه » را تشکیل میدهد. بنابراین ضمن آنکه وضعیت اقتصادی زیر ساخت اشکال فکری یا ایدئولوژی است ولی نظر باینکه روابط تولیدی از رابطه دو طبقه اصلی تشکیل میشود و هر طبقه ای مصالح و منافع اقتصادی و وضعیت زندگی ویژه و جداگانه ای دارد از نظر فکری یا ایدئولوژی هم هر طبقه با طبقه دیگر متمایز و متفاوت است. برای مثال در سیستم سرمایه داری طبقه سرمایه دار و کارگر هر يك با اقتضای منافع و مصالح خود دارای افکار و عقاید متضاد و متفاوتی هستند :

- | | |
|--|---|
| سرمایه دار | کارگر |
| ۱ - سرمایه دار میخواهد ساعات کار زیاد | ۱ - کارگر میخواهد ساعات کار کم شود. |
| ۲ - سرعت کار زیاد شود. | ۲ - سرعت کار کم شود. |
| ۳ - سطح دستمزدها تنزل پیدا کند. | ۳ - سطح دستمزدها ترقی پیدا کند. |
| ۴ - عرضه کار زیاد شود. | ۴ - عرضه کار کم شود. |
| ۵ - کارگران از حق تشکیل سندیکا و حق اعتصاب محروم شوند. | ۵ - حق تشکیل سندیکا و حق اعتصاب از حقوق مسلم کارگران است. |
| ۶ - بیمه های اجتماعی لازم نیست. | ۶ - بیمه های اجتماعی امری لازم و ضروری است. |
| ۷ - سیستم سرمایه داری باید حفظ شود. | ۷ - سیستم سرمایه داری باید نابود شود. |
| ۸ - از همه وسائل برای حفظ قدرت سیاسی باید استفاده شود. | ۸ - از همه امکانات برای کسب قدرت سیاسی باید استفاده نمود. |
| ۹ - استثمار لازم است و باید وجود داشته باشد. | ۹ - استثمار باید دیشه کن شود. |
| ۱۰ - اختلافات طبقاتی طبیعی و صحیح | ۱۰ - اختلافات طبقاتی غیر طبیعی و غیر لازم و غلط است و باید از بین برود. |

مطالب این بحث را خلاصه کنیم :

- ۱ - تولید دارای دو وجه است یکی نیروهای تولیدی و وجه دیگر روابط تولیدی.
- ۲ - روابط تولیدی عبارتست از وضعیت اقتصادی که زیر ساخت جامعه

را تشکیل میدهد.

۳. روابط فکری یا ایدئولوژی که متناسب با زیر ساخت است و ساخت میگوئیم.

۴. هر طبقه متناسب با منافع و مصالح اقتصادی و وضعیت زندگی خود افکار و معتقدات یا ایدئولوژی مخصوص خود دارد.

حال ببینیم آریستوکراسی چه نوع حکومتی است و حکومت چه طبقه‌ای از جامعه بوده است؟

۲. آریستوکراسی بنفائل نسبی و خانوادگی موجب پیدایش طبقه اشراف و نجبا شده است یا برعکس اعتقاد بنفائل نسبی و خانوادگی انعکاس موقعیت طبقاتی و وضعیت زندگی اشراف و نجبا می‌باشد؟

از آنجا که واژه‌های «دمکراسی» و «آریستوکراسی» و «الیگارش» و «مونارش» ... یونانی است و این نوع حکومتها در یونان و سرزمین‌های دیگری که پنحوی در همسایگی و ارتباط با یونان بوده‌اند مستقر شده است و هر کدام با اشکالی که پیدا کرده‌اند توسط ارسطو در کتاب «سیاست» مشخص و تنظیم شده است لازم میدانیم جواب سؤالات بالا را از کتاب سیاست اثر بسیار ارزنده ارسطو نقل نماییم.

«در آریستوکراسی حکومت از آن چند تن است و این چند تن از میان ارجمندترین مردمان برگزیده میشوند و یا از میان کسانی که فقط در پی برترین صلاح کشور و هم مهربان خویشند ...»

آریستوکراسی به الیگارش مبدل میشود و الیگارش حکومت توانگران است باین معنی که اگر فرمانروایان خواه شماره‌شان کم باشد و خواه بسیار توانگر باشند دولت ایشان را باید الیگارش نامید.

هرگاه فرمانروایان در کشوری مانند «کارتاژ» گذشته از ثروت و شماره دوستان خویش در میان مردم به فضیلت نیز امتنا کنند حکومت ایشان را باید آریستوکراسی نامید.

در آریستوکراسی شهر و ندخوب مرادف با انسان شریف است شهر و ندی بهیچ گونه عبارت از سکونت در کشور نیست و بیگانگان و بندگان هرگز شهر و ند نیستند. شك نیست که باید ناپاکان و تبعیدشدگان

۱. مطالب این بحث که در داخل پرانتز مشخص شده است تماماً از ارسطو است برای جلوگیری از طولیل شدن کلام جملات جداگانه را بهم ربط داده‌ایم.

را از حق شهروندی محروم کرد.

حکومت مدبر هرگز پیشه‌ور را شهروند نمیداند.

صنعتگران و بازرگانان را نباید در شمار شهروندان آورد زیرا کارشان پست و مخالف فضیلت است همچنین پرزگمران را زیرا وقت کافی برای آموختن فضیلت و انجام رساندن وظائف اجتماعی ندارند. شهروندان راستین کسانی هستند که ثروت دارند زیرا پرزگری فقط شایسته بندگان و مردم بربر و همچنین دوساتابیانی است که زندگی‌شان از همان آغاز وابسته بزمین است.

پرزگمران و پیشه‌وران و همه مزدوران افرارهای لازم يك کشورند و چنگجویان و قانونگذاران شهروندان هر کشور پشیمان میروند.

شهروند کسی است که در کشوری که مسکن اوست حق دادخواهی و بیان عقیده درباره امور دارد. مجموع اینگونه اشخاص که ثروت کافی برای زندگی مستقل داشته باشند شهر یا کشور را پدید میآورند.

حالا بفهمیم «در آریستوکراسی است که شهروند خوب مرادف با انسان شریف است» پی میبریم و متوجه میشویم که انسان شریف و با فضیلت یعنی طبقه اشراف و نجبا که زمینداران بزرگی هستند و حکومت آریستوکراسی را بوجود میآورند. و تمامی طبقات دیگر کارشان پست و مخالف فضیلت است و نمیتوانند شریف باشند.

بنا بر این طبق نظر ارسطو **بندگان - پیشه‌وران - پرزگمران - بیگانگان ناپاکان تبعیدشدگان و بازرگانان** شهروند نیستند. فقط اشخاصیکه ثروت کافی برای زندگی مستقل داشته باشند «منظور زمینداران بزرگ یا طبقه اشراف و نجبا است که در سیستم برده‌داری بطور عمده از طریق کاربردگان زندگی میکنند و از پدر و مادری شهروند زاده شده باشند و تا چندین پشت دورتر شهروند بوده‌اند حق شهروندی دارند و بطور خلاصه حکومت بر شهر از آن کسانیست که آزاده و برابرند.

باین ترتیب حکومت آریستوکراسی حکومت طبقه اشراف و نجبا است که از ثروت - فضیلت - شرافت - تبار - آزادی و ... بهره‌مندند. این جواب سؤال اول.

جواب سؤال دوم اگرچه در ضمن پاسخ سؤال اول آمده است ولی

کشورند .

دانش و تبار را بیشتر میان توانگران میتوان یافت. و مردم ثروتمند بزرگوار و شریف و سالارند .

اختلاف گذشته از ثروت از تبار و فضیلت و امتیازات دیگر برمیخیزد. آزادگی و توانگری و تبار باید مجوز احراز حقوق سیاسی شناخته شود خداوندان مناسب دهر کشور باید آزاده و توانگر باشند . ثروت و تبار برای هستی کشور و سپاه و داد برای بهروزی آن ضروری است . بزرگه مردان فقط از بزرگمردان زاده می شوند و سالاری فضیلتی است مودونی .

باین ترتیب درست برعکس و متضاد با نظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه (آریستوکراسی بمعنی واقعی آن پایه اش بر اعتقاد بفضایل نسبی و خانوادگی است موجب پیدایش طبقه اشraf و نجبا در جامعه شد) تبار ، آزادگی ، بزرگواری ، شرافت ، سالاری ، اصل و نسب و دیگر فضیلت های اشraf و نجبا معلول موقعیت طبقاتی و وضعیت زندگی آنهاست و حکومت آریستوکراسی و الیگارش ب منظور حفظ منافع و موقعیت و بسط تسلط اشraf بر بردگان و سایر نیروهای جامعه بوجود آمده است و چنانکه ارسطو میگوید از میان همه طبقات و نیروهای جامعه فقط توانگران و ثروتمندان یعنی زمینداران بزرگی که از پدر و مادری نجیب زاده ، زاده شده اند و تا چندین پشت توانگر و شریف و سالار و نجیب بوده اند حق شرکت در حکومت آریستوکراسی را دارند .

آقای شریعتی در همین بحث طبقات در باره

۸- طبقه نژادی « طبقه نژادی » اینطور مینویسد (در تاریخ اسلام اعتقاد مسلمین که تحت تأثیر نسب پرستی برای منسوبین به پیغمبر فضیلتی خاص قائل بودند موجب پیدایش يك طبقه نژادی خاص بر نفوذ و مشخص گردید. نقش سادات - بنی عباس - بنی هاشم و منسوبین باهل بیت در نهضت های سیاسی - شیعی - استقرار بنی عباس و انحطاط بنی امیه کاملاً مشهود است)

آیا بنی عباس و بنی هاشم بعلت نسبت داشتن به پیغمبر يك طبقه را بوجود می آورند ؟

آیا سادات را میتوانیم بمنوان يك طبقه بپذیریم ؟
این را میدانیم که انتساب و دوستی و حتی همسایگی با افراد خوشنام

برای آنکه شناخت روشن و مشخصی درباره اینکۀ آیا عقاید و افکار موجب تشکیل طبقه است یا عقاید و افکار انعکاس موقعیت طبقاتی و وضع زندگی است داشته باشیم پاسخ آنرا با دهم از کتاب سیاست ارسطو نقل میکنیم .

« تبار بلند و فضیلت در عدد کمی از مردم جمع میشود بیشتر مردم از آنها بی بهره اند در هیچ جا شمارۀ مردم و الاتبار و فاضل بیش از صد نیست اما تهیستان در همه جا از شمارۀ بیرونند .

همۀ زندگان بفرمان طبیعت از همان نخستین لحظه تولد برخی بفرمانروائی و گروهی بفرمانبرداری گماشته میشوند .

بحکم قوانین طبیعت برخی از آدمیان « آزاده » بجهان آمده اند و گروهی دیگر برای « بندگی » ساخته شده اند و بندگی برای آنها هم سودمند است و هم روا .

گروهی از آدمیان همه جا بنده اند و برخی هیچ جا . چنین است حال بزرگه زادگان . بزرگه زادگان ملل متمدن همه جا شریف و محترمند اما بزرگه زادگان « بربر » فقط در زادگاه خود و نزد مردم خود قدر و حرمت دارند .

آیا از بندگان جز خدمت و کارهای مادی فضیلت های گرانمایه ای چون خوشن داری و دلیری و انصاف و خوهای دیگری از اینگونه میتوان چشم داشت ؟ آیا همین بس نیست که آنان و نظایف خود را بجا آورند ؟

فضیلت بنده یعنی بجا آوردن خدمت خدایگان که چندان ارجی ندارد و همان کوتاهی نکردن در اجرای وظائف و احترام از بددقتاری و تن آسائی است .

همۀ کسانی که جز با کار بدنی نمیتوانند سودی رسانند طبیباً محکوم به بردگی اند .

پیشه دارا پر دو گونه میتوان دانست : ارجمند و خوار . تربیت را محدود به پیشه معاشی کرد که خوار نباشد و پیشۀ خوار آنست که تن و روان و هوش مردم آزاد را از اشتغال به فضیلت محروم کند . کار مزدوران و همه پیشه واران خوار است زیرا شکل اندام های تن را ناهنجار و روان را خسته و بیمایه میکند .

بزرگمردان و پیشه واران و همه مزدوران افزادهای لازم يك

ومورد احترام موجب کسب اعتبار و حیثیت می شود و برعکس انتساب و رفاقت و معاشرت با آدمهای بدنام و کثیف و خائن از اعتبار و حیثیت انسان میکاهد و موجب بدنامی و رسوائی میگردد .

هر روز با افرادی برخورد میکنیم که از معاشرت و دوستی و حتی دیداری با فلان رجل سیاسی - عالم - متفکر و هنرمند تفاخر نموده و باچه آب و تابی نحوه برخورد و دیدار خود را شرح میدهند و کوشش دارند با فرستهای که بدست می آورند چگونگی آنرا برای هر کسی و در هر محفلی تعریف نمایند . اینگونه افراد با طرح و شرح چگونگی دیدارها و معاشرتهای خود با آدمهای سرشناس و متشخص و احياناً قابل احترام بطور غیر مستقیم برای خود اعتبار و شهرت و احترام و موقعیتی دست و پا میکنند . اینان چون خودشان در موضوع مورد نظر کسی چیزی نیستند یا در حد شخص مورد نظرشان نمی باشند سعی می کنند کمبودهای خود را با معاشرت و نزدیکی با اشخاص برجسته و شاخص جبران نمایند و یا حداقل ارزش و احترامی بدست آورند .

بهین اساس در خانواده پدرسالاری چون پدر بر زن و فرزندان مسلط و حاکم است و تمام امور زیر نظر و رهبری مستقیم او اداره می شود زن و فرزندان با اضافه شدن بنام پدرشان مرفی و شناخته میشوند و هنوز هم در اکثر روستاهای ایران افراد را باسم پدرشان می شناسند و بملت عقب ماندگی شهرهای ایران و بقایای زندگی و افکار و رسوم کهنه ، در شهرها هم کم و بیش متداول است .

بنابر این استفاده از نسبتهای خانوادگی در گذشته بسیار قوی و مرسوم و متداول بوده و امروز هم در مواقع لازم مورد بهره برداری قرار میگيرد چنانکه دایر ت کندی بدیزان زیادی از اعتبار و حیثیت و موقعیت برادرش جان کندی استفاده کرد و بسیاری از هنرمندان که راه پدر را ادامه داده اند از شهرت و موقعیت پدرشان بهره برداری کرده اند .

طبق نظر آقای شریعتی از طرفداران خانواده کندی در آمریکا و سرتاسر جهان يك « طبقه نژادی » درست شده است و بر این اساس در هر شهر و کشوری دهها و صدها طبقه نژادی وجود دارد بدون آنکه مردم از عضویت خود در آن اطلاع داشته باشند .

از طرفی توجه داریم که حضرت محمد (ص) بعنوان شخص اول اسلام مورد تحسین و احترام همه مسلمانان است و بنی عباس و بنی هاشم از انتساب خود به

پیغمبر بدنیال کسب اعتبار و حیثیت و احترامند و بنی عباس در مبارزه با بنی امیه برای جلب نظر مسلمانان از این نسبت حداکثر استفاده را مینمایند .

میدانیم که بنی عباس از قبیله قریش اند بنابر این موقعیت طبقاتی و وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان را باید در ساختمان قبیله ای و تغییراتی که بعد از گسترش اسلام و خلافت بنی امیه پیش میاید مورد بررسی و مطالعه قرار داد و بداند آنکه بنی عباس قدرت حکومتی (خلافت) را تصرف میکنند امکانات و موقعیت آنان در شرایط حاکمیت ، مبحث دیگری است که باید دقیقاً مطالعه و بررسی شود . لذا اولاً ، آنچه موقعیت طبقاتی بنی عباس را روشن میکند شرایط اقتصادی - اجتماعی و بعد حکومتی آنهاست . ثانیاً انتساب به پیغمبر موجب کسب اعتبار و حیثیت بنی عباس است که آنها از این اعتبار و احترام در جلب مردم ناراضی و دوستان و پیروان خاندان رسول اکرم در سقوط بنی امیه و رسیدن به حکومت بهره برداری مینمایند .

بنابر این نباید از جنبه های اعتباری بنی عباس که ناشی از نسبت به پیغمبر است يك جریان طبقاتی درست کنیم و از آن بعنوان يك طبقه نژادی که در نهضت های سیاسی و شیعی اثر گذاشته یاد نائیم .

اینگونه « طبقات اعتقادی » و « نژادی » ساخته و پرداخته ذهن آقای دکتر شریعتی است و در عالم واقع (جامعه) هیچگونه بنیاد و اساسی ندارد و در هیچ زمانی ، و در هیچ جامعه ای وجود خارجی نداشته است .

و اما چگونگی پیوند همکاری بنی هاشم و بنی عباس با نهضت های سیاسی ایران و سقوط بنی امیه و استقرار بنی عباس ؟ تشدید مالیات های مختلف و تبعیض و ظلم و فشار و ستم بنی امیه موجب توسعه ناراضی در قلمرو خلافت بویژه ایران شد و در گوشه و کنار سرزمینهای تحت تسلط بنی امیه قیامهای گوناگونی مانند قیام مختار و ازرقی بوقوع پیوست .

ایرانیان برای رهایی از ظلم و ستم و تجاوزات بنی امیه و کسب استقلال و آزادی ایران از اختلاف و کشمکش که بین بنی امیه با علویان و بنی عباس وجود داشت در جهت سقوط بنی امیه و استقلال ایران استفاده نمودند .

ایرانیان از علویان که مخالف و دشمن بنی امیه بودند و روابط دوستانه و نزدیکی با ایرانیان داشتند پشتیبانی و حمایت میکردند و برای جایگزینی آنها بجای بنی امیه مسامی لازم را بکار میبردند و معتقلاً علویان خود را حامی

ایرانیان قلمداد کرده و ایران را پناهگاهی برای خود میدانستند.

در شرایطی که نارضایتی عمومی در سراسر قلمرو خلافت بنی امیه بالا گرفته بود و شورشیان جریان داشت بنی عباس با آگاهی از موقعیت متزلزل و در حال زوال بنی امیه نارضایتی و نادراحتی های عمومی را دامن زدند و بوسیله مختلف منجمله از انتساب خود به خانواده پیغمبر استفاده کرده با فرستادن داعیانی بایران برای سقوط بنی امیه بایرانیان نزدیک شدند.

بنی عباس برای جلب ایرانیان، هم از انتساب خود به پیغمبر استفاده کرده و هم با وعده و وعیدهایی مبنی بر تخفیف مالیاتها، رفع تبعیض، جلوگیری از ظلم و ستم و شرکت دادن ایرانیان در خلافت حداکثر بهره برداری را نمودند و سرانجام ایرانیان تحت رهبری ابومسلم خراسانی حکومت بنی امیه را ساقط و بنی عباس را بجای آنان به خلافت رساندند.

بنی عباس بعد از تصرف حکومت (خلافت) بهیچ یک از حرفها و وعدههایی که داده بودند عمل نکردند. اگر چه خانواده های اشرافی ایران مشاغل دولتی را اشغال کردند و در قدرت خلافت سهیم شدند ولی نه تنها تغییری در زندگی روستائیان و بسود عامه مردم داده نشد بلکه مالیاتها افزایش یافت و بیگاری تشدید شد و تبعیض و ظلم و ستم بجای خود باقی ماند.

مردم که از فشار و ستم بنی عباس به تنگ آمده بودند و کینه قتل ابومسلم را در دل داشتند و عمل ناجوانمردانه آنان را درباره ابومسلم بخاطر سپرده بودند بدنبال فرصت می گشتند و دیری نپایید که بابک خرمدین قیام کرد و جنبشهای دیگری در گوشه و کنار زبانها کشید تا آنجا که خواب راحت را از عباسیان سلب نمود تا سرانجام آل بویه رسالتی را که یعقوب لیث بهمه گرفته بود بانجام رساندند.

در مورد طبقه «سادات» با توجه به بررسیهای

۹- طبقه سادات قبلی برای آنکه نحوه ادراک و تلقی آقای شریعتی را درباره «طبقه» بیشتر و بهتر بدانیم فقط بیک نکته اکتفا میشود.

مفهوم «سادات» چنان گشدار و قابل تعمیم است که میتوان آنرا در تمام جوامع بشری عمومیت داد و بسورتی است که همه طبقات و نیروهای جامعه را در هر سیستم اجتماعی شامل میگرد.

طبقه «سادات» آقای شریعتی از آغاز پیدایش تا موقعی که زندگی انسان ادامه دارد وجود خواهد داشت و طبقه ایست که همه طبقات و نیروهای جامعه را در گذشته و حال و آینده دربر خواهد گرفت.

این تنها طبقه ایست که بامحو طبقات جامعه موجودیت خود را حفظ کرده و پادشاهی بیشتر بحیات خود ادامه خواهد داد.

در شرایط موجود «سادات» همه طبقات و اقشار جامعه ایران - اعم از مالک - زارع - دهقان - سرمایه دار - کارگر - روشنفکر و دسته های دیگر را در بر میگیرد و در گذشته علاوه بر طبقات موجود طبقات برده داران و بردگان را هم باید طبقه سادات اضافه کنیم.

بامحو هر سیستم اجتماعی طبقات آن نیز از بین میروند چنانکه بامحو سیستم بردگی برده داران و بردگان از بین رفتند و در آینده هم بامحو هر سیستم طبقاتی طبقات آن از میان خواهد رفت.

باین ترتیب جامعه های و طبقاتش از بین میروند و جامعه و طبقات دیگری جایگزین آن میگردد و در شرایطی میگویند جامعه بدون طبقات بوجود میآید ولی آنچه در هر جامعه ای و بآهر تغییر و تبدیلی و در هر شرایطی باقی میماند و تازندگی انسان ادامه دارد موجودیت خود را حفظ میکند «طبقه سادات» است که نه تنها تغییر نمی پذیرد و مرگ و میر ندارد بلکه روز بروز برسد کمی آن افزوده میشود. چنین است مفهوم طبقه سادات آقای دکتر شریعتی.

۱۰- طبقه روحانی آقای شریعتی درباره طبقه روحانی میگوید (یکی از بزرگترین طبقات اعتقادی در تاریخ بشر طبقه

روحانیون است. این طبقه بر اساس این فکر پدید آمده است که برای ارتباط توده مردم با خدا یا خدایان و انجام مراسم و شعائر مذهبی احتیاج بواسطه ها ایست که این ارتباط را برقرار سازند و بر اعمال مذهبی و افکار و عقاید دینی نظارت داشته باشند)

وظائف و اعمالی را که آقای دکتر برای روحانیون آورده بخشی از واقعیت است نه تمام واقعیت. در گذشته امور حقوقی - قضائی - ازدواج - طلاق - ارب - علوم - فلسفه و آموزش و پرورش در قلمرو دین بوده و تمامی اینگونه امور بوسیله روحانیون یا زیر نظر مستقیم و غیر مستقیم آنها رهبری و اداره شده است. ضمناً گذشته از اعتقادات و رسوم که بخشی از مذهب محسوب

میشود اخلاقیات نیز بامذهب آمیختگی داشته و خط فاصل بین اخلاق و مذهب در جوامعی که دین بر تمام شئون مردم احاطه همه جانبه دارد تقریباً غیر ممکن است .

از طرفی روحانیون از نظر وضع اقتصادی و نوع معیشت و جنبه های اعتقادی و فکری بدسته های مختلف تقسیم میشوند . اگرما روحانیون را کلی و یکپارچه معرفی کنیم و اختلافات آنها را ندیده بگیریم دچار اشتباه و گمراهی های بزرگی خواهیم شد .

تقسیم روحانیون بدسته های مختلف يك واقیعت خارجی است و بدون آنکه اینگونه تقسیم بندیها ذهنی باشد عملاً در جوامع مختلف و شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی متفاوت وجود داشته است . چون مبانی و عواملی که پایه و اساس تقسیم بندی روحانیون قرار میگیرد در هر جامعه ای و در اوضاع و احوال مختلف متفاوت است از این نظر غیر علمی و صرفاً يك کار ذهنی خواهد بود اگر بخواهیم يك تقسیم بندی کلی درباره روحانیون برای تمام جوامع و شرایط و احوال مختلف ترسیم نمائیم . باین جهت برای روشن شدن مطالب بخصوص بمنظور درك مسائل مورد بحث درباره دسته ای از روحانیون که دارای زمینهای بسیار وسیع و مالکیت های بزرگند و مناسب و مشاغل مهم دولتی دارند گفتگو میکنیم .

این دسته از روحانیون در جامعه بردگی و فئودالی بر زمینهای وسیعی که بصورت موقوفات معابد و اماکن مذهبی است دست انداخته یا موقوفات را به ملك خصوصی خود تبدیل کرده اند یا عواید آنها را در اختیار دارند . ایشان همانند برده داران و مالکین ارضی نه تنها از کار و رنج بردگان و رعایا زندگی مرده و راحت و پر تنگی دارند بلکه با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی، ستم و تجاوز بیشتری اعمال مینمایند .

این دسته از روحانیون بعلت مالکیت های بزرگ و ثروت های بی حساب و بظاظر نفوذ مذهبی چنان قدرت و نفوذی کسب میکنند که بزرگترین امراء و سلاطین هم یاری پر ابری و مقابله با آنها ندارند . ایشان بظاظر منافع و مصالح خود از نظام های بردگی و فئودالی و حاکمیت طبقة زمیندار بطور همه جانبه دفاع نموده و بسا هر گونه جنبش و حرکت و انقلاب و عقاید نوین بمخالفت و میارزه برخاسته اند و از طریق مذهب به ارضاء و تحمیل بردگان و رعایا پرداخته سعی

داشتند وضع موجود را طبعی و عادلانه جلوه دهند . در واقع روحانیون و زمینداران بزرگ دارای منافع و حقوق مشترکند و هر دو از طریق کار و زحمت دیگران صاحب ثروت و قدرت شده اند و هر دو زمینکشان را دشمن مشترک خود میدانند و در مواقع ضروری در مقابل خطرانی که منافع و مصالح آنها را مورد تهدید قرار داده هر کدام بنحوی بدفاع و مقابله برخاسته اند . برای نمونه : و از آنجا که فرعون و مردم مصر هر روز بزم و قیافات معابد چیزی اضافه میکردند خدایان، مالك ثروت های عظیم میشدند که گهنة مدیر و متولی آن بودند . در ایام عظمت تب بزرگترین ملك مصر آمن بود . آمن بعد از فرعون مقتدرترین اشخاص گردید و یکی از آنها قدرتش پانجا رسید که دهیم سلطنت را بدست آورده و سلسله ای تشکیل داد که مقام سلطنت و روحانیت را تماماً دارا بود .

« دست املاك كشيان $\frac{1}{5}$ مساحت فسرانه بود . در بعضی ولایات كشيان مالك $\frac{2}{3}$ اراضی بودند و در ولایاتی $\frac{1}{3}$ اراضی را در تصرف داشتند . منافع سالیانه روحانیون ۸۵ میلیون میرسید علاوه بر این عواید كشيان از طریق وصول مالیات عشریه که از تمام مزروعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند باضافه كشيان عوارض محلی که پادگار قرون وسطی بود از اموال و مکاسب رعیت میگرفتند . پس جمع کل مداخل روحانیون قریب ۲۰۰ میلیون لیره بود » نقل از تاریخ آلبرماله .

« در آن زمان روحانیون و کاهنان در جامعه از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی شمرده میشدند و داریوش بمنظور جلب مساعدت ایشان اقدامات فراوان برای حفظ مبانی دفاء و آسایش کاهنان بعمل می آورد و املاك و عواید معابد را از ورشكستگی محفوظ میداشت » .

« در ظرف مدت بیست سال چندین پادشاه یکی پس از دیگری بنحیت نخستند که پاتوق وسط اعیان و روحانیون عزل و نصب شده بودند یا بمرگ غیر طبعی در گذشته بودند موبدان موبد یعنی عالیترین مقام دینی در محل این مسأله و مسائل دیگر دولت و کشور را بزرگی را بازی میکرد . موبدان موبد دارای وضع و مقام و قدرتی بود که پادشاه رقابت میکرد

بدین سبب نیرومندترین و جدی‌ترین شاهان ساسانی می‌کوشیدند تا موقع روحانیون را تضعیف کنند و از قدرت موبدان بکاهند.

درکنار اداری دولتی اداری متعلق به مالکین خصوصی قرار داشت که صاحبان آن طبق حق مالکیت بلا شرط ارثی از آن استفاده می‌کردند.

در قرن‌های هشتم و نهم یک نوع دیگر از مالکیت **فتووالی زمین و آب** به دو نوع دیگر افزوده شد و آن **وقف** بود یعنی مالکیت مؤسسات مذهبی و خیریه اسلامی.

روحانیون مسلمان سادات و علما و شیوخ درویشی در عهد مغولان وضع و اقتدار اقتصادی خویش را حفظ کردند. املاک موقوفه کماکان تنها شامل اداری وسیع نبوده بلکه کارگاههای صنعتی و دکان و راسته بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود و روحانیون **فتووال** اختیار عواید آنرا در دست داشتند.

طبقه فتووال در این دوره (عهد صفویه) نیز مانند دوره پیشین از چهار گروه عمده مرکب بود:

۱- بزرگان نظامی قبایل چادر نشین ایران که قبایل قزلباش در میان آنان مقام نخست را داشتند.

۲- رؤسایان سلاسل قدیم ایرانی و فتووالهای اسکان یافته محلی در ایالات.

۳- روحانیون عالی مقام مسلمان (شیعه).

۴- مأموران بلند پایه کشوری.

آقای شریعتی در همین مبحث جلوه‌گیری و ایستادگی روحانیون را از هر فکر نو و جنبش تازه اینطور تحلیل میکند (پیدایش طبقه روحانی در هر مذهب گرچه به مرکز افکار و اعمال مذهبی و وحدت سیاسی و اجتماعی مؤمنان و در نتیجه اقتدار دین در جامعه کمک فراوان کرد ولی غالباً این «رسمیت» و «مرکزیت» پس از چندی خود بشود به تحجر مذهب منجر میشد و مقام اعلی و مقدسی را که روحانیون رسمی برای خود قائل بودند موجب پیدایش غرور و تعصب شدید در آنان می‌گردید و بدینسورت خود را مسئول میدانستند که برای حفظ مذهب جلو هر فکر نو و هر جنبش تازه‌ای که سابقه ندارد و یا موازین

گذشته بزعم آنان هماهنگ نیست بگیرند).

برعکس نظر آقای شریعتی که نه پرستی و افکار ارتجاعی روحانیون و جلوه‌گیری و مبارزه آنها با هر نوع ترقیخواهی و جنبشهای انقلابی مولود «رسمیت» و «مرکزیت» مذهب و تعصب و غرور و مقام اعلی و مقدسی که روحانیون برای خود قائل بودند نمیشد. افکار ارتجاعی و دفاع از گذشته و همکاری و اتحاد با نیروهای ارتجاعی و مخالفت و مبارزه با هر فکر نو و جنبش تازه معلول منافع اقتصادی و موقعیت طبقاتی و اجتماعی دسته‌ای از روحانیون نمی‌باشد که بخاطر مصالح و حفظ موقعیت متزلزل و روپروالتان از همه ی وسائل و امکاناتی که در اختیار دارند استفاده میکنند.

دسته‌ای از روحانیون که جزو مالکین بحساب می‌آیند بخاطر منافع و حقوق مشترک با زمینداران بزرگ جلو هر فکر نو و جنبش تازه‌ای را که برخلاف مصالح و منافع آنها باشد گرفته‌اند. تاریخ گواه سادق است که این دسته از روحانیون در همه جا و در همه وقت که خطری پنحوی منافع زمینداران را تهدید کرده است از منافع آنها و خود بطور همه جانبه دفاع کرده‌اند. اینان مذهب را وسیله توجیه و تفسیر و تحمیل وارضاء توده‌های ذممتکش قرار داده و از این طریق غارت و حاکمیت زمینداران و مرتجعین را تثبیت و استحکام بخشیده‌اند. اینان در همه جا در صف مالکین بزرگ و نیروهای ارتجاعی قرار گرفته در مقابل هر فکر نو و جنبش تازه‌ای که هدفش بهتر کردن زندگی مردم و تغییر و تحول اجتماعی بوده است ایستادگی نموده با خنده و نیرنگ و ارتکاب هر گونه وحشیگری و جنایت و خیانتی در قلع و قمع آن کوشیده‌اند.

برخلاف نظر آقای شریعتی روحانیت یکدست و یکپارچه نیست. روحانیت ضمن آنکه دسته‌ای از آن با فکر نو و هر جنبش تازه‌ای مخالفت و مبارزه کرده است دسته‌های دیگر روحانیت متناسب با وضع میشتی و موقعیت اجتماعی خود افکار نو و جنبشهای مترقی را مورد تأیید قرار داده و عملاً به جنبش پیوسته‌اند و بسیاری از آنها تاپای جان در راه به ثمر رسیدن جنبش و پیروزی افکار مترقی پیش رفته‌اند.

در هر زمانی و هر شرایطی که مبارزه علیه فتووالیسم و ارتجاع و استبداد و استعمار جریان داشته است روحانیون ترقیخواه جانب جنبشهای مترقی را گرفته‌اند و از این طریق کمکهای ارزنده و ثمر بخشی به نهضت نموده‌اند.

۱۱- آیا در يك جامعه
 تساوی برای
 عمومی «ممکن است»؟

آقای شریعتی تحت عنوان «برابری عمومی» می نویسد
 (مسأله تساوی عمومی همه افراد قبایل و ملل و حذف
 تمایزات و اختصاصات نسبی، جسمی، نژادی، وطنی،
 طبقاتی و غیره در اسلام بصورت يك واقعیت عینی
 و علمی و قطعی بیان شده است. این تساوی بر مبنای
 يك فلسفه علمی و يك مكتب فکری و اعتقادی استوار است)

و اینطور نتیجه گیری میکند که برابری عمومی شامل برابری اصل و
 نسب خانوادگی، فردی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و... میشود. آقای شریعتی
 چنان از واقعیت عینی و علوم صحبت میکند که فکر میکنم امر بر خودش هم مشتبه
 شده است و گاهی فکر میکنم شاید خودش باورش شده است که نکند دارد از علوم
 و مسائل علمی حرف میزند.

عزیز من از کدام واقعیت عینی و علمی صحبت میکنی. از کدام فلسفه علمی
 حرف میزنی. برابری عمومی دیگر چه صیغه ایست که برای آن پایه های فلسفی و
 علمی هم درست کرده ای.

در این روزگار من جسارت و شجاعت آقای شریعتی را قابل تحسین
 میدانم چرا که چه کسی میتواند ضد علمی ترین و غیر واقعی ترین و ذهنی ترین و
 بی ربط ترین حرفها را با تکرار واقعیت عینی و فلسفه علمی و از این جور
 واژه های مدروز و ذهن پر کن بخورد مردم دهد ؟

براستی فکر نمیکنم در ایران و حتی جهان کسی مثل آقای شریعتی پیدا
 شود که بدون آنکه درباره يك مكتب فلسفی سیاسی و اجتماعی کمترین اطلاعی
 داشته باشد و نتواند حر را از بر تشخیص دهد اینطور عالمانه درباره آن اظهار نظر
 نماید و تحریفات و ذهنیات خود را به حساب آن مكتب بگذارد و بعد هم ذهنیات و
 تحریفات خود را رد نماید و دست آخر هم برای توجیه حرفهای بی ربط خود
 از آن نتیجه گیری نماید.

یقین دارم اگر آقای دکتر شریعتی معنی واقعیت عینی را میدانست درباره
 بدیهی ترین مسائل دچار اشتباه و گمراهی نمیشد و نمیتواند در مورد مسائل و بدیهه
 هایی که بطور واقعی و عینی در دنیا و سدها مورد با یکدیگر اختلاف دارند
 و از یکدیگر متمایزند تساوی و برابری عمومی اعلام کند و بعد هم بگوید این
 تساوی و برابری بصورت يك واقعیت عینی و علمی است و برای توجیه آن يك

مشت حرفهای بی ربط و ذهنی بتوان میانی عینی و دلائل علمی اظهار نماید.
 گفتگو درباره قبایل ملل اقوام نژادها و وطن ها و طبقات بطور جداگانه بخشی
 است طولانی و خسته کننده.

بمنظور روشن شدن مطلب مواردی از اختلافات و تمایزات طبقات ادبای و
 رعیت را در نظام ادبای - رعیتی میآوریم تا بدانیم که چگونه ممکن است بین
 این طبقه که حتی يك مورد تساوی پیدا نمیشود تساوی و برابری اقتصادی،
 سیاسی، خانوادگی، مذهبی و استقلال و آزادی فردی بوجود آید:

- | | |
|---|--|
| ۱ - مالك وسائل تولید است | ۱ تقریباً فاقد مالکیت بر وسائل تولید است |
| ۲ - در تولید شرکت ندارد | ۲ - تمام امور تولیدی بدست او انجام میگیرد |
| ۳ - تقریباً $\frac{4}{5}$ محصول را میبرد | ۳ - حدود $\frac{1}{5}$ محصول را میبرد |
| ۴ - از رعایا طلبکار است | ۴ - بار ادبای بدستکار است. |
| ۵ - از رعیت بیگاری میگیرد | ۵ - برای ادبای بیگاری می کند. |
| ۶ - در ده سکونت نمیکند اگر هم گاهی بدست بزنند خانه اش کاملاً متمایز و مشخص است | ۶ - در ده سکونت دارد و در خانه های گلی زندگی می کند. |
| ۷ - سیستم ادبای - رعیتی را مفید و عادلانه میدانند | ۷ - سیستم ادبای - رعیتی را مضر و ظالمانه میدانند. |
| ۸ - در تحکیم و حفظ این نظام می کوشد. | ۸ - برای نابودی آن میکوشد. |
| ۹ - طبقه حاکم را تشکیل می دهد | ۹ - طبقه محکوم را تشکیل میدهد. |
| ۱۰ - حقوق و قانون منافع و مصالحش را تضمین و بسط میدهد و حقانیت آنرا اثبات می کند. | ۱۰ - حقوق و قانون استثمار و ستم ادبای را قانونی جلوه میدهد. |
| ۱۱ - از نعمات مادی بهره مند است و زندگی اش در رفاه و آسایش است | ۱۱ - با قوت بخور نمیری برای زنده ماندن و کار کردن سد جوع می کند. |

۱۲ - فرزندان از همه امکانات غذایی بهداشتی تفریحی و آموزش و پرورش بهره‌مندند.

۱۳ - از همه گونه آزادی سیاسی بهره‌مندست و مناصب و مشاغل مانند وکالت و وزارت ریاست سفارت و...

دارد

۱۴ - اصل و نسب را فضیلت میداند و از آن برای توجیه نابرابریها استفاده میکند.

۱۲ - فرزندان از همه امکانات محروم است و از ۶ سالگی مشغول کار می‌شوند.

۱۳ - هیچگونه آزادی سیاسی ندارد و شغل و منصب فقط رعیتی است.

۱۴ - فرزندان کار و زحمت است چون در این نظام اجتماعی کار نکردن فضیلت است او آدمی اصل و نسب و بی‌فضیلتی است.

۱۵ - همانطوریکه منظور ادب است بوسیله دین استثمار و ستم را توجیه و تبیین می‌کند و با آن خود را تسلی میدهد.

۱۵ - دین را برای توجیه استثمار و ستم و تبیین و تحکیم نظام ادب است رعیتی و آرام نگه داشتن رعایا ضروری و لازم میدانند.

حالا بیانی و دلائل برابری عمومی آقای شریعتی که بر پایه‌های فلسفی و واقعی و علمی استوار است خوب توجه فرمائید: (الف - فلسفه خلقت انسان - انسانها همه از یک پدر و مادر مشترک پدید آمده‌اند و همگی انسانها و خانواده‌اند و بنا بر این همه افراد اقوام، ملل، نژادها، رنگارنگ، طبقات و گروهها همه از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب مشترکند و کسی را بر کسی از این رو فضیلتی نیست)

در سیستم بردگی بردگان حق ازدواج ندارند مگر با اجازه برده‌دار و بعد از ازدواج فرزندان از جزو اموال صاحبشان به حساب می‌آید.

در سیستمی که برده‌فاند حق ازدواج و داشتن فرزند است آقای شریعتی از برابری اصل و نسب و شرافت خانوادگی صحبت میکند.

در تحلیل حکومت اریستوکراسی و عقاید و خصائص اشراف و نجبا در بحث قبلی دیدیم ارسطو که به نمایندگی اشراف و نجبا صحبت میکند چه اهمیتی برای تبار و اصل و نسب قائل میشود و چگونه بر اساس همین ملاک خط فاصل و تمایزات طبقات را از یکدیگر مشخص مینماید.

وقتی اشراف و نجبا تبار و امتیازات نسبی را وسیله تفاخر و برتری خود

با اشراف و زمینداران نوپا قرار میدهند و بازوگانان را با همین ملاک کنار میکذارند چگونه میخواهید بین آنها و برده‌ها، تساوی و برابری نسبی و خانوادگی ایجاد کنید؟

فئودال‌ها هم سرمایه‌داران را از طبقات پست و بی‌فضیلت به حساب می‌آوردند و همیشه آنها را سرزنش و تحقیر میکنند که از خانوادها بی‌اصل و نسب هستند. وقتی مالکین اراضی یا سرمایه‌داران آنها در شراعتی که فئودالیسم رو با انحطاط و زوال است و سرمایه‌داری روبه رشد و پیروزی است اینگونه رفتار و عمل نمایند، رابطه و رفتارشان با رعایا کاملاً معلوم است.

براسنی بر اساس دستگاه فلسفی آقای شریعتی (فلسفه خلقت) میشود بین این طبقات و نیروها تساوی و برابری نسبی و خانوادگی بوجود آورد؟

همین آقای شریعتی که بر اساس فلسفه خلقت میگوید همه افراد، اقوام، ملل، نژادها، طبقات و گروهها از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب مشترکند و کسی را بر کسی از این رو فضیلتی نیست در صفحه قبل مینویسد **مسئله اینست که تحت تأثیر نسب پرستی برای منسوبین به پیغمبر فضیلتی خاص قائل بودند** موجب پیدایش یک طبقه نژادی خاص بسیار نفوذ و مشخص گردید مانند بنی عباس، بنی هاشم، سادات.

مگر از نظر مکتب فکری و فلسفی شما، فضیلت نسبی مفروض نیست؟ در اینصورت درباره بنی عباس و بنی هاشم و سادات چه می‌گویید؟

مگر امتیاز و برتری سادات در این نیست که از اولاد حضرت علی‌اند و نسبتشان به خانواده حضرت علی میرسد؟

مگر خود امامت یک پدیده نسبی نیست؟

مگر بنی هاشم از منسوبین خانواده رسول اکرم نیستند؟

مگر بنی هاشم خود را بخانواده پیغمبر منسوب نمیدانند؟

وقتی آقای شریعتی میگوید (تساوی عمومی بصورت یک واقعیت عینی و علمی و قطعی بنا شده است) بعد متوجه میشویم که واقعیت عینی و علمی از نظر ایشان یعنی چه؟

مگر بنی عباس و بنی هاشم و سادات یک واقعیت عینی نیستند؟

مگر فضائل نسبی و خانوادگی برده‌داران و مالکین اراضی یک واقعیت عینی و علمی نیست؟

مگر تمایز و اختلاف خانوادگی و نسبی بین طبقات جامعه يك واقعیت عینی نمیباشد ؟

در اینصورت شما از کدام واقعیت عینی و علمی صحبت میکنید و چگونه میخواهید تمایزات نسبی طبقات را به برابری تبدیل کنید ؟

در ادامه صحبت برابری عمومی اینطور میخواهیم (از این وحدت آفرینش، استقلال و آزادی فردی استنباط میشود زیرا تساوی در خلقت تساوی در شخصیت و استقلال را پدید میآورد) .

۱۴- چگونه انسان آزاد میشود

انسان بصورت انزاعی و مجرد و جدا از جامعه و زندگی اجتماعی مفهومی ندارد . آزادی انسان بصورت فردی نه واقعیت عینی دارد و نه قابل مفهوم و تفهیم است .

حدود آزادیهای انسان در يك رشته روابط اجتماعی که معلول مکانیسم روابط تولیدی و بطور کلی طرز تولیدی جامعه است واقعیت و مفهوم پیدا میکند بنا بر این آزادیهای انسان متناسب با اینکه جامعه در چه مرحله تاریخی قرار دارد معین میشود و هر اندازه جامعه در نردبان تاریخی در پله بالاتری باشد آزادیهای انسان بیشتر و ریشه دادر تر است .

از طرفی میدانیم که انسان ابزار سازاست و بوسیله ابزار، تولید میکند و تولید مستلزم رابطه تولیدی است که از رابطه انسان با انسان بوجود میآید و بعد از رابطه تولیدی انسان برای تحقق تولید در رابطه با طبیعت قرار میگیرد . باین ترتیب انسانها از یکسو با یکدیگر در ارتباط اند و از سوی با طبیعت .

چون ارتباط انسان با طبیعت بوسیله ابزار انجام میگیرد هر اندازه ابزار ابتدائی تر باشد تسلط طبیعت بر انسان بیشتر و آزادیهای انسان با تسلط همه جانبه طبیعت محدود تر است . از این جهت همراه با ترقی و تکامل ابزار ها و بسط شناسائی و ادراك طبیعت از طرف انسان و رشد و توسعه علوم و دانش او آزادیهای انسان بیشتر ، سریع تر و عمیق تر میگردد .

بر این اساس آزادیهایی که برای انسان با شناخت و تنبیر طبیعت بدست میآید در زندگی اولیه و جامعه ابتدائی انسان بسیار محدود است . در مراحل بعدی همراه با رشد و تکامل جامعه و تغییر و تبدیل آن به جامعه بعدی در هر جامعه ای نسبت به جامعه قبلی از تسلط و حاکمیت طبیعت بر انسان کاسته میشود و بر آزادیهای انسان

و تسلط انسان بر طبیعت افزوده میگردد . چنانکه امروز انسان بیاری تکنیک و علوم بر طبیعت مسلط شده و هر روز از همین طریق دامنه تسلط بر طبیعت و آزادیهای خود را گسترش میدهد .

طرف دیگر رابطه ، رابطه انسان با انسان است که بطور عمده در قالب روابط تولیدی شکل میگیرد از این لحاظ حدود آزادیهای اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، خانوادگی و ... انسان بستگی به مرحله تاریخی جامعه و میزان رشد آن دارد چنانکه در جامعه بردگی غلامان (بردگان) نه تنها از تمامی حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی بی بهره اند بلکه اختیار جان خود را هم ندارند .

در جامعه فئودالی که نسبت به جامعه قبلی مثرقی تر و متکامل تر است انسان با آزادی میرسد و نسبت به گذشته صاحب حقوق و آزادیهایی میشود که قبل از آن از اینگونه آزادیها محروم بوده است .

در چنین جامعه ای رعایا در محدوده کار اجاره ای حق مالکیت و حق تشکیل خانواده بدست میآورند . درست است که حق کشتن رعایا از ادب بایسلب میشود ولی رعایا بر روی زمینی که هستند خرید و فروش میشوند و استثمار و بیگاری ادامه دارد و درست است که رعایا فاقد حقوق و آزادیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند ولی نسبت به جامعه قبلی آزادیهایی کسب کرده اند .

کارگران، بسیاری از حقوقی را که رعایا از آن محرومند بدست میآورند . آنها فقط استثمار میشوند آنهم با شرایط بسیار متفاوتی با گذشته . باین معنی که کارگر نیروی کارش را بنحوی که کالا یا بازار عرضه میکند و ارزش کارش متناسب با حداقل معیشت و قانون عرضه و تقاضا و قوانین دیگری که بر آن حاکم است قیمت آن ترقی و تنزل پیدا میکند .

باین ترتیب آزاد های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، خانوادگی و ... انسان بستگی به نوع جامعه و حدود رشد و ترقی آن دارد و هر اندازه جامعه متکامل تر و مثرقی تر باشد آزادیهای انسان بیشتر و گسترده تر و ریشه دادر تر است .

اگر خواسته باشیم مسأله استقلال و آزادی انسان را با عقیده و تئوری آقای شریعتی تحلیل و بررسی نمایم باین نتیجه میرسیم که چون برده داران و بردگان هر دو از يك پدر و مادر مشترک اند طبق فلسفه خلقت باید انتظار استقلال و آزادی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برابر و مساوی باشند و در جوامع

بعدی هم ادیاب و رعیت: سرمایه دار و کارگر. بر اساس فلسفه خلقت و پدر و مادر مشترک دارای تساوی حقوق و استقلال و آزادی فردی میباشند، ولی می بینیم که آزادی انسان با این خیالپردازیها و فلسفه باقیها بدست نیاید و تساوی حقوق و آزادیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در هیچ زمانی و برای هیچ طبقه و گروهی به حساب پدر و مادر مشترک و فلسفه خلقت، تحقق پیدا نکرده و نخواهد کرد.

خلاصه کلام اینکه آقای شریعتی بر اساس فلسفه خلقت انسان باین نتیجه میرسد که انسانها از نظر شرافت خانوادگی و استقلال و آزادی فردی و همچنین از لحاظ حقوق اقتصادی و سیاسی و مذهبی با هم برابرند. با توجه به همین دو موردی که از بحث «برابری عمومی» مورد بررسی قرار گرفت لزومی نمی بینیم که در مورد تساوی حقوق اقتصادی و سیاسی و مذهبی بطور جداگانه بحث نماییم فقط برای خنده و رفع خستگی دلائل ایشان را در باره برابری اقتصادی «نقل میکنیم».

(د- برابری اقتصادی :

۱- اموال عمومی از آن همه ملت است.

۲- افرادی که از تأمین زندگی مادی خویش عاجزند از بیت المال حقوق خواهند گرفت زیرا بشریت يك خانواده است.

۳- میسم خرمافروش خرمایا را طبق معمول خوب و بد کرده و هر قسمت را به نرخ می فروخت میسم از اینکار منع گردید و قرار شد خرمایای خوب با خرمایای بد را مخلوط کند و يك قیمت بفروشد).

مثل این میباید که شما برعایا و کارگران بگوئید بر اساس فلسفه خلقت چون شما دعایا و کارگران با ادیابان و سرمایه داران از يك پدر و مادر مشترکید و نظر باینکه اموال عمومی از آن همه ملت است و افرادی که از تأمین زندگی خود عاجزند از بیت المال حقوق خواهند گرفت و میبوه فروش نباید میبوهها و مواد غذایی مردم را خوب و بد کند از لحاظ اقتصادی برابرید!

اگر احیاناً محض خنده باین فکر افتادید که از این پرت و پلاها برای کارگران و رعایا حرف بزنید مواظب باشید اگر توده ها تان نزدند حداقل از پوزخندشان ناراحت نشوید.

۱۳- مبانی اجتماعی خوشبختی و بدبختی
آقای شریعتی مینویسد (سعادت و شقاوت افراد مملول اعمال و صفات ذاتی آنان است نه مملول شفاقتها و قرابتها).

بمنظور آنکه شناسائی و برداشت روشن و مشخصی از واقعیهائی که مفاهیمی مانند سعادت - شقاوت - اعمال و صفات ذاتی ... نماینده آنها است داشته باشیم لازم می دانیم این واژهها و مفاهیم کلی را بر مبنای واقعی آن در چند قسمت بررسی و تجزیه نمائیم.

الف - سعادت و شقاوت :

سعادت و شقاوت مفهومی است نسبی که در عین حال معنی آن و درجات و مراتبش در دوره های مختلف تاریخی و برای طبقات مختلف جامعه متفاوت است. اگر سعادت را بر خورداری و استفاده از نعمات و مواهب مادی و معنوی زندگی بدانیم میتوانیم در مکانیسم نظام اجتماعی مفهوم روشن و صریح تری از آن بدست آوریم چنانکه در يك جامعه فئودالی مالکان برای استفاده از خودراك - پوشاك مسكن - تفریح و لذت جوئی های گوناگون قدرت مالی و درآمدشان در مرتبه اول است و زارعان به نسبت مالکان تقریباً از همه امکانات مالی آنان محرومند و خرده مالکان که بین این دو طبقه قرار گرفته اند به نسبت زارعان وضع بهتری و در مقامی با مالکان زندگی بدتری دارند.

از نظر معنوی هم امکانات مالکان در درجه اول است و زارعان تقریباً فاقد شرایط لازم برای استفاده از منویات هستند و خرده مالکان شرایطی بین آن دو دارند و ممنوعیت اعم است از اعتقادات و رسوم مذهبی - فلسفه - ادبیات و هنر و علوم طبیعی و اجتماعی.

بر این اساس در هر سیستم تولیدی يك طبقه خوشبخت است و طبقه دیگر بدبخت و نیروهائی که بین آن دو قرار گرفته اند وضع بینابینی دارند. برای مثال در سیستم ادیاب - رعیتی ادیاب خوشبخت است و رعیت بدبخت زیرا که :

ادیاب رعیت

۱ - در آمدش، دهم و دهمی بیش از ۱ - درآمدش یک دهم و گاهی کمتر از هزار برابر رعیت است. يك هزارم ادیاب است.

۲ - با درآمد کافی میتواند همه ی ۲ - با درآمد بسیار ناچیز فقط میتواند

وسائل و احتیاجات زندگی اش را تأمین کند .

۳ - پابنا و تعمیر اماکن مذهبی و کمک بر روحانیون و تشکیل مجالس مذهبی و اطعام فقرا و مساکین و زیارت قبور متبرک و خرید خانه آخرت و پرداخت مخارج کتب دینی و مطالعه امور و عقاید مذهبی زندگی معنوی دارد و بمعنویت مذهبی متداول پابند است .

۴ - بشعرا و نویسندگان و هنرمندان سله و پاداش میدهد و با ترتیب مجالس بزم و مباحثات فکری و هنری سرگرم میشود و با مطالعه کتب مذهبی و فلسفی و اجتماعی و معاشرت با فضلا و روحانیون و هنرمندان بر شد منویات خود کمک میکند .

۵ - از آزادی اقتصادی و سیاسی و هر نوع آزادی دیگر تا حد تجاوز بحقوق و نوامیس دیگران بهره مند است . محروم است .

بنابر این افراد طبقه ارباب بعلت برخورداری و استفاده از امکانات مادی و معنوی، آدمهای خوشبختی هستند و افراد طبقه رعیت بخاطر استثمار و مظالم ارباب و قلت درآمد و محرومیت های مادی و معنوی آدمهای بدبختی میباشد .

ب - اعمال انسان :

اعمال انسان در مجموع شامل چه نوع کارها و فعالیت ها و کوششهایی میشود ؟

انسان عمل تولیدی انجام میدهد و با تولید کشاورزی و دامداری و حرفی

مانند آهنگری کفشدوزی - نجاری - بانکداری - بازرگانی و ایجاد صنایع بزرگ - پوشاک - خوراک - مسکن و احتیاجات دیگر خود را تولید مینماید . انسان برای شناخت و تنبیر طبیعت و جامه بقالیتهای فکری و هنری در زمینه های مختلف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - مذهبی - روانی - ادبی و هنری می پردازد .

انسان اشکال روابط تولیدی یا رژیمهای اجتماعی را در قالب قوانین و مقررات یا قوانین و رسوم و اخلاقیات مذهبی تنظیم و تحکیم مینماید . انسان برای حفظ نسل خود خانواده تشکیل میدهد و برای آن قوانین و رسوم و آدابی می آفریند .

انسان انواع تفریحات و سرگرمی ها را درست کرده است . تمامی اعمال انسان در این موارد اصلی و عمده ای که ذکر شد خلاصه میشود . حالا ببینیم طبق نظر آقای دکتر شریعتی سعادت و شقاوت چگونه از اعمال انسان ناشی میشود و اعمال خوب و بد یا سالم و فاسد یا درست و غلط چگونه و با چه ملاک هایی مشخص و متفاوت میگردد و در نتیجه کدام اعمال انسان باعث خوشبختی است و کدام دسته از اعمال او موجب بدبختی او را فراهم میکند .

البته آظوری که از نظر آقای شریعتی مطرح است اعمال خوب و سالم و نیکو و درست موجب خوشبختی است و اعمال بد و فاسد و ناپسند و غلط باعث بدبختی است ولی اعمال خوب و بد و درست و غلط و سالم انسان بر چه میانی و ملاک هایی استوار است و چه کسانی درباره خوب و بد اعمال انسان دستور و تکلیف صادر میکنند .

کارهای تولیدی و فکری انسان و قوانین و مقررات و رسوم و سنن و اخلاقیات در جهت مصالح و منافع طبقه ای و برخلاف حقوق و مصالح طبقه دیگر است .

طبقه ای که حقوق و منافعش در امر تولید و تئوریها و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکری و فلسفی و آثاری و هنری و قوانین و مقررات و رسوم و آداب و اخلاقیات حفظ و بسط مییابد با آنها موافق است و آنها را خوب - صحیح - سالم - مفید و لازم میدانند برعکس، طبقه یا گروه هایی که منافع و حقوقشان تهدید و مورد مخاطره قرار میگیرد و زیان و ضرر می بینند با آنها مخالفند و آنها را بد و غلط و غیر لازم میدانند .

عقاید و افکاری که در شعر و شرو کلیه اشکال هنری مانند نقاشی، موسیقی،

سینما، تأثیر در مسائل علوم اجتماعی بصورت نظریات و تئوریهای علمی و اجتماعی و فلسفی و مذهبی بیان میگردد در جهت منافع و حقوق طبقاتی و بزرگان طبقه و گروههای دیگر است و آفرینندگان آثار هنری و علما و فضلا و فلاسفه و فلاسفه مانند آثارشان ضمن وابستگی بیکي از طبقات جامعه در خدمت آن طبقه قرار میگیرند. باین ترتیب اعمال تولیدی و فعالیتهای فکری و هنری انسان و قوانین و مقررات و رسوم مذهبی و عرفیات و اخلاقیات در نظام روابط اجتماعی و در جوامع مختلف، باعتبار منافع و مصالح و حقوق طبقات و گروههای مختلف جامعه اهمیت و معنی پیدا میکند.

از طرفی با تغییر شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی، قوانین و رسوم و اخلاقیات و کلیه زمینههای فکری و عقیدتی انسان تغییر میکند بطوریکه قانون و تئوری و فکریا رسم و اخلاقی که در شرایط قبلی خوب و صحیح و عملی بود در شرایط بعدی بدو غلط و غیر عملی می شود. مثلاً رژیم ارباب - رعیتی تا قبل از بسط بازار گانی و رشد اقتصادیات و توسعه صنایع و زندگی نوین رژیم صحیح عقیده خوب و عادلانه بنظر میرسد ولی بعد از این تغییرات، رژیم غلط - بد - ظالمانه و غیر مفید می شود.

ضمناً رژیم ارباب - رعیتی، از نظر طبقه ارباب رژیم صحیح - فعال پسندیده و عادلانه است اما از نظر رعایا رژیم غلط - غیر فعال - ناپسند و ظالمانه است.

استثمار رعایا و تقسیم محصول بر اساس عوامل کشاورزی از نظر منافع ارباب امری اقتصادی و انسانی و عادلانه است ولی از نظر رعایا، غیر اقتصادی و غیر انسانی و ظالمانه است.

ربا خواری از نظر مالکین و دهقانان و مقروضین کاری دشت و بد و غیر عادلانه است در حالیکه از نظر سرمایه داران و بویژه بانکداران امری صحیح و عادلانه و ضروری است زیرا که جامعه سرمایه داری اصولاً بدون وام و اعتبار و تقزیل نمیتواند وجود داشته باشد.

در جامعه قنودالی حاکمیت و تسلط مرد بر زن و فرزندان و چند زنی و حق طلاق بوسیله حقوق مدنی و قوانین و رسوم مذهبی و از طریق اخلاقی رسمیت و حقانیت مییابد در حالیکه در جامعه سرمایه داری تساوی حقوق زن و مرد در همه زمینهها توسط قانون و رسوم و اخلاقیات تازه عمومیت یافته و جایگزین

قوانین و اخلاقیات قبلی میگردد و فرمانبرداری فرزندان از اوا مر و دستورات پدر در جامعه قنودالی جای خود را بروابط دوستانه و احترام متقابل میدهد.

حالا آنگاه که آقای شریعتی میگوید (سادت و شقاوت معلول اعمال انسان است) افراد برای دسترسی به خوشبختی باید در جهت مصالح و منافع طبقاتی خود عمل کنند یا در جهت منافع و مصالح طبقات دیگر ؟ باین معنی که در رژیم ارباب - رعیتی، زارعان باید این رژیم ظالمانه را که بزیان آنها و سود ارباب است بپذیرند یا در برانداختن آن کوشش نمایند ؟

آیا زارعان تئوریها و نظریات اجتماعی و فلسفی و سیاسی ای که بمنظور تبیین و توجیه روابط ارباب - رعیتی از طرف روشنفکران وابسته به قنودالسم ایراد شده است بپذیرند یا آنها را دور بریزند ؟

آیا از قوانینی که در جهت مصالح و حقوق مالکین است و توسط خود آنها صورت قانونی پیدا کرده است اطاعت نمایند یا با سرپیچی کردن و عدم اطاعت در پی اعتبار کردن وی اثر کردن آن بکوشند ؟

آیا به قوانین و رسوم و اخلاقیاتی که برخلاف منافع زارعین و بسوء مصالح و حقوق مالکین است گردن نهند و با آنها عمل کنند یا برای تعمیر و تمویض آن مساعی لازم را بکار برند ؟

آیا طبقه سرمایه دار که در تمامی موارد و در زمینههای مختلف زندگی تولیدی - اجتماعی - سیاسی - فلسفی - مذهبی - اخلاقی و خانوادگی با قنودالسم متفاوت و مخالف است باید پاسول و میانی زندگی طبقاتی خود عمل کند یا طبق منافع و مصالح قنودالسم عمل نماید ؟

براستی افراد باید چگونه عمل کنند ؟ کدام اعمال موجب سادت و کدام اعمال باعث شقاوت انسان است ؟

و همانطوریکه بیان شد سادت و شقاوت باعتبار مصالح و حقوق و عقاید طبقات مختلف فرق میکند آنچه از نظر طبقاتی شقاوت است از نظر طبقه دیگر سادت است و برعکس آنچه وسیله سادت و خوشبختی طبقه ای میشود موجب شقاوت و بدبختی طبقه دیگر است در اینصورت افراد به چه نحوی عمل کنند و چگونه سادت و شقاوت معلول اعمال انسان است ؟

ج - صفات ذاتی :

آقای دکتر شریعتی می نویسد (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است) صفت یعنی چه ؟ صفات ذاتی چه معانی دارد ؟ آیا صفات ذاتی واقعیت عینی دارد و با واقعیات خارجی منطبق است ؟

صفت حالت و چگونگی افراد و اشیاء و پدیده ها را بیان میکند مانند نفی با صفا است . رضا عاقل است . محسن آدم کینه توزی است . هوا سرد است . زمین گرد است و ...

افراد بر اساس و متناسب با رفتار و کردارشان با صفات یا مفاهیمی که نمایشگر نحوه کردار و رفتارشان است متصف و معرفی میشوند . چنانکه وقتی میگوئیم رضا عاقل است که اعمال و رفتارش از روی عقل و فهم باشد . و وقتی میگوئیم ، هوا سرد است که درجه هوا از حد متعادل پائین تر باشد و اثر سرما را روی وجودمان احساس کنیم .

باین ترتیب صفات ، مفاهیمی هستند که انسان در ارتباط با واقعیت خارجی بمنظور شناخت و تبیین حالات نفسانی و خصوصیات اجتماعی و تغییرات فکری و روحی افراد جامعه و حالات و چگونگی اشیاء و پدیده های طبیعی بوجود آورده است . بنابراین تمامی صفات و خصائص و خصوصیات و کیفیات نفسانی و حالات فکری و روانی انسان مانند خویی - بدی - مردانگی - کینه توزی - حسادت - زبونی - ترسوئی - خیانت - خدمت - مهربانی - محبت - جوانمردی - پایداری و ذالت مفاهیمی هستند که اذندگی واقعی گرفته شده است . این مفاهیم همانند مفاهیم دیگر بازوال منشأ واقعیشان از بین میروند و با تغییر شرایط و احوال اجتماعی معانیشان تغییر میکنند . چنانکه با ذوال سیستم ادیان ، دینی مفاهیم ادیان و رعیت و تمامی مشخصات و خصائص و رسوم و اخلاقیات و عرف و عادات مربوط بان دوزندگی نوین از بین میرود و اینگونه مفاهیم جز در مطالعات تاریخی و بررسیهای علوم اجتماعی مورد استفاده دیگر پیدا نمیکند . و همینطور مفاهیمی مانند عدالت - فضیلت - شرافت - عفت و عصمت که در دوره های مختلف تاریخی دارای معانی متفاوتی هستند . چنانکه در دوره های مختلف طبقات متفاوت جامعه با یکدیگر در واثه عدالت یا شرافت یا فضیلت مفاهیم و معانی متفاوتی مورد نظرشان بوده است .

بدین ترتیب صفات و خصائص انسان ، دارای منشأ اجتماعی و طبقاتی

است و هیچیک از صفات و خصائص انسان ذاتی و فطری نمیشد . انسان بطور ذاتی ، بدی - بی شرفی - نامرد - خائن - دزد - فاسد - کینه توز - حسود - حيله گر - سخن چین - زبون - فروتن - ضعیف - حقیر و ... و عکس آن نمیشد تمام این صفات و خصائص ، ناشی از جامعه و شرایط طبقاتی افراد است .

بنا بر این آنطوریکه آقای شریعتی اظهار عقیده میکند مبنی بر اینکه (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است) اولاً هیچیک از صفات و خصائص انسان ذاتی نیست ثانیاً صفات که خود مولود و معلول شرایط اجتماعی و طبقاتی افراد است چگونه میتواند علت و پایه و اساس شقاوت و سعادت افراد قرار گیرد .

د - شفاعت و قرابت :

آقای دکتر شریعتی میگوید (سعادت و شقاوت معلول شفاعت و قرابت نمیشد) . برای آنکه بمنظور آقای دکتر شریعتی بخوبی واقف شویم و در عین حال از این مفاهیم شناخت و برداشت صحیح و علمی داشته باشیم لازم میدانیم اگر چه تکراری و خسته کننده است باز دیگر عین جمله ایشان را نقل کنیم (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است نه معلول شفاعت ها و قرابت ها) این بدان معنی است که دو نظر درباره علل و منشأ خوشبختی و بدبختی وجود دارد یکی نظر کسانی که مثل آقای دکتر شریعتی خوشبختی و بدبختی را معلول اعمال و صفات ذاتی میدانند و نظر دیگر عقیده کسانی است که بدبختی و خوشبختی را معلول شفاعت و قرابت در نظر میگیرند . آقای شریعتی از نظر اول دفاع میکنند و نظر دیگر را سریعاً رد مینمایند .

حالاً ببینیم شفاعت و قرابت بچه معنی است و اگر علت سعادت و شقاوت نمیشد چه نشی در آن دارد ؟

در دوران بردگی و قنودالیه ، ساختمان اجتماعی خشک و ثابت و فاقد تقریباً هر گونه تحرکی است . باین معنی که در این جوامع تحرك و جابجایی طبقاتی تقریباً امری غیر ممکن است بطوریکه بردگان و رعایا بهیچوجه نمیتوانند به طبقه برده داران و اربابان تغییر طبقاتی دهند تا آنجا که طی مدتها و هزاران سال پدران و مادران برده نسل به نسل فرزندان مثل خود میآفرینند و از پدر و مادری رعیت دعایا آفریده میشوند و مداومت این گونه رژیمهای طبقاتی این تصور

را در ذهن بردگان و رعایا منعکس میکند که بردگی و رعیتی امر محتوم و غیر قابل تغییر است که بصورت سر نوشت از طرف قدرت بزرگ ناشناخته‌ای، مقدر شده است.

در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه‌داران که اغلب طبقات محروم و بی‌اصل و نسب به طبقات بالا ارتقاء یافته‌اند با امتیازات و ارزشهای دوره فئودالیت از آن جمله اصل و نسب و فضائل خانوادگی و عدم تحرك طبقاتی بشدت مخالفت و مبارزه میکنند و از استمدادها و شایستگی‌ها و ارزشهای فردی دفاع و حمایت می‌نمایند.

سرمایه‌داران در حد شرایط و احوال و حفظ امکانات و بمنظور مصالح خود با استمدادهای فردی امکان بیشتری میدهند و شرایط لازم را برای پرورش و رشد استمدادها در زمینه‌های مختلف تدارک می‌بینند.

در جوامع قبلی و قرايت، با طبقات حاکم و صاحب امتیاز موجب کسب امکانات و امتیازات مهم و بزرگی بود و «شفاعت» که از رسوم جوامع کهنه است در موارد کسب امکانات و امتیازات تازه و با طلب بخشش و عنو برای بازگرفتن امتیازات و منافع از دست رفته مورد استفاده قرار می‌گرفت.

«قرايت» و «شفاعت» هر دو از مشخصات دوران گذشته است و همانطوریکه بررسی شد در جامعه جدید اگر بکلی از بین نمرود ولی به نسبت گذشته تا حدود زیادی تعدیل میگردد.

اگر سعادتی یا خوشبختی را بر خودداری و استفاده از امکانات مادی و معنوی بدانیم می‌بینیم قرايت و شفاعت در جوامع گذشته تا حدود بسیار زیادی و در جامعه جدید همیزان کمتری در خوشبختی و بدبختی افراد نقش مهمی بعهده دارد و در مواردی علت و موجب سعادتی و شقاوت محسوب میگردد.

بنابر این همانطوریکه بررسی شد هر دو طرف مثبت و منفی نظر و عقیده آقای شریعتی درباره علل و منشأ خوشبختی و بدبختی با آنکه حقایقی در بر دارد غلط و اشتباه است زیرا که:

الف - هر دو طرفی که بعنوان علت و منشأ خوشبختی و بدبختی ذکر شده است خود معلول علتهای دیگری هستند.

ب - مفاهیمی مثل «سعادتی»، «شقاوت»، «اعمال» و... بسیار کلی و نامفهوم است.

ج - مفاهیمی مانند «صفات ذاتی»، «مبثتی» واقعیت نیست و بکلی غلط است.

د - اصولاً طرح مسأله باین صورت که آقای شریعتی آورده اند جز آنکه ذهن دانشجو و خواننده را محدود و منحرف نماید نتیجه دیگری ندارد چرا که آقای شریعتی با ذکر دو جنبه مثبت و منفی عوامل خوشبختی و بدبختی بطور سمنی بخواننده تلقین و القاء میکند که مابین عوامل سعادت و شقاوت این است و آن نیست و خارج از این دو چیز دیگری وجود نمی‌تواند داشته باشد.

آقای شریعتی ریشه‌های مفاسد و عقب ماندگی‌ها و انحرافات و راه حل و درمان آنرا بپنازگی کشف مفاسد و... کرده‌اند. این کشفیات بپنازگی ذهن آقای شریعتی رسیده و اگر راه حلهای ایشان بکار گرفته شود

ریشه‌های عمده بدبختی‌ها و رذالت‌ها و مفاسد خشک میشود و جامعه ایده‌آل و زندگی مطلوب در یک چشم بهم زدن مستقر خواهد شد.

در این باره آقای شریعتی اینطور مینویسد (در این جا از شما میخواهم که بمان بیان کنید تا آنچه بپنازگی بدبختی رسیده است تکمیل گردد و پیخته شود. من معتقدم که همه انحرافات، گناهها، جنایات، مفاسد و نیز همه پستی‌ها، انحطاط‌ها و رذالت‌ها و عقب ماندگی‌ها و خلاصه هر چه بد است و پست و ننگ زائیده‌ی عامل است در انسان:

۱- جهل ۲- ترس ۳- نفع.

من در اینجا نازد میدانم که یکایک انواع مفاسد و جنایات و پستی‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی، فردی و جمعی را مطرح کنم و نشان بدم که چگونه معلول یکی از این سه علت است. تنها کافی است که برای اثبات صحت این نظریه در خیال خود همه جرائم و جنایات را که ممکن است در زندگی یک انسان یا یک جامعه رخ دهند، مجسم کنید، و یک نوع یا حتی یک نمونه را از آن میان پیدا کنید که زائیده عامل دیگری جز این سه باشد.

آقای شریعتی در مورد «جهل» اینطور میگوید «جهل» در اینجا بمعنی نقیض «علم» نیست. مقصود از این علم دانشهای طبیعی، ریاضی، فنی، حقوقی و ادبی است یعنی دانش (Science) زیرا این دانش چنانکه میدانیم همی‌بینیم هرگز انسان را از ارتکاب جنایات و بی‌عدالتی‌ها

مانع نشده است بلکه شکل جنایت و ارتکاب جرم را دانشمند (فرد یا جامعه دانشمند) تغییر میدهد و حتی دامنه آنرا وسیع تر میسازد. چنانکه امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره‌کشی، بردگی، ظلم، فریب، تجاوز، و فساد میزنند، ولی شکل آن با گذشته تفاوت کرده است.

اما نه تنها این همه پیشرفتهای علمی وی را از نظر اخلاقی اصلاح نکرده بلکه منحصراً ساخته و او را بر ارتکاب گناه و جنایت توانا و هوشیارتر کرده است.

مگر عامل جنایات و مفاسد و بیعدالتیها در گذشته «جهل» بوده که آقای شریعتی متوقع است علوم امروز آنها را از بین ببرد. جنایات و بیعدالتیها و مفاسد برعکس نظر و انتظار ایشان ناشی و مولود «جهل» و «عدم» نیست بلکه مولود وضعیت اقتصادی و روابط اجتماعی انسان است. چنانکه ظلم و ستم و بیعدالتی و جنایت و فساد ناشی از سیستم ارباب-رعیتی و تسلط استثمار و نظام سرمایه‌داری است نه مولود «جهل» و «عدم» انسان.

بیعدالتی، ظلم، تحقیر، تجاوز و استثمار رعایا زائیده سیستم ارباب-رعیتی است نه ناشی از «جهل» آنان و برای رهایی رعایا از ظلم و تجاوز و استثمار باید سیستم ارباب-رعیتی را از بین ببریم. نه آنکه رعایا را با علوم و مثل فیزیک و شیمی و ریاضیات آشنا کنیم.

آقای شریعتی میگوید (امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره‌کشی، بردگی، ظلم، فریب و تجاوز میزنند ولی شکل آن با گذشته تفاوت کرده است).

بهره‌کشی، ظلم و تجاوز ملل متمدن هم مولود سیستم سرمایه‌داری است نه مولود عالیترین مراحل علمی آنها و اگر شکل استثمار و ظلم و فساد با گذشته تفاوت نموده برای آنست که روابط ارباب-رعیتی به سیستم سرمایه‌داری تغییر کرده است.

بنابراین بهره‌کشی، ظلم، فساد و جنایت و همه‌ی ذرائع و انحطاطها ناشی از سیستم‌های اجتماعی است. هر نظام اجتماعی نحوه و حدود بهره‌کشی و ظلم و اشکال انحرافاتش ضمن ویژگیهایی که دارد با نظام دیگر اجتماعی متفاوت است.

بهره‌کشی - ظلم و فساد و هر نوع پستی و انحطاط با دستورات اخلاقی و حکمت و وجدان و از این نوع مفاهیم ذهنی و توخالی از بین نمیرود.

اگر واقعاً میخواهیم ظلم و بهره‌کشی و فساد و تجاوز از بین برود باید مردم را بایستد و اندوختن دستورات اخلاقی قریب ندهیم. باید بمردمیکه استثمار و استثمار میشود و مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته‌اند راه حل علمی و منطقی را نشان دهیم. باید با آنها بگوئیم بدنبال کشف و محو علل اقتصادی و اجتماعی بهره‌کشی، فقر، جهل، ترس، فساد پستی، زشتی و همه‌ی بدبهاوشتی‌ها باشند نه بدنبال معلولها.

نباید آنها را بایک مشت مفاهیم ذهنی و اخلاقی که تماماً معلول و مولود شرایط و احوال اجتماعی است سرگرم نمائیم. هر نوع راه حل غیر علمی و ذهنی جز آنکه مردم ستم‌دیده و مظلوم و غارت شده را گیج و سردرگم کند و نیروشان را بی‌اثر نماید اثر دیگری نخواهد داشت.

همه‌ی کسانی که دانسته و ندانسته راه انحرافی پیش پای مردم میگذارند بدون شك آب در آسیاب استثمارگران - ظالمان - فاسدان و دشمنان مردم میریزند.

از طرفی آقای شریعتی میگوید (امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره‌کشی، بردگی، ظلم، فریب و تجاوز میزنند) بدینجا منظور آقای شریعتی از «ملل متمدن»

۱۵- جنایات و تجاوزات بورژوازی غرب را بحساب هلت نگذاریم

معلوم و روشن نیست ولی آنطوریکه متداول است و از نوشته‌های ایشان برمیآید ملل متمدن شامل آمریکا و اروپای غربی و اگر کلی‌تر در نظر بگیریم کشورهای بلوک غرب میشود. در اینصورت (اولاً آیا بهره‌کشی، ظلم، فریب، تجاوز و فساد در همه‌ی این کشورها و ملتها در یک سطح است؟ آیا این کشورها با ملتها نظام و متجاوزند یا مورد تجاوز و بهره‌کشی و ظلم دیگران واقع می‌شوند؟ اگر اینطور است چرا کشورهای متمدن بکشورهای متمدن دیگر تجاوز

و بهره‌کشی و ظلم میکنند و این استثمار و تجاوز بر چه اساسی استوار است؟ آیا ملتهای اروپا با ملتهای آمریکا و ملتهای ادو یا با یکدیگر از این لحاظ در یک سطح قرار دارند؟

آیا آمریکا ملتهای اروپا را مورد بهره‌کشی و ستم و تجاوز قرار نداده است؟

آیا این ملت آمریکاست که ملت‌های متمدن اروپا را زیر فشار و بهره‌کشی قرار داده است یا انحصارات بزرگ آمریکا که طبقه‌ای از ملت‌ها؟
آیا بهره‌کشی و تجاوز و ستم طبقه‌ای از ملت را باید بحساب تمام ملت گذاشت؟

نایباً برخلاف نظر آقای شریعتی این ملت‌های متمدن نیستند که دست به بهره‌کشی و ظلم و تجاوز می‌زنند بلکه سرمایه‌داران این کشورهای متمدن هستند که بهره‌کشی و ظلم و تجاوز میکنند.

وقتی کسی مثل آقای شریعتی ملت را یکدست و عاری از طبقات اجتماعی در نظر می‌گیرد دچار این چنین اشتباهات و خطاهای بزرگ و غیر قابل بخششی میگردد.

اکثریت ملت‌های متمدن مثل همه ملت‌ها نه تنها بهره‌کشی و ستم و تجاوز نمی‌کنند بلکه اکثریت خود ملت مورد بهره‌کشی و ستم و تجاوز عده قلیلی قرار می‌گیرند. در همین چندی قبل بود که حدود ده میلیون کارگر و روشنفکر فرانسوی و دوازده میلیون ایتالیائی و میلیون‌ها نفر از کارگران و روشنفکران بلژیکی و انگلیسی علیه بهره‌کشی و فساد و مظلوم سرمایه‌داران کشور خود بطور همه‌جانبه مبارزه وسیع و دامنه‌داری را آغاز کردند.

مگر مبارزه این ده‌ها میلیون کارگر و روشنفکر کشورهای متمدن بخاطر برانداختن مظلوم و ستم و استثمار و تجاوز نبود؟ مگر این ده‌ها میلیون جزو ملت متمدن نیستند؟

مگر این ده‌ها میلیون ملت متمدن هر گونه تجاوز و ستمی را نسبت به ملت‌های غیر خودی محکوم نکردند.

حقیقت این است که در این کشورها طبقه کارگر استثمار میشود، مورد فشار و تجاوز است و طبقات و گروه‌های دیگر جامعه بجز انحصارداران بزرگ به نحوی مورد ستم و تجاوز کارتل‌ها و تراست‌ها هستند و تمام این نیروها هر یک به نسبت وضعیت اقتصادی و طبقاتی خود به نحوی با کارتل‌ها و تراست‌ها مخالفت می‌کنند.

۱۶- روشنفکران وابسته
آقای شریعتی بعضی فیزیکدان‌ها، شیمیست‌ها، نویسندگان نظامیان، جامعه‌شناسان و بطور کلی گروه روشنفکران وابسته به سرمایه‌داران را در کشورهای متمدن که در جهت منافع و مصالح و حفظ موقعیت سرمایه‌داری در آدم‌کشی و بهره‌کشی و ظلم و فساد و تجاوز با سرمایه‌داران سهیم شده و با آنها از هر بابی کمک و مساعدت میکنند

جای همه روشنفکران گرفته و برای آنکه «اثبات کند» ملت متمدن فاسد و جنایتکارند، تفاوت‌ها و حدفاصل گروه‌های مختلف ملت و دسته‌های روشنفکران را از بین میبرد.

آقای شریعتی برای تأیید نظریاتش مبنی بر اینکه (ملت‌های متمدن ظالم، استثمارگر، فاسد و متجاوزند، انسانیت متمدن فساد می‌برد و جنایت میکند، امروز مگر متمدن‌ترین انسان‌ها را نمی‌بینیم که از نظر انسانی از سر حد یک وحشی است ترشده‌اند) بچند فیزیکدان و شیمیست و جامعه‌شناس و ژنرال سالان و ژنرال آدگو اشاره میکند (ژنرال سالان که آن‌همه جنایت، آدم‌دزدی و شکنجه در الجزایر مرتکب شد و دسته‌های مسلح او حتی یکبار یک بیمارستان مسلولین مسلمان را در پاریس به مسلسل بستند فارغ التحصیل پلی تکنیک فرانسه است، ژنرال آدگو یک تحصیلکرده برجسته است که از الجزایر به خاننش مینوشت «همه‌مان خوب و سالمیم، بچه‌ها مان، سگمان، عربمان» هم بود که در جنگ‌های الجزایر برای تعلیم تیراندازی بفرزندش به شکار عرب میرفت).

لازم است از آقای شریعتی سؤال شود که این ژنرال‌ها و فیزیکدان‌ها و شیمیست‌هایی که برای سرکوبی و قتل عام مردم الجزایر و دیگر ملت‌ها، بمب‌های مواد سمی می‌سازند از منافع و حقوق چه کسانی دفاع میکنند؟

آیا در جریان جنگ الجزایر بجز سرمایه‌دارانی که منافع و حقوقی در الجزایر داشتند بقیه ملت یعنی تمام ملت فرانسه با این جنگ موافق بود یا مخالف؟

آیا سالان‌ها و آدگوها و حیوانات دیگری مثل آنها از پیش خود این کارها را میکردند؟

چه کسانی با آدم‌کشانی مانند سالان‌ها میدان میدادند و دست آنها و ارتش فرانسه را در آدم‌کشی و وحشیگری باز میگذاشتند. چه کسانی آنها و ارتش را فرانسه برگرداندند و وقتی افرادی مثل سالان‌ها تیرد کردند ضمن سرزدن و توییح روانه زندانشان کردند؟

چرا آقای شریعتی اعمال وحشیانه ژنرال سالان‌ها و چند روشنفکر وابسته به سرمایه‌داران دامی بیند ولی مبارزه قهرمانانه اکثریت ملت فرانسه را نمی‌بیند چرا ایشان رفتار و کردار چند نظامی و روشنفکر و گروهی از سرمایه‌داران فرانسه را بحساب تمام ملت فرانسه می‌گذارند و بطور زنده و موهنی ملت فرانسه و

دیگر ملت‌های کشورهای متهمین را از ظلمت ایران ظالم - فاسد - جانی و وحشی معرفی می‌نمایند .

هنوز زمان زیادی از جنگ استقلال طلبانه الجزایر نگذشته است همه میدانند که احزاب و نیروها و افراد مترقی فرانسه که در بین آنها روشنفکران بسیار برجسته‌ای وجود داشتند به شدت با استعمار و اعمال وحشیانه سرمایه‌داران و دولت فرانسه مخالف بودند و در همه جا و بهر صورتی که ممکن بود از حقوق ملت الجزایر دفاع کردند .

مگر ملت متهمین آمریکا با جنگ و پشنام علی‌رغم همه تهدیدها و محرومیت‌ها و زندان‌ها و تبهیدها با وسائل مختلف مخالفت و نفرت خود را ابراز نمیکنند ؟ مگر جوانان اسر با بازی فراد نمیکنند . مگر جنگ و پشنام صدها مرتبه و با نهای مختلف از طرف اکثریت مردم آمریکا محکوم نشده است . مگر شخصیت‌های بزرگ سیاسی و روشنفکران برجسته و مترقی آمریکائی همه چیز خود حتی جان‌شان را بر سر مخالفت با جنگ و پشنام و نژاد پرستی از دست ندادند ؟

چطور ممکن است ما اعمال گروهی از سرمایه‌داران آمریکائی را بحساب تمام ملت آمریکا بگذاریم و اعمال آنها را نسبت به همه‌ی ملت آمریکا عمومیت دهیم و بگوئیم ملت آمریکا فاسد ، ظالم و متجاوز است .

در جریان جنگ الجزایر در خود فرانسه و در سرتاسر کشورهای جهان و از طرف ملت‌های متهمین اروپا تظاهرات وسیع و عظیمی در دفاع از الجزایری‌ها و تنفر از دولت فرانسه و استعمارگران ابراز گردید و بطرق مختلف مردم جهان از آنها پشتیبانی و حمایت نمودند .

آیا اسبوح است که ما تمام ملت‌های متهمین را اینگونه بیاد افتاد و وحشی و بدنامی و لجن بکشیم .

آیا آقای شریعتی با این عقاید نادرست و مسموم کننده ذهن دانشجویان و مردم را منحرف و مسموم نمیکند ؟

۱۷ - اشاره‌ای به **حالات** بینیم مقصود آقای شریعتی از **جهل** و **تشیب** **اخلاق و وجدان** آن «حکمت» بچه معنی است : (مقصود از **جهل** بعنوان عامل يك سلسله فسادها و تبهکاریها ، تشبیب و حکمت است) نه علم بدان معنی که سقراط بکار برده است . سقراط حکمت را ضامن اخلاق میدانند و

معتقد است که حکیم هرگز پستی و جنایت مرتکب نمیشود و همه مفاسد و معایب اخلاقی ناشی از جهل است . مقصود از حکمت ، خود آگاهی انسانی و اخلاقی فرد ، وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است بگونه‌ای که وی را بسادگی در مسیر فطرت و نوا میسر خلقت نگاه میدارد و در جهت مقول و درست میراند و از انحراف و سقوط و تسلط هوسها و امیال منحط و متجاوز باز می‌دارد .

قبل از هر چیز باید بگوئیم که اخلاق ، هم مثل همه‌ی زمینه‌های دیگر فکری و اعتقادی انسان ناشی از شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی است و با تغییر شرایط و احوال اجتماعی اخلاقیات هم اجباراً تغییر میکنند و همانطور که که جامعه نو جای جامعه کهنه را میگیرد اخلاقیات نو هم که مبتنی بر جامعه نوین است جای اخلاقیات کهنه را پر میکند . بطوریکه با شرایط تازه‌ای که در میهن ما پیدا شده بسیاری از اصول و قواعد اخلاقی که قابل انطباق با شرایط نوین نیست کهنه شده و اعتبار و اهمیت خود را از دست داده‌اند تا حدیکه اخلاقیات سابق غیر اخلاقی شده‌اند .

آقای شریعتی میگوید (سقراط حکمت را ضامن اخلاق میدانند و معتقد است که حکیم هرگز پستی و جنایت مرتکب نمیشود و همه مفاسد و معایب اخلاقی ناشی از جهل است) .

گفتیم که اخلاق همراه با تغییراتی که در جامعه بوجود می‌آید تغییر میکند و وقتی جامعه‌ای از بین رفت اخلاق و رسوم و قوانین و کلیه اشکال فکریش هم اجباراً از میان میرود . بنابراین وقتی شرایط و احوال اجتماعی تازه‌ای در دل جامعه کهنه بوجود می‌آید اخلاقیات و رسوم و سنن قبلی برای شرایط اجتماعی تازه ، کهنه و غیر عملی و غیر اخلاقی میشود و با شرایط نوین اختلاف و تضاد پیدا میکند . در چنین شرایطی که همراه با تغییرات اقتصادی و اجتماعی ، اخلاقیات و اعتقادات و افکار هم تغییر میکنند . کهنه پرستان و مترجمان که همچنان بزندگی و عقاید و اخلاقیات گذشته وابسته‌اند و از زندگی و افکار و اخلاقیات تازه و نوهراس و وحشت دارند فریادشان بلند میشود که اخلاق ، ایمان ، شرافت ، ناموس و انسانیت از بین رفت و دنیا با آخر رسیده و ظلم و جور و فساد و جنایت همه‌جا را پر کرده است .

بارها از پدر و مادران کهنه پرست می‌شنوید که جوانهای امروزی بی‌شرم و بی‌حیا شده‌اند ، احترامات سابق از بین رفته ، بالای حرف ما و جلو

چهارتا بزرگتر حرف میزنند و اسلاگوشان بحرف مابهنگار نیست، ازلیاس و آدایش مویشان گرفته ناعقایدشان همه تغییر کرده است، مراسم و دستورات مذهبی را آغلودیکه باید و شاید انجام نمیدهند.

کسانی که نمیتوانند زندگی تازه را ادراک و فهم کنند میگویند زمانه و روزگار بکلی عوض شده است و مردم همه فاسد و خراب و بد شده‌اند و فساد همه جا را گرفته است و هر روز که میگذرد زیاده‌تر میشود. وقتی میپرس چطور مگر؟ میگویند دختران پدمرغه و دانشگاه میروند، درکارهای اجتماعی شرکت میکنند، حق طلاق دارند، چند زنی برافزاد و درهمه‌جا زنها مانند مردها شده‌اند و نمیشود تفاوتی بین مرد و زن قائل شد.

بنظر پدر و مادران کهنه‌گرا و عناصر ارتجاعی هرچه کهنه و وایسته بزندگی گذشته است خوب و نیکو و پسنیده و اخلاقی است و هرچه مربوط بزندگی نوین است بد و زشت و فاسد و غیر اخلاقی است.

شریعتی‌ها در گذشته و در زمان حاضر از تغییرات زندگی و اخلاقی و فکری هراسنا کنند و کوشش دارند برای اجرای اخلاقیات سابق ضمانتی و برای تغییرات اخلاقی دلائل و موجباتی پیدا کنند.

اینان تمدن و اخلاقیات و افکار تازه را تکذیب و تخطئه میکنند و سعی دارند مردم متمدن را وحشی، ظالم، فاسد و جانی معرفی نمایند.

آقای شریعتی بعدی از تمدن جدید و انسان امروز وحشت زده شده است که سرنوشت آنرا اینطور تحلیل و پیش‌بینی می‌کند (انسان امروز کرم پيله است که سرعت دارد در آنچه میسازد محبوس میگردد و خفگی و خفقان سرنوشت محبوس او است.)

و برای حفظ زندگی و اخلاقیات گذشته و بعنوان اینکه (حکمت یکی از عوامل وادارنده انسان بسوی کمال اخلاقی و بازگیرنده وی از فساد و انحطاط و جنایت) است حکمت را اینطور تعریف میکند (مقصود از حکمت، خودآگاهی انسانی و اخلاقی فرد وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است بگونه‌ای که وی دایمادگی در مسیر فطرت و نوامیس خلقت نگاه میدارد و...) جمله‌ای که با این واژه‌های ذهنی درست شده است چه معنی میدهد آیا

از پشت‌سرهم قرار دادن يك مشت لغات ذهنی چه چیز حل و فصل میشود؟ واژه‌هایی مثل «خودآگاهی انسانی و اخلاقی فرد و مسیر فطرت و نوامیس

خلقت» یعنی چه و نماینده چه واقعیهایی هستند؟

خواهی دارم این جمله‌ای که در تعریف و مقصود حکمت نوشته شده است چند مرتبه بخوانید ببینید مطالبی دستگیرتان میشود و ادراکی نسبت‌بان پیدا میکنید؟

وجدان مثل همه‌ی زمینه‌های دیگر فکری انسان ناشی از جامعه است و مفهومی است طبقاتی که با تغییر جامعه تغییر و تحول مییابد بهمین جهت طبقات و گروه‌های مختلف جامعه دارای وجدانی متفاوت میباشند بطوریکه استثمار و ستم و تجاوز از نظر ادبای امری وجدانی و اخلاقی است در حالیکه از نظر رعایا امری غیر اخلاقی و بی‌وجدانی محسوب میگردد.

افزایش فقر و گرسنگی و بیکاری و درماندگی بین‌کارگران بمنظور تنزل سطح قیمت دستمزدها برای سرمایه‌داران امری اخلاقی و وجدانی است در صورتیکه کارگران آنرا غیر اخلاقی و غیر وجدانی میدانند.

غارت مستعمرات و ونیه مستعمرات برای استثمارگران از لحاظ اخلاقی و وجدانی امریست صحیح و انسانی و برای مردم مستعمرات و ونیه مستعمرات اخلاقی و وجدانی ناپسند.

ترویج وسط جاسوسی، فقر، بیکاری، نفاق، جهل، بیماری، آدمکشی، جنایت، خدعه، دروغ، رذالت و هزاران مصائب دیگری که از استثمارگران بمنظور غارت ثروت‌های مادی و معنوی کشورهای مستعمره و ونیه مستعمره انجام میگردد از هر لحاظ اخلاقی و وجدانی است و با عدالت اجتماعی و روح دموکراسی، و حقوق انسانی، آنها کاملاً منطبق است.

بنابراین منظور آقای شریعتی از (وجدان بیدار و توانا و سالم انسان) وجدان کدام انسان است؟

انسان ظالم یا انسان مظلوم - استثمار کننده یا استثمار شونده، حاکم یا محکوم، استثمار کننده یا استثمار شونده.

وجدان بیدار و توانا و سالم چگونه وجدانی است؟ و چه عوامل و شرایطی موجب آن میشود؟

«مسیر فطرت و نوامیس خلقت» چگونه میری است که وجدان بیدار و توانا انسان دایمادگی در آن مسیر نگاه میدارد؟

براستی حکمت آقای شریعتی چه معنوی است و چه نیرو و قدرتی در

آن نهفته است که معجزه آسا میتواند جلو فساد، بدی، بهره کشی، ظلم، جنایت و انواع دشتی های انسان را بگیرد و چگونه است که بازوال آن همه بدیها و دشتیها و مفاسد و معایب با انسان هجوم میآورند.

مگر آنچه انسان به سرعت دارد می سازد خارج از مسیر فطرت و نوامیس خلقت است و اگر نیست پس چطور از یکسو وجدان انسان در مسیر فطرت و نوامیس خلقت بیدار و توانا می شود، و از سوی دیگر همین ساخته های انسانی «سرنوشت محنوم او» را فقط خفگی و خفقان تعیین می کنند؟ و اگر هست، آیا می شود مخالف با نوامیس خلقت نیز چیزی ساخت؟

انسان تولید میکند و تولید دارای دو طرف است یکی نیروهای تولیدی و طرف دیگر روابط تولیدی. روابط تولیدی نوع تولید و نحوه مالکیت بر وسائل تولید و چگونگی توزیع تولید را نشان میدهد.

۱۸- ترس انسان معلول سیستم اجتماعی و طبیعت است:

انسان با طبیعت در مکانیسم روابط تولیدی و بوسیله ابزار تولید ارتباط پیدا میکند و ابزار تولید کیفیت و نحوه ارتباط انسان با طبیعت را مشخص مینماید. باین معنی که در سیستم ادبای - رعیتی: نوع تولید کشاورزی است و ادبای مالک و سائل تولید است و حدود محصول را تصاحب میکند. ابزاری مثل بیل - کلنگ - داس - گاو آهن - خیش - ابزار حفاری و لاپرویی قنوات و آبیاری - ابزار مبارزه با آفات و حیوانات موذی و وحشی، کیفیت ارتباط انسان با طبیعت را نشان میدهد.

بنا بر این انسان بطور عمده دارای دو نوع ارتباط است یکی ارتباط انسان با روابط تولیدی و دیگری رابطه انسان با طبیعت.

ترس انسان ذائیده و ناشی از روابط تولیدی و رابطه انسان با طبیعت است باین معنی که منافع اقتصادی و ارزشهای معنوی و بطور کلی زندگی و حیات انسان در رابطه تولیدی و ارتباط با طبیعت مورد تهدید و تجاوز و تجاوز نابودی قرار میگیرد و انسان از این تجاوزات و خطراتی که منافع مادی و ارزشهای معنوی و حیانتش را بوبرانی و نابودی تهدید میکند میترسد. لذا شرایط اجتماعی و عوامل طبیعی که بصورت مختلف زندگی و حیات انسان را مورد تهدید و مخاطره قرار میدهند منشاء ترس انسان اند.

سپل - زلزله - جنگل - کوه - بانلاق - دریا - رودخانه - باد - توفان.

سرما و گرما - آفات نباتی - حیوانات موذی و وحشی از جمله عوامل طبیعی هستند که منافع و زندگی انسان را مورد مخاطره و نابودی قرار داده اند و انسان از این عوامل کور و ناشناخته طبیعی ترسیده و مدام در حالت اضطراب و وحشت و دلهره بسر برده است.

تا موقعیکه این پدیدهها و رخدادهای طبیعی برای انسان ناشناخته و مجهول باشند وسیله تخریب و نابودی زندگی انسان شده و موجب ترس انسان خواهند بود.

بموادات تکامل زندگی اجتماعی و رشد ابزار تولیدی و افزایش شناخت انسان مخاطرات طبیعی کاهش یافته از ترس و اضطراب انسان کاسته خواهد شد و بهمین نسبت تسلط طبیعت بر انسان محدود شده و بر تسلط انسان بر طبیعت افزوده میگردد تا جایی که طبیعت در حیطه قدرت و تسلط انسان درمیآید و انسان میتواند طبیعت را بسود خود و در جهت زندگی خویش آرا هدایت و رهبری نماید.

با تکامل زندگی اجتماعی و رشد تکنیک و گسترش علوم و شناخت بسیاری از پدیدهها و رخدادهای طبیعی، ترس انسان از طبیعت به میزان بسیار زیادی کاهش یافته و بجای تسلط طبیعت بر انسان، انسان بر طبیعت مسلط شده است. و با بسط بیشتر تکنیک و رشد علوم تسلط و تقوq انسان بر طبیعت باز هم گسترش خواهد یافت و ترس انسان از طبیعت بیش از پیش ضعیف و محدود خواهد شد.

ترس انسان از جامعه ناشی از مکانیسم روابط تولیدی با روابط اجتماعی است. مثلاً در سیستم ادبای - رعیتی ادبای مالک و سائل تولید است و قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارد و رعیت نه مالکیتی دارد و نه قدرت اقتصادی و سیاسی میتواند داشته باشد.

اگر ادبای وسائل کشاورزی را در اختیار رعیت نگذارد و رعیت را دعوت بکار نکند بیگاری و گرسنگی خیلی زود او را خواهد کشت زیرا طبق اصول و رسوم فئودالی رعیت نه میتواند بده دیگری برود و نه کاری در ده دیگر وجود دارد.

بطور کلی در این شکل مناسبات ادبای از رعیت بیگاری میگیرد، محصول کار او را غارت میکند، کشتش میزند، تحقیرش میکند، بخودش و ناموشش تجاوز میکند و بطرز وحشیانه ای او را استثمار مینماید.

بنا بر این وقتی رعیت زندگی خودش، دینش، فرزندان، حیواناتش، شرفش، ناموسش، افکار و اعتقاداتش و بطور کلی همه چیزش از طرف ارباب مورد تهدید و خنجر نابودی است چطور ممکن است از ارباب و عواملش ترسد. ترس، جهل، فقر، رنج، ظلم و افکار ارتجاعی و خرافاتی و صفات و خصائص کهنه و منحل رعایا تماماً معلول سیستم ارباب - رعیتی است و با از بین رفتن علت، معلول خود بخود از بین خواهد رفت.

بنا بر این ترس انسان مولود روابط غلط اجتماعی و ضعف تکنیکی و علمی انسان در رابطه با طبیعت است. مثلاً برای آنکه به ترس و رنج و مصائب و مظالم رعایا خاتمه دهیم باید ضمن لنو و محو سیستم ارباب - رعیتی با مکانیزه کردن کشاورزی و پرورش علمی کشاورزان و محو هر گونه استثمار و نوین کردن جنبه‌های مختلف زندگی مادی آنان، زندگی روستائیان را از هر نوع مخاطره اجتماعی و طبیعی نجات دهیم.

بر رعایانی که از یکطرف با وسائل کهنه و زندگی ابتدائی، کشاورزی می‌کنند و مدام مورد حمله و تجاوز عوامل طبیعی هستند و از طرفی در سیستم ارباب - رعیتی مورد استثمار ظلم و تجاوز و توهین قرار دارند ترس و رنج و استثمارشان را با الفاظ ذهنی و توخالی نمیتوان از بین برد همانطوریکه با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود با الفاظ «شجاع باش»، «دلیر باش»، «آزاد آفریده شدی»، «بنده کسی نباش»، «فرمان برکس نباش»، «سرنوشت خویش را بدست کسی مسپار»، «یک مشت پند و اندرز و دستورات خشک اخلاقی ترس و ظلم و ذبونی هم تمام نمیشود».

ترس - جهل - نفع - استثمار - اخلاقیات - وجدان - عقاید - هنر و ادبیات و همه صفات و خصائص و عقاید خوب و بد و مثبت و منفی انسان معلول و زائیده شرایط اجتماعی است در حالیکه آقای شریعتی میگوید: «من معتقدم که همه انحرافات - گناهای - جنایات - مفاسد و نیز همه پستی‌ها، انحطاط‌ها و زوال‌ها و عقب‌ماندگی‌ها و خلاصه هر چه بد است و پست و تنگ زائیده سه عامل است در انسان: ۱ - جهل ۲ - ترس ۳ - نفع».

آقای شریعتی سه عامل ترس - جهل - نفع را که خود معلول و زائیده عللی هستند بجای علت میگیرد و همه مفاسد و انحرافات و عقب‌ماندگی‌ها را زائیده این عوامل معلولی میداند و با این بررسی و تحلیلی که بر بنیاد عوامل

معلولی بنا شده است به تشبیه گریهائی میرسد که تماماً غلط و اشتباه است. آقای شریعتی شما که تمام رذالت‌ها و انحطاط‌ها و پستی‌ها را زائیده این سه عامل میدانید پس خود این سه عامل و معلول زائیده چه شرایط و عواملی هستند؟ آقای شریعتی فقط در این بحث نیست که معلول‌ها را بجای علت بنیاد و اساس بررسی و تحلیل نظریات و عقاید خود قرار میدهد بلکه در تمامی بحث‌ها معلول را بجای علت گرفته و معلولی را با معلول دیگر تبیین و تفسیر مینمایند.

آقای شریعتی بر اساس عوامل مذکور مسائل مهم اقتصادی - اجتماعی و فکری و روانی را اینطور تحلیل میکند (پخل‌ها - خست‌ها - احتکارها - تمرکز سرمایه‌ها - محروم ساختن دیگران از مواهب طبیعی - مالکیت‌های بزرگ - سرمایه‌داری و جنایت‌هایی که از این راه بشریت را رنج میداده و میدهد - استثمار و بهره‌کشی از کار دیگران - پول‌پرستی و همه مفاسد ناشی از آن که هم جامعه را پشاهی میکشاند و هم فرد را از تکامل معنوی باز میدارد و به بیماری و انحطاط سوق میدهد همه معلول ترس از فقر و طمع ورزی است چاپلوسی‌ها - دروغ‌بافی‌ها - آلت فعل شدن‌ها - مرکب و یا سگ شدن‌ها - نگهبان بیمه‌الثبت‌ها شدن‌ها - شهوت‌پرستی‌ها - فریب‌ها و خیانت‌ها و تجاوزها همه و همه معلول ترسیدن است یا طمع بردن).

کشف علل و ریشه‌های سیستم‌های اجتماعی - مالکیت‌های بزرگ - تمرکز سرمایه‌ها - جنایت‌ها - انحطاط‌ها - احتکارها از طرف آقای شریعتی همه علمای اقتصاد، جامعه‌شناسان و علمای علوم اجتماعی را که با یک عمر تلاش و کوشش توان فرسا بکشف و درک بعضی قوانین علوم اجتماعی نائل شده‌اند شرح نموده کرده است.

مسائلی را که اکثر علما در طی دوران تاریخ از حل آن بازمانده‌اند ایشان از هر ساحر و عارف و شعبده بازی زودتر و سهل‌تر حل و فصل میکنند.

گاهی با خودم فکر میکنم وقتی مسائل اجتماعی - اقتصادی - سیاسی فکری باین سادگی قابل شناخت و حل و فصل است دانشجویان بجای ده سال سرف وقت در هر یک از رشته‌های علوم اجتماعی اگر همین صد صفحه اول کتاب اسلام شناسی آقای شریعتی را بخوانند به تمام علل و مبانی مسائل اجتماعی و نحوه تحلیل و بررسی آنها تسلط همه جانبه خواهند یافت.

تئودیه و عقاید آقای شریعتی خیلی بکروتازه و مخصوص خودشان است جلوریکه در عقاید و نظریات هیچیک از علما و دانشمندان علوم اجتماعی پیدا نمیشود .

آقای شریعتی برای شناخت و حل مسائل اجتماعی علل و موجداتی را ذکر میکند که بذهن هیچیک از علما نرسیده است و یقین دارم هیچوقت هم بذهن کسی خطور نخواهد کرد . آخر چطور ممکن است کسی جز آقای شریعتی جامعه سرمایه‌داری و تمرکز سرمایه‌ها و مالکیت‌های بزرگ را معلول ترس از فقر و طمع ورزی بداند .

اگر جامعه سرمایه‌داری معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا جامعه سرمایه‌داری اساساً از اواخر قرن هجدهم در بعضی از کشورهای اروپائی مستقر میشود در صورتیکه از لحاظ تاریخی هر چه بعقب برگردیم فقر و طمع ورزی بیشتر است ؟

اگر سرمایه‌داری معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا سرمایه‌داری در اکثر کشورهای آسیا - آفریقا - امریکای لاتین با همه فقر و حشمتناک و طمع ورزی مستقر نشده است ؟

اگر جامعه سرمایه‌داری معلول فقر است پس چرا با استقرار سرمایه‌داری فقر از بین نمرود ؟

اگر سرمایه‌داری معلول فقر است لازم است روابط سرمایه‌داری در ایران بجای تهران - آبادان - اصفهان - تبریز ، در بلوچستان - سیستان و سواحل دریای عمان بوجود آید .

اگر تمرکز سرمایه‌ها معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا در جوامع بردگی و قنودالی که فقر شدید تر و سیاه تر است انجام نمی‌شود .

اگر فقر و طمع ورزی علت تمرکز سرمایه‌هاست پس چرا سرمایه‌ها فقط در اواخر قرن نوزدهم آنهم در کشورهای سرمایه‌داری متمرکز میشود ؟

اگر تمرکز سرمایه‌ها معلول فقر و طمع ورزی است در گذشته فقر و طمع وجود دارد پس چرا سرمایه و جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد ؟

اگر مالکیت‌های بزرگ معلول ترس از فقر و طمع ورزی است پس چرا برای تبدیل مالکیت و دهائی دهقانان از فقر با اصلاحات ادنی مالکیت‌های بزرگ را از بین می‌برند ؟

اگر مالکیت‌های بزرگ معلول ترس از فقر و طمع ورزی است پس چرا آدمهای طماع و فقیر تر فاقد هر گونه مالکیتی هستند .

اگر آنطوریکه آقای شریعتی میگوید تمرکز سرمایه‌ها - سرمایه‌داری - مالکیت‌های بزرگ - شهوت پرستی - فریب‌ها - خیانتها - تجاوزها - بیمه‌الثیها و همه مفاسد معلول ترس و فقر و طمع ورزی است پس خود ترس و فقر و طمع معلول چه عللی هستند .

بر خلاف نظریات غلط و سرائی اشتباه آقای شریعتی جامعه سرمایه‌داری معلول رشد نیروهای تولیدی و بسط تجارت و پیدایش ماشین است و برای اولین بار در قرن هجدهم در بعضی کشورهای اروپائی با از بین بردن قنودالسم حاکمیت یافت و اکنون در بسیاری از کشورهای جهان مستقر است . سیستم سرمایه‌داری يك دوره تاریخی است که در طبقه جامعه قنودالی پیدایش یافته و بعد از رشد کافی و جنگ با قنودالسم و سرانجام با مرگ آن بجای آن مستقر شده است . بنا بر این سرمایه‌داری که يك دوره اجتماعی و تاریخی است در شرایط خاصی بوجود میاید باین معنی که تا آن شرایط و احوال آماده و مهیا نباشد سیستم سرمایه‌داری مستقر نخواهد شد . از این لحاظ جامعه سرمایه‌داری محصول ذهنی و خیالی کسی نمیباشد و معلول فقر و طمع ورزی نیست بلکه مثل همه پدیده‌های دیگر شرایط و علل و عواملی موجب پیدایش و رشد و مرگ آن میشود که شناخت و تفسیر آن جز از طریق علمی و استفاده از دست آوردهای علمی میسر نمیباشد .

۱۹- مقایسه‌ای بین سرمایه‌داری با سیستم‌های بردگی و قنودالی

از طرفی آقای شریعتی در هر مبحث و زمینه‌ای که امکان پیدا میکند « سرمایه‌داری » را بنحو غیر علمی مورد انتقاد و حمله قرار میدهد و بدترین نسبت‌ها را بآن میدهد و با اینگونه تحلیلها و برداشتها ، غیر مستقیم خواننده را از جامعه سرمایه‌داری متنفر و متزجر مینماید و از سرمایه‌داری چنان غول وحشی و جانی و منحط و فاسدی میسازد که هیچکس جرأت نزدیک شدن با نراند داشته باشد . در این مورد آقای شریعتی میگوید (سرمایه‌داری و جنایتهائی که از این راه بشریت را رنج میداده و میدهد پول پرستی و همه مفاسد ناشی از آن که هم جامعه را بتهاهی میکشاند و هم فرد را از تکامل معنوی باز میدارد و به بیماری و انحطاط سوق میدهد) همین آقای شریعتی که سرمایه‌داری را جانی و فاسد معرفی میکند و

میگوید سرمایه‌داری جامعه را بقبای و فرد را به بیماری و انحطاط سوق میدهد. ببینید درباره جوامع بردگی و فئودالی چه میگوید و چگونه با قلب کردن حقایق، جوامع کهنه و ارتجاعی و فاسد بردگی و فئودالیسم را ستایش و تأیید مینماید (بردگی که بصورت انفرادی و بدنی آنها بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان آفریقائی اعمال میشد امروز بصورت دسته جمعی و آنها در جهت روحی و فکری درآمده است. ملتها برده میشوند، روحها به عبودیت و تسلیم کشیده میشوند، انسانیت برده میشود. دیروز ارباب يك بهر حال انسان بود و امروز دستگاههای عظیم فرهنگی تبلیغاتی رژیم و حش سرمایه‌داری استعمار پنهان و آشکار پاکهنه و نو بدتر از همه که نجات از آن باعسیان هیچ اسپارناکوسی میسر نیست « فاشیسم » و « بوروکراسی » اروپا میدانند که من چفمیگویم هنوز ما این دو ارباب کور و کر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی‌شناسیم) .

آقای شریعتی بمنظور دفاع و توجیه سیستم های بردگی و فئودالی و تکذیب و بی اعتبار کردن سرمایه‌داری حقایق قطعی و مسلم تاریخی را بطرز بسیار زنده‌ای تحریف کرده است و با آنکه بازرکی خاصی مطالب و نظریات ارتجاعی و انحرافی و غلطش را در پوششی از علم مهبوشاند مع الوصف با دفاع و تأیید بردگی و فئودالیسم و اظهار نظره‌ای غیر علمی دم خروس را بیرون میگذارد .

آقای شریعتی میگوید (بردگی بصورت انفرادی و بدنی آنها بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان آفریقائی اعمال میشد) تعریف آقای شریعتی درباره بردگی تماماً دروغ و تحریف است و خیلی جسارت میخواهد که کسی در کتاب درسی دانشگاه اینگونه دروغهای باور نکردنی و غیر قابل تصویری بگوید .

بر خلاف تحریفات آقای شریعتی بردگی يك سیستم روابط تولیدی است که دوطرف این رابطه از برده‌داران و بردگان تشکیل میشد و کشاورزی و دامداری و استخراج معادن و کار در کارخانه‌ها بطور عمده توسط این بردگان انجام میگرفت مضافاً باینکه کارهای داخل خانه برده‌داران نیز به‌عهده بردگان بوده است .

بطور کلی بردگی مانند « فئودالیسم » و « سرمایه‌داری » يك دوره تاریخی از زندگی انسان است که در تمام جوامع بشری و بطور بارز در دم و

یونان مستقر بوده است .

در تمام کتابهای تاریخی و حتی کتب و نوشته‌های مذهبی و احکام و قوانین حقوقی حتی يك مورد هم دیده نمیشود که مانند آقای شریعتی بردگی را بصورت انفرادی و بر گروههای بدوی و غالباً نیمه وحشیان آفریقا محدود کرده باشد .

شما تاریخ مصر - کلد - آشور - بابل - ایران - یهود - چین - هند - یونان - رم و سرتاسر آسیا - آفریقا - اروپا را مطالعه کنید اگر بردگی را آنطوریکه آقای شریعتی تعریف کرده است در یکی از این جوامع دیدید تعریف های آقای شریعتی را بر اساس همین يك مورد هم میتوانی قبول کنید .

در این مورد آلبرماله در تاریخ رم و یونان اینطور مینویسد (جمعیت غلامان روز بروز زیاد میشد . در اوایل عده‌ای قلیل بیش نبودند همینکه جنگهای خارج ایتالیا شروع شد صدها هزار بنده بی‌آزار ریختند . سیبیون املین ۳۵ هزار اسرای کارناژ را در يك نوبت فروخت . غلامی که سابقاً ۱۵۰۰ فرانك قیمت داشت تا ۱۴ فرانك تنزل کرد از آنروز اختیار املاک و قصور خود صدها بلکه هزارها غلام نگاه میداشتند . دولت نیز عده کثیری از بندگان را برای خدمتکاری دوائر دولت و معابد و بارو زدن و غیره بکاروا میداشت .

از نظر قانون غلام يك شخص یا انسان نیست غلام آلتی است که نمیتواند حرف بزند بنابراین هیچگونه حتی ندارد زندگی غلامان بی نهایت مخوف و رقت آور گشت در تمام سال بجز روزهای عید که چهار پایان از کار معاف بودند غلام را آسوده نمیکذارند . کائن میگوید . « بایستی خندقها را تمیز کرده جادوها را سنگه فرش نموده خارها را بریده باغ را بیل زده نباتات مشر را از مراتع کنده گندم را خرد نموده مخازن آب را پاک کنند »

اگر بنده‌ای در انجام خدمات اندك قصور میوردید ، مجازاتهای شدید و گوناگون میدید ، چوب و شلاق میخورد ، ذبح میرشد ، به آسیابش می‌بستند ، بجنر معادن میکشاشتند ، در زیر زمین‌های موسوم به ارگاستول حبس میکردند ، اگر گناهی بزرگتر بود بدارش میزدند .

غلامان در پست‌ترین طبقات جامعه زندگی پر نکبت و فلاکت خود را ادامه میدادند . مانند سابق مالکین حقوقی بر آنان داشتند .

در دوره نوین چنین مرسوم بود که هر وقت اربابی در خانه خود کشته

میشد میبایست تمام غلامان آن خانه کشته شوند. چهارصد نفر غلام باین ترتیب قتل رسیدند.

قسمت عمده سکنه آنیک بندگان بودند که عدهشان بده مقابل صاحبان حقوق میرسید. بندگان را اصل متفاوت بود، برخی در خود آنیک از غلام و کنیز متولد شده و بعضی در نتیجه حوادث به بندگی افتاده بودند مثلاً بدست دزدان دریایی افتاده یا در جنگ اسیر شده و بعد از خریدی آتنی آمده بودند.

بندگان نیز باهم تفاوت داشتند. گروهی خدمت دولت کرده در حکم مأمور قضاییه بودند یا در کارخانههای عمومی و معادن کار میکردند دیگران کار اشخاص مختلفه را انجام میدادند. مردم آن بحکم همان عادت قدیم، رقیبت را مشروع و لازم میشمرند و به عقیده ایشان چون بنده کار میکرد مردم آزاد مجالی یافته بکارهای بنده میرسند بمالوا مانند سایر اقوام بنده را ملك مالك دانسته و بمنزله متاعی شمرده خرید و فروش میکردند.

در باره سیستم بردگی در ایران موادی را از کتاب تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز نقل میکنیم:

(برده‌داران را باید شکل و شیوه غالب در روابط تولیدی کشور پادشاهی شمرد گرچه هنوز بآن درجه از تکامل که در دیگر کشورهای مبتنی بر اصول برده‌داری مشهود گشته نرسیده بود (مثلاً در امپراطوری روم) موضوع فروش عده کثیری از مردم بابل بمنوان برده بمعادها که بدست همبر ساتراپ در آغاز قرن دوم پیش از میلاد صورت گرفت یکی از نمونه‌هاییست که میتواند اهمیت برده‌داری را در جامعه آنروز برای ما مجسم کند)

(در زندگی ایران عهد ساسانیان برده‌داری نیز مقام مهمی داشت. ایران در آغاز قرون وسطی اندک اندک بسوی روابط فئودالی میگرایید و این روابط در قرن پنجم هجری بازتر نمایان شد.)

(اشراف کثیر العده عرب اساس و تکیه‌گاه قدرت خلفا را تشکیل میدادند. در املاک این بزرگان کار بردگان به میزان وسیعی مورد استفاده قرار میگرفت.)

(پس از پیروزی عباسیان گرایش بسوی فئودالیسم در ایران شدیدتر شد با اینکه عده کثیری برده وجود داشت. ولی شیوه اصلی تولید مبتنی بر برده داری نبود بلکه در جامعه‌ای که دوران اول فئودالیته را میگذراند برده‌داری يك نوع شیوه زندگی بود که البته در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور تأثیر

فراوان داشت. عده کثیری برده در املاک، پویزه آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پر زحمت مشغول بودند.

بگفته مصنفین عرب قرن هشتم و نهم و دهم در هر شهر بزرگ عراق و ایران بازار برده فروشان وجود داشت. بازارهای برده فروشان در بغداد و سامره و شهرهای ایران از قبیل ری و اصفهان و نیشابور و بلخ و غیره دایر بود. در این بازارها خرید هر نوع برده‌ای ممکن بود. از کارگر ساده گرفته تا صنعتکار چیره دست و غلامان جنگی. موسیقی دانان و مطربان و رقاصه‌ها و آواز خوانان.)

بر خلاف تحریفات آقای شریعتی مبنی بر اینکه (بردگی بصورت انفرادی و آنهم بر گروه‌های نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد) اولاً بردگی مانند فئودالیسم و سرمایه‌داری يك سیستم روابط تولیدی و يك دوره تاریخی از زندگی انسان است ثانیاً تمدنهای بزرگ قدیم مصر و ایران و یونان و روم و همچنین در عربستان و خلافت امویان و عباسیان و ... سیستم برده‌داری بوده است.

آقای شریعتی میگوید (دیروز ارباب يك بهر حال انسان بود) خوب توجه بفرمائید آقای شریعتی ارباب که در سیستم ارباب - رعیتی دعا یا را استثمار میکند، بیگاری میکند، با شکال مختلف غارتشان میکند، چوبشان میزند، زندانشان میکند و در صورت لزوم بحیات خودشان و خانواده‌شان خاتمه میدهد میگوید انسان. و نام انسان را روی این موجود استثمارگر - ظالم - متجاوز - و مرتجع میگذارد.

وقتی از نظر آقای شریعتی «ارباب» «انسان» باشد معلوم است که دعا یا باید نا انسان باشند. وقتی شرایط زندگی و اعمال و رفتار و صفات و خصوصیات ارباب ملاکهای انسان بودن و انسانیت باشد پانسانیت و انسان بودن از نظر آقای شریعتی بخوبی واقف میشویم و میفهمیم که ایشان در کتابشان از کدام انسانیت و انسانی نام میبرند و انسان مورد نظر ایشان چگونه انسانی است.

برای آنکه بشرابط زندگی و حقوق و اعمال و رفتار و خصوصیات ارباب یا انسان مورد نظر آقای شریعتی آشنا شویم مطالبی را درباره روابط ارباب رعیتی از کتاب تاریخ آلبرماله نقل میکنیم:

(در ماه دهم و یازدهم (میلادی) اغلب رعایا ست خانه زادی داشتند و محققاً از اولاد غلامان قدیم و کوچهای امپراطوری روم بودند. وضع زندگی رعایای خانه زاد چندین تفاوتی با زندگی اجداد آنها نداشت زیرا رعیت خانه زاد مختار نفس خود هم نبود بلکه وابسته خاک شمرده میشد و بی رخصت و ولینعت (ارباب) نمیتوانست مزرعه را بیاندازد و برود و اگر میگریخت ولینعت میتوانست او را دنبال کرده هر جایا بدیگر و بیزود پسر زمینش برگرداند. رعیت خانه زاد بی اذن ولینعت حق مزاجعت نداشت و اگر میخواست ذی از ملک غیر بخواهد یا زن آزادی را خواستگاری کند قبلاً باید رضای ولینعت را بطلبید. دارائی خود را نمیتوانست بفروشدان خویش انتقال دهد. مگر حق بیعت ولینعت منظور نمایند اگر فرزندان رعیت خانه زادی در خانه پدر بزرگتر و چون رعیت میبرد ادش بولینعت میرسید. رعیت خانه زاد در بیع و شری و انتقال و وشل ذمه تابع زمینی بود که در آن زندگی میکرد و حتی اگر زمین فیمابین چند نفر مشاع بود صاحبان زمین میتوانند فرزندان او را میان خود قسمت کنند. تمیز رعایای آزاد بخصوص باین بود که میتوانند بدخواه خود نفیر جا بدهند و مزاجعت کنند و دارائی خود را بفروشدان خویش منتقل کنند اما از حیث حقوقی که باید بولینعت خود بپردازند تفاوتی با رعایای خانه زاد نداشتند. حقوق ولینعت انواع عده داشت و مانند سایر عادات و رسوم دوره ارباب. رعیتی در هر آبادی بصورت خاصی در میآمد. حقوق مهمه ولینعت باین تفصیل بود :

۱ - رعایا در ازای انتفاع از زمین مال الاجاره ای میپرداختند که میزان آن پائین و بالا نمیرفت و علاوه بر آن پاره ای تکلفات جنسی نیز داشتند باین معنی که هر سال از محصول و گله و مرغ و تخم مرغ خود نیز ولی نعمت را حصه ای میدادند.

۲ - رعایا مالیات سرانه نقدی هم بعهده داشتند. مأخذ این مالیات نفیر می پذیرفت چنانکه رعیت آزاد مالیات مشخصی میپرداخت اما مالیات رعیت خانه زاد میزان معینی نداشت باین معنی که ولینعت هر قدر که میخواست و هر چند بار که میبش میکشید از رعیت خانه زاد مالیات میگرفت.

۳ - رعایا باید به بیگاری رفته مزارع اختصاصی ولینعت را بوقت بکارند. علف او را بچینند، شراب او را برسانند، خندق های قلعه را برویند، بخدمات نظامی قیام کنند و بخصوص بالای کوشك بدید بانی بپردازند. بیگاری رعایای

خانه زاد حد نهایت نداشت.

۴ - ولینعت پیاده ای مزایا نیز ممتاز آمده بود چنانکه رعایا بی اذن او حق نداشتند خرمن خود را بردارند و به خرید و فروش بپردازند ببارعاقری تا ولینعت محصول خود را نمیفروخت و آذوقه خود را نمیخرید رعایا باید تأمل کنند. رعایا مأذون نبودند که جز در آسیا و قنور ولینعت گندم خود را آرد کنند یا که انگور خود را بشیره بکشند یا نان خود را بپزند و البته هر بار موظف بادای تکلفی بودند.

۵ - ولینعت هر وقت میخواست میتوانست با ملازمان خویش بخانه رعیت خود برود این حق را حق السکنی نامیده اند. از روی سندی که در اوایل قرن سیزدهم میلادی نوشته شده میتوان از بیگاریها و تکلفاتی که در آن عهد برعهده رعایای ورسون (نرماندی) بوده فهرستی ترتیب داد از این قرار:

در ۲۴ ژوئن باید علف ولینعت خود را بچینند و بونجه را بخانه بکشند و خندقها را تنقیه کنند. در ماه اوت باید گندم را دروید و پائین بیاورند. تا ولینعت حصه خود را از خرمن آنها برنگرد رعایا حق ندارند پشته های خود را بردارند. در ماه سپتامبر باید از هر هشت خوک یکی را که از همه شکیل تر است به ولینعت تقدیم کنند. در ۱ اکتبر باید مال الاجاره را بپردازند و هم حق بدهند تا بتوانند مزارع خود را مجزا و محدود کنند. در آغاز زمستان باید به بیگاری آمده مزارع ولینعت را شخم زده بذر افشانند صاف کنند. در ۳۰ نوامبر باید نان قندی تقدیم کنند. در عید میلاد مسیح مرغهایی که میاورند باید « خوش خوراک و لطیف » باشد سپس باید مقداری جو و گندم سفید بدهند. اگر رعیت زمینی را بفروشد سیزده پک قیمت آن حق ولینعت است و اگر دختر خود را بکسی که اهل آبادی دیگر است بزی بدهد باید بولینعت ۳ دینار بدهد. در عید فصح و یکشنبه آخر ایام روزه باید چند داس گوسفند بولینعت تسلیم نماید بعد باید به بیگاری برود و باز شخم بزند. سپس باید اسبها را نعل کرده بچنگل برود و هیزم بریده و به بیگاری بیاورد. غیر از این نیز تکلفات دیگر دارد مثلاً آسیابان ولینعت چون غله او را آرد کرد پک کپل و یک پیمان و یک مشت از آرد بر میدارد و چون رعیت خمیر را بکنار تنور ولینعت می آورد نانوا قسم پاد می کند که اگر حق من نرسد نانت خوب پخته و « برگردانده » نخواهد شد.

رعایا در اتاقهای کوتاه کاهگلی بسر میبردند و خانه رعایا پک اتاق بیشتر نداشت از اثاث البیت لاوکی (تمار) داشتند که در آن هم خمیر میکردند و هم

لباس میگذاشتند علاوه بر این تختهای را برپایه ای تکیه داده کپسهای پر از پوشال بر آن میگسترده و این تخته تختخواب عموم افراد خانواده بود بجای مسند روی کامی نشستند، دوری و کاسه چوبی بکار میبردند. روزهای عید زمین اتاق را کوبیده روی آن سبزه و گیاه می ریختند و پیه خوک کباب شده میخوردند. قوت غالبشان با قلا و کلم و شلم و پیاز بود.

گاهی که رعایا از کثرت فقر و فلاکت و فحطی عرصه را بر خود تنگ میدیدند بولینعت خویش عساکر و رزیده سراز اطاعت می پیچیدند و بلوا در می گرفت. اما از آنجا که يك مشت رعیت با يك فوج سوار مجهز کاری نمیتوانست کرد عموم بلواها به قلاب سخت و وحشیانه عساکر ختم میشد. در ۹۹۷ در ایالت نرماندی طغیان غریبی بوقوع پیوست باین معنی که در ولایات مختلفه آن خطه رعایا به اتفاق آراء مجالس عدیده برپا داشته عزم کردند که مدار زندگی خود را بهر دلخواه خویش بگذارند و انتفاع از آب و جنگل را بر طبق قوانین خود جاری نموده هیچیک از تکلفاتی را که سابقاً مقرر بوده در نظر نگیرند به علاوه هر مجلس دو نفر نماینده انتخاب کرد که بمجمع عمومی بروند مقررات مجلس را از تصویب مجمع عمومی بگذرانند. مجمع عمومی قرار بود در مرکز آن خطه منعقد شود چون والی از قضیه آگاه شد فوراً راثول را با سوار فرستاد تا بتأدیب مردم روستا پردازد و مجمع عمومی را بهم زند راثول بلا تأخیر گرم کار شده قاطبه نمایندگان و جمعی دیگر را دستگیر ساخته دست و پایشان را برید و باین حال نزد گسانشان فرستاد این گروه مثله اسباب عبرت دیگران بودند تا من بعد احتیاط مردم را از عواقب و خیمه مصون دارد رعایا چون این بدیدند انجمن را ترك کرده دنبال برزگری خود رفتند.^۱

چه کسی میتواند زندگی پر از فقر و مسکن و سراپا رنج و جهل و نکبت رعایا را در دوره ادبای - رعیتی بالغات و مفاهیم تجسم دهد؟ چگونه ممکن است حد و حدود بیگاری - استثمار - گرسنگی - زبونی ترس - رنج و ستم رعایا را نشان داد؟

چطور می شود بدی ها - دشمنی ها - پلیدی ها - دزالتها و مظالم ادبایان را

۱- برای شناسائی و شناخت سیستم ادبای - رعیتی در ایران بکتاب مالک و زارع نوشته دکتر لیستون ترجمه آقای امیری و کتاب کشاورزی و مناسبات ارشی ایران عهد مغول ترجمه کریم کشاورز مراجعه شود.

احساس و تفهیم نمود؟ بهتر آنست که بجای هر گونه توضیح و تفسیری متن نوشته آلبرماله را بارها بخوانیم و تا آنجا که شرایط زندگی و وضع فکری ما اجازه میدهد روی مفاهیم و جملات و معانی تفکر کنیم.

در این نوشته قسمتی از اعمال و رفتار انسانی ادبای را خواندید حالا بهتر بمعنی و مفهوم گفته آقای شریعتی مبنی بر اینکه (دیروز ادبای يك بهر حال انسان بود) پی میبرید.

براستی آقای شریعتی و دیگر طرفداران و دوستان ادبایان شرمند نیستند که نام انسان را روی ادبای میگذارند؟ آیا انسان مثرقی از اینکه ادبای را در ردیف انسان قرار میدهد آنرا توهینتی بخود نمیداند؟

تحریف سیستم بردگی و اینکه ادبای بهر حال يك انسان است و گذشته گرای و ستایش و تمجید از زندگی و افکار و اخلاق و رسوم و معنویات گذشته و متقابلاً حمله به تمدن نوین و انسان متمدن و بی اعتبار جلوه دادن علوم و انتقاد از افکار و عقاید تازه و تحقیر زندگی جدید تماماً بمنظور دفاع و توجیه جوامع بردگی و فئودالیسم و تکذیب و بی اعتبار نمودن جامعه سرمایه داری است. همین آقای شریعتی که جامعه بردگی را تحریف میکند و میگوید ادبای بهر حال يك انسان است درباره سیستم سرمایه داری و انسان متمدن اینطور اظهار نظر مینماید (انسانیت متمدن بفساد میرود و جنایت میکند امروز مگر متمدن ترین انسانها را نمی بینیم که از نظر انسانی از سرحد يك وحشی پست تر شده اند)

آقای شریعتی ضمن مقایسه جوامع بردگی و فئودالیسم با سرمایه داری بمنظور توجیه و صحیح جلوه دادن جوامع گذشته حقایق را تحریف مینماید و در مورد جامعه سرمایه داری از جهات دیگری حقایق را قلب کرده و برای القاء ترس و وحشت در خواننده و بیزاری و نفرت مردم از جامعه و تمدن نوین، سرمایه داری را بصورت يك غول و حیوان وحشی و درنده ای نشان می دهد.

خوب به مقایسه دیروز و امروز و نحوه توجیه و دفاع از زندگی دیروز و حمله به تمدن امروز و ترس و وحشت و نفرتی که از سرمایه داری و ماشینیم در دل خواننده ایجاد میشود توجه بفرمائید.

(ذرا ندوخی دیروز بصورت نظام وحشی و مهیب کاپیتالایسم امروز در آمده است.)

بردگی که بصورت انفرادی و بدنی آنها بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد امروز بصورت دسته جمعی و آنها در جهت روحی و فکری درآمده است ملتها برده میشوند روحها به عبودیت و تسلیم کشیده میشوند انسانیت برده میشود .

دیروز ادبای يك پیر حال انسان بود و امروز دستگامهای عظیم فرهنگی و تبلیغاتی رژیم وحشی سرمایه داری استعمار پنهان و آشکار و پاکه نه و نو و بدتر از همه که نجات از آن با عیبان هیچ اسپار تا کوسی میسر نیست «ماشینیس» و «بوروکراسی» اروپا میداند که «ن چه میگویم هنوز ما این دو ادبای کود و کر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی شناسیم .

در فیلم «عصر صنعت» از چادلی چاپلین - این دشمن هوشیار و آگاه آن دوغول وحشی آن کارگر بیچاره را ندیدید که چگونه در لایبای دنده های بیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرده جان کند و له شد . اوسمبل انسانیت این قرن بود و مظهر بردگی هزاران بار خشن تر و دشت تر از گذشته در این عصر .

حمله به سرمایه داری و ماشینیس سالهاست در ایران متداول و هر چه محصلی قبل از آنکه بمعنی لغوی « بورژوازی » آشنا باشد برای خود نمائی و خود ستائی و اظهار فضل و تظاهر به ترقیخواهی و چپ گرایی انواع فحش های آماده و مصطلح را تار بورژوازی میکند .

حمله به سرمایه داری در ایران از طرف استعمار طبق يك برنامه حساب شده بمنظور انحراف افکار روشنفکران و مردم از مدتها قبل انجام شده و همچنان ادامه دارد منظور آنها این بود که جامعه ایران را بمنوان يك جامعه سرمایه داری معرفی کنند و در نتیجه مبارزه اصلی را بجای استعمار و ارتجاع متوجه سرمایه داری نمایند و در این مورد برای گمراه کردن مردم و روشنفکران از همه امکانات خود برای تبلیغ و ترویج و بسط این منظور استفاده کرده اند .

در این سالهای اخیر با ترجمه کتابها و مقالات و مساجبه های روشنفکران بخصوص هنرمندان غربی موج مبارزه ضد سرمایه داری و ضد ماشینیس بالا گرفته است .

۳۰ چگونگی ادراك و برداشت روشنفکران از ماشینیس

این دسته روشنفکران اخیر هم بدون حد اقل آشنائی با ابتدائی ترین مسائل اقتصادی سیاسی و هنری از روی افکار و عقاید روشنفکران و هنرمندان غربی کپی میکنند . اینها هم بدون آنکه با شرایط خاص جامعه ایران و

خصوصیات مرحله تاریخی جوامع سرمایه داری غرب آشنائی و ادراکی داشته باشد در ایران همان مسائل را طرح میکنند که روشنفکران فرانسوی و آمریکائی و انگلیسی و آلمانی طرح کرده اند همان حرفهائی را میزنند که آنها در دهانشان گذاشته اند از مشکلات و نادرستی های صحبت میکنند که آدم خیال میکند این حرفها را دارد از دهان هنرمندان و روشنفکران غربی می شنود . از دردهائی می نالند و از مسائلی رنج میبرند و از مقولاتی صحبت میکنند که اصولاً در ایران بآن صورت واقعیت خارجی ندارد . اینان از درد خیالی و مسائل خیالی و رنج خیالی رنج میبرند و وقتی کسی در ذهن خودشان از مسائلی و جریانی موهوم و خیالی رنج ببرد معلوم است که حرفها و اداهائی مسخره و تهوع آور خواهد شد .

بجرات میگویم روشنفکرانی که درباره مصائب و مشکلات و خطرات « ماشینیس » مقاله و مطلب می نویسند و در ادبیات و هنر داد سخن میدهند و آثار هنری و کتابها و مقالات غربی را در این باره ترجمه میکنند اکثریت همین ماشینهای گاز و تیلی را بجای منابع بزرگه و قول آسا گرفته اند و اصرار دارند در مقدمه این ترجمه ها و در مقالات جداگانه با فراهم کردن زمینه های خیالی و واهی خواننده را در شرایط عینی و واقعی کتاب هر طور شده قرار دهند و این نوع مسائل و حرفها را بخورد او بدهند . اینان در مقدمه ترجمه ها و مقالات خود خواننده ایرانی را که مسائل غرب و حرفهای نویسنده گان و هنرمندان آن برایش وجود خارجی ندارد و بهیچ سودی برایش مطرح نیست متهم به نفهمی و بی شعوری و عدم ادراك مینمایند و با کمال وقاحت و بی شرمی میگویند روشنفکران و مردم ایران احق و نادانند و از هنر و مسائل فکری تازه چیزی نمی فهمند .

بطور کلی این روشنفکران اغلب کتابها و مقالاتی ترجمه میکنند و حرفهایی را مطرح مینمایند که خودشان هم از آن سر در نمی آورند و توجیه و تفسیرهایی از آنها میکنند که بجای حل مسأله آنرا بیشتر پیچیده تر و اسرار آمیز تر مینمایند و بعد هم میگویند که اهمیت بیسی از نویسندگان و هنرمندان غربی و کتابهایشان در همین است که آدمهای خیلی خیلی هنرمند و مفسران بزرگه و درجه اول هم در ادراك و شناخت آن دخیل مانند .

آقای شریعتی هم مثل سایرین تحت تأثیر همین تبلیغات و افکار انحرافی قرار گرفته و از ماشینیس بمنوان (ادبای کود و کر و خشن و منجمد و غول وحشی

یادمیکنند آقای شریعتی با تأبید و تبلیغ افکار انحرافی از جریانات انحرافی پیروی کرده و بدنبال آن راه می‌افتد. ایشان با تبلیغ و نشر اینگونه افکار انحرافی و غلط‌ذهن نسل جوان را بیش از پیش منحرف مینماید.

آقای شریعتی از کدام ماشینیسم، صحبت میکند؟ از کدام «غول وحشی» دانشجویان و مردم را میترساند؟

در تمام خراسان و کرمان و سیستان و بلوچستان ماشینیسم یعنی چند کارخانه قند شاید شما باور نکنید که در تمام سیستان و بلوچستان و حتی کرمان یک کارگاه ریختگری وجود ندارد و کارگاههای نجاری و آهنگری از انگشتان دست نجاور نمیکند.

حدود ۷۰ د. جمعیت ایران را روستائیان تشکیل می‌دهند که با وجود بسط کشاورزی مکانیزه در سالهای اخیر هنوز هم اکثراً با ابزار کشاورزی غیر ماشینی و با کار و زحمت زیاد از زمین بهره‌برداری می‌کنند.

و ۳۰ د. بقیه جمعیت ایران را شهر نشینانی تشکیل می‌دهند که با وجود رشد صنایع و ایجاد کارخانه‌های متعدد هم‌اکنون تعداد کثیری از آنها در کارگاههای کوچک دستی و مشاغل خورده بود و روزی مشغول کار می‌باشند.

در کشوری که صنایع محدود است به تعدادی کارخانه مصرفی و کارخانه ذوب آهنی با حداکثر حدود یک میلیون تن در دست ساختمان است از غول وحشی ماشینیسم صحبت بمیان آوردن ناشی از بی‌اطلاعی و دور بودن از واقعیت جامعه و سوء ظن است.

هر کسی که بهر عنوانی و بهر شکلی روشنفکران و مردم ما را با یک امر واهی یعنی غول وحشی ماشینیسم بترساند بدون حرف مفروض و خائن است و آب در آسیاب ارتجاع و استعمار میریزد.

آقای شریعتی میگوید «ماشینیسم» و «بوروکراسی» اروپا میداند که من چه میگویم هنوز ما این دوا را با آب کورو کر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی‌شناسیم!

در اینصورت شما که آقای شریعتی میدانید که در ایران هنوز از صنعت و ماشین بآن معنی اروپا خبری نیست پس چرا مردم را از غول وحشی ماشینیسم دچار دلهره و ترس میکنید؟

چه منظوری از این تعب و وحشت نسل جوان و مردم دارید؟

چرا مردم را با غول اروپا میترسانید؟

چرا میگوئید ماشینیسم غول وحشی و ارباب کورو کر انسان است؟

چرا جامعه متمدن را یکپارچه وحشی و جنایتکار و تمدن امروز را یکدست منحط و فاسد معرفی میکنید؟

جواب همه‌ی این چراها در نوشته‌های خود شما وجود دارد برای آنکه شما گذشته را دوست دارید. شما گذشته‌گرا هستید. با صنعت و رشد تکنیک در ایران مخالفید با علوم میانه‌ای ندارید تمدن جدید را منحط میدانید و انسان متمدن امروزی را فاسد و جانی لقب میدهید. شما معنویات و اخلاق را در گذشته جستجو میکنید و معتقدید با تمدن جدید معنویات و اخلاقیات و مذهب و همه چیز از بین میرود.

شما با این حرفها میخواهید جلو رشد صنایع و علوم را در ایران بگیرید و هر طور شده بی‌میل نبستید که چوب لای چرخ صنعتی شدن ایران بگذارید و تا آنجا که ممکن است حرکت جامعه را عقب بیاورید.

این سر و سداها و جار و جنجالی که روانشناسان و جامعه‌شناسان و هنرمندان و بطور کلی گروهی از روشنفکران غربی بر سر «ماشینیسم» راه انداخته‌اند بمنظور منحرف کردن روشنفکران و مردم ترقیخواه عیان است. بیماریهای روانی - فقر - بیکاری - استثمار - استعمار - فساد - جنایت - آدم‌کشی - جاسوسی و هزاران مشکلات و مصائب و مفاسد دیگر هیچکدام ناشی از ماشینیسم نمیشد تمام آنها مولود سیستم سرمایه‌داری و رژیمهای منحط و ارتجاعی است.

ما نباید حرفهایی را که گروهی از روزنامه‌نگاران - جامعه‌شناسان - اقتصاددانان - روانشناسان - هنرمندان و روشنفکران غربی تو دهانمان می‌گذارند بدون مطالعه و تفکر و بررسی صحت و سقم آن آنها را تکرار کنیم.

آنها کوشش دارند به مردم بقبولانند که تمامی بدبختیها - انحطاطها - مفاسد - رذائل اخلاقی - بدبها - زشتیها - جنگها - آدم‌کشیها ناشی از تکنیک و علوم است. آیا ما باید این حرفها را قبول کنیم؟

آنها میخواهند ظن مردم را از سیستم و رژیم سرمایه‌داری که مالک ماشین و اداره‌کننده و صاحب اختیار آن است منحرف نمایند آیا ما باید بپذیرش و ترویج این تفریات غلط و انحرافی بآنها کمک کنیم؟

آیا ما بجای روشن کردن اذهان و نشان دادن دشمن حقیقی و مسبب اصلی با تأیید آنها باید مردم را گمراه نمائیم.

۳۱- بعضی از امتیازات ماشین و علل حمایت از رشد نیروهای تولیدی

جوامع سرمایه‌داری غرب با تبلیغات وسیع و دامنه‌داری که به صورت‌های مختلف انجام می‌گیرد سعی دارند ماشین را بتوان مسبب و عامل فقر- استثمار، استعمار، بی‌کاری، بیماری، بحران‌های

اقتصادی و اجتماعی و تمامی ناراحتی‌ها و انحطاط‌ها و مشکلات معرفی نمایند. بینیم ماشین بواقع دارای چه خصائص و امتیازاتی است و چه نوع امکاناتی در اختیار انسان می‌گذارد و چه تغییراتی در زندگی ما بوجود می‌آورد.

الف - ماشین از رنج و زحمت انسان می‌کاهد.

ب - سطح تولید را به طرز شگفت‌انگیزی بالا می‌برد.

پ - سطح تولید را متنوع و هر روز صدها و هزارها نوع کالای جدید تولید می‌کند.

ج - ساعات کار را تقلیل می‌دهد.

ح - علوم و دانش بشری را رشد می‌دهد.

د - تمدن نوینی با خود می‌آورد.

و - موجب رشد فکری و بسط تمدن می‌گردد.

ز - سیستم‌های اجتماعی کهنه و افکار و عقاید ارتجاعی و خرافاتی را نفی می‌کند.

ر - امکانات بیشتری در اختیار طبقات و نیروهای نوین جامعه می‌گذارد.

ک - بهداشت عمومی را توسعه و تعمیم می‌دهد.

گ - آموزش و پرورش را اجباری و بسط و توسعه می‌دهد.

ل - تا حدود زیادی برای زن‌ها فعالیت اقتصادی و کارمساوی و مزد مساوی و حقوق اجتماعی و سیاسی مساوی با مردها فراهم می‌کند.

م - فرصت بیشتری برای آموزش‌های علمی و کارهای هنری و مطالعه و تفریح در اختیار انسان می‌گذارد.

فکر می‌کنم همین موارد اساسی برای پی‌بردن به اهمیت ماشین کافی باشد و متوجه باشیم که ماشین چه امکاناتی در اختیار ما می‌گذارد و چه تغییراتی در زندگی ما ایجاد می‌کند و چگونه زندگی را بطرف تکامل و رشد و ترقی و خیر و برکت سوق می‌دهد.

آقای شریعتی ضمن معرفی جامعه سرمایه‌داری بعنوان يك نظام وحشی

و مهیب اینطور مینویسد (آن کارگر بیچاره را ندیدید که چگونه در لابلای دنده‌های بیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرد، جان‌کند و له شد. او سبیل انسانیت این قرن بود و منظره‌پر بردگی هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر از گذشته در این عصر.)

آقای شریعتی در این‌جا هم ضمن دفاع از گذشته و تأیید نظام‌های اجتماعی کهنه جامعه سرمایه‌داری را يك امر کلی گرفته و بشدت بآن حمله می‌کند و با بدترین فحش‌ها آنرا توسیف مینماید.

آقای شریعتی بهلت گذشته‌گرایی و افکار ارتجاعی‌کوش دارد جامعه سرمایه‌داری را هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر و وحشی و مهیب معرفی نماید. ایشان میخواهند با ایجاد وحشت و ترساندن نسل جوان و مردم از این غول وحشی مانع صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری در ایران گردد.

۳۲- سرمایه‌داری نسبت به فتودالیزم يك مرحله تکاملی و ترقی است

برای شناخت صحیح و علمی نسبت به جامعه سرمایه‌داری لازم میدانم بعضی جنبه‌های این نظام اجتماعی را معرفی نمایم.

در خط سیر حرکت تکاملی جامعه سیستم سرمایه‌داری يك مرحله تاریخی است که با نفی فتودالیزم بجای آن در کشورهای مانند انگلستان - فرانسه - هلند - بلژیک - آلمان - ایتالیا و ... مستقر شده است.

بعد از تسلط استعمار بر کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکائی لاتین نحوه استقرار سرمایه‌داری در این کشورها بخواطر شرایط و احوال و شیوه‌های مبارزاتی جداگانه و بهلت تسلط استعمار و فتودالیزم با آنچه در اروپای غربی انجام گرفته متفاوت است.

بطور کلی استقرار جامعه سرمایه‌داری چه در غرب و چه در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره يك مرحله تاریخی نوین و يك گام بطرف ترقی و تکامل است. چرا سرمایه‌داری متمدن و متکامل است؟ برای آنکه در سیستم سرمایه‌داری:

۱ - نیروهای تولیدی بطرز غیرقابل تصوری رشد کرده است.

۲ - تولید بطرز شگفت‌انگیزی متنوع و هر روز افزایش می‌یابد.

۳ - رفاه نسبی و عمومی بیشتر شده است.

۴ - بیماری‌هایی مانند وبا - طاعون - مالاریا - آبله و ... تقریباً

خود را میگویم من در شرایط موجود با صنعتی شدن ایران واستقرار وتحکیم صنایع سنگین و رشد سرمایه داری بویژه سرمایه داری ملی کاملاً موافقم و آنرا گامی بجلو و درجهت ترقی و پیشرفت و پیروزی می بینم .

با توجه به جنبه های مثرقی و امتیازات و پیشرفتهای مهم و اساسی سرمایه داری نسبت به جوامع گذشته و آذادیهای مختلفی که طبقه کارگر در زمینه های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی کسب میکند بهتر پی میبریم که نظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه کارگری که در لایه های دنده های پیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرد چنان کند و له شد سبیل انسانیت این قرن بود و منظر بردگی هزاران بار خشن تر و دشت تر از گذشته در این عصر تا چه حدی بی اساس و مفرشانه و عاری از حقیقت است .

شما آقای شریعتی برده ای که از تمامی حقوق محروم است و زندگی اش بمراتب پائین تر و بدتر از يك حیوان قرار دارد چگونه با زندگی کارگر مقایسه میکنید و بعد هم میگوئید هزاران بار خشن تر و دشت تر از گذشته است .

مگر نمیدانید که برده دار حق داشت برده را بکشد، بسوزاند، کتک بزند، زندان کند و بفرشد .

مگر نمیدانید که برده حق ازدواج، حق فرزند، حق سکونت، حق تملك حتی بر جان خود را نداشت ؟

مگر نمیدانید که در دوره بردگی اصولاً استثمار و بیگاری مطرح نیست . برده تا جان و توانائی داشت میبایست آنقدر برای صاحبش کار کند تا ببرد ؟ در صورتیکه کارگر در جامعه سرمایه داری از تمام حقوقی که برده و رعیت محروم است بهره مند است و سرمایه دار فقط میتواند او را استثمار کند .

آقای شریعتی از « سنت » تعریف و برداشت تازه ای دارد . نظر ایشان در این باره علمی و صحیح است و از هر لحاظ با واقعیت منطبق میباشد و فکر میکنم هر کسی که با علوم آشنائی داشته باشد در

این مورد با ایشان توافق دارد . آقای شریعتی « سنت » را اینطور تعریف میکنند . (سنت یعنی چه ؟ سنت یعنی قوانین علمی که در متن انسان : در روانش، در فیزیولوژی و در متن جامعه : در روابطش و در مسیرش وجود دارد)

و (جامعه انسانی يك شئی خارجی طبیعی است دارای قوانین مشخص و مسلم) و (در نهاد خود جامعه این قوانین وجود دارد و ما باید آنرا کشف کنیم و طرز زندگی و کارمان را طبق آن قوانین تنظیم نماییم .

تا این جا حرفهای آقای شریعتی اصولی و درست است ولی بر رسیها و نتیجه گیریهای که بر تعریف « سنت » و « جامعه » انجام شده غلط و اشتباه است . چنانکه در مورد جبر و اختیار بر اساس روایت لاجبر و لا تفویض بل الامر بین الامرین نظرش را اینطور فرموده میکند امر بین الامرین « ناس » است .

وقتی در این مورد سؤال میشود پس ما مجبور خلق شده ایم ؟

جواب میدهد (تاحدی مجبوریم تاحدی مختاریم . مجبوریم چنانکه يك باغبان با گیاه شناس مجبور است برای اصلاح درختان و تربیت گلها از قوانین گیاه شناسی دقیقاً اطاعت کند ولی مختار است که باغش را هر طور که خواسته باشد بپاراید و هر گیاهی را که خواسته باشد غرس کند) (بنابراین از طرفی انسان در جامعه مختار است و از طرفی مجبور

باطاعت قوانین است و بعبارت دیگر یعنی : اختیار مفید . آزادی مشروط .) آقای شریعتی با قبول و تأیید قوانین جامعه و انسان و طبیعت تاحدودی نسبت بگذشتگان بدل مسأله جبر و اختیار نزدیک میشود ولی بین راه در میماند و از حل مسأله کاملاً دور میشود زیرا که گرایش های علمی و تأیید قوانین از جانب ایشان بمنظور حل يك واقعت از طریق علمی نیست بلکه میخواهد يك نظر غلط را بادت آوردهای علمی توجیه و تفسیر نماید بهمین جهت نمیتواند مسأله جبر و اختیار را بطرز علمی حل و فصل نماید .

برای روشن شدن مطلب بهتر است بحرفهای آقای شریعتی توجه فرمائید ایشان میگوید (باغبان مجبور است برای اصلاح و تربیت درختان و گلها از قوانین گیاه شناسی دقیقاً اطاعت کند) پس باغبان مجبور است از قوانین گیاه شناسی اطاعت کند .

(ولی مختار است که باغش را هر طور که خواسته باشد بپاراید و هر گیاهی را که خواسته باشد غرس کند) خوب وقتی باغبان مجبور است از قوانین گیاه شناسی اطاعت کند میتواند هر طور که خواسته باشد باغش را بپاراید و هر گیاهی را غرس کند . آیا باغبان مازندانی در شمال میتواند خرما - کاج - چو - قهوه و نیشکر غرس کند ؟ آیا در باغی که گنجایش ۵۰ درخت دارد میتواند ۵۰۰ درخت متفاوت

بکارده؛ آیا میتوان درختان و گیاهان باغ را هر طور که میخواهد بپارید یا اصلاح و تربیت کند؟

اگر از باغبان سؤال کنید جوابش منفی است و میگوید نه ولی اگر از آقای شریعتی سؤال کنید جوابش مثبت است و میگوید بلی.

اینطور که معلوم است باغبان در هر دو قسمت مجبور است ولی آقای شریعتی برای حل مسأله میگوید باغبان در قسمت اول مجبور است و در قسمت دوم مختار است چرا که مسأله باید یکطوری حل شود.

حال که صحبت در باره جبر و اختیار است بد نیست نظر ایشان را در باره جبر علمی بدانیم (در سالهای ۳۳-۳۴ در معرض خطر ناگزیرترین افکار گذشته و تولید کننده و اتحاد آذربایجان و فلسفی اروپای پحرانی قرار گرفته بودم و از نظر آثار شوم و مسموم کننده ای که بر روح من گذاشته بود سرنوشت جوانی را در کتاب تلبنده اثر پل بورژ دنبال میکردم که در اثر هجوم فکر گذشته جبر در فلسفه مادی که استاد فیلسوف بوی تلقین کرده بود زندگی شباه میبخشد و همه چیز حتی خویش را برایش بی معنی میکرد و روح و مغزش مسموم میشود و در پایان این شاگرد مکتب جبر مادی خود کشی میکند و در برابر چشمان استادش جان می سپارد.)

بواقع چگونه این جبر علمی را میتوان آنچنان غول بی شاخ و دم دانست که آقای شریعتی را اینگونه دچار وحشت و هراس و دلزدگی کرده است؟ بهتر است جوابش را از سیر حکمت در اروپا و مبانی فلسفه دکترین سیاسی نقل کنیم و بعد توضیحی بدهیم.

(این کیفیت را که هر امری بعلت امر دیگر - مقدم بر او واقع میشود و جز آن نمیتواند بشود بفرانسه Déterminisme میگویند یعنی وجوب ترتب معلول بر علت) از سیر حکمت در اروپا.

جبر علمی پایداش بر اصل علیت که مبانی علوم است استوار گردیده و به همین جهت موصوف به علمی شده است. بیان جبر علمی این است: علت های معین همیشه نتایج معین را حاصل می کنند (در مبانی فلسفه).

بنابر این جبر علمی یعنی اینکه:

۱ - هر معلولی علتی دارد.

۲ - علت مقدم بر معلول است.

۳ - بین علت و معلول یک رابطه علمی وجود دارد که بر روابط خود آن اشیاء مبتنی بوده و از قوانین ویژه خود پیروی میکند.

۴ - جبر علمی در جامعه و طبیعت و اندیشه انسان و بطور کلی در همه عالم هستی حاکم است.

۵ - جبر علمی در جامعه بصورت تغییر و تکامل دوره های تاریخی مشخص شده است. چنانکه بعد از دوره بردگی دوره فئودالیسم است.

برای آنکه خوانندگان از جبر علمی مثل آقای شریعتی دچار ترس و وحشت نشوند لازم میدانیم بعضی حرف های آقای دکتر را در همین زمینه بیاوریم. (جامعه انسانی یک شئی خارجی طبیعی است دارای قوانین مشخص و مسلم. انسان و جامعه مانند یک شئی طبیعی است در عالم طبیعت. همچون مجموعه شمس است که طبق قوانین مشخص جاذبه و قوانین دیگر هیئت و ماده زندگی میکند و تغییر مینماید و تحول و تکامل دارد. مراحل گوناگون تحولات تاریخی (مرحله بدویت - ایلی و دامداری - کشاورزی - فئودالیسم - بورژوازی و ...) یعنی هر مرحله ای به مرحله دیگر تحول پیدا میکند مانند فئودالیسم به بورژوازی. سادت و تفاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است) یعنی اعمال و صفات ذاتی علت است و سادت و تفاوت معلول.

لذا طبق حرف های خود آقای شریعتی:

۱ - جامعه و طبیعت و انسان دارای قوانین مشخص و مسلم است.

۲ - جامعه و طبیعت تغییر و تحول پیدا میکند.

۳ - در عالم هستی رابطه علت و معلولی تغییر جبر وجود دارد.

حال بینم مفاهیم جبر و اختیار بر چه مبانی و اصولی استوار است: اشیاء و پدیده های عالم هستی اهم از طبیعت و جامعه و اندیشه انسان دارای قوانین ویژه و مخصوص بخود میباشد. این اشیاء و پدیده ها، برای انسان قبل از شناسائی و ادراک روابط و قوانین آنها مسائل و مجهولات و ولی بعد از شناسائی و ادراک بمعلومات و دانش انسان تبدیل میشوند.

شناسائی و ادراک انسان از همان آغاز زندگی و در جریان کار اجتماعی، بمنظور بهتر کردن زندگی و برطرف کردن موانع و مشکلات و غلبه بر طبیعت شروع میشود و در جریان زندگی بسط و تکامل می یابد.

با وجودیکه انسان مسائل و مجهولات زیادی را در زمینه های مختلف

حل و کشف کرده است ولی هنوز بی نهایت مسائل و مجهولات در مقابل او قرار دارد .

انسان با ادراک روابط پدیده ها و استخراج قوانین آنها و حل مسائل و کشف مجهولات بتدریج بر طبیعت و جامعه مسلط میشود و متناسب با افزایش دانش و کاهش مجهولات تسلط بر آن هم بیشتر میگردد .

انسان در مقابل اشیاء و پدیده های مجهول و ناشناخته مجبور و بی اختیار است ولی برعکس در قبال پدیده های معلوم و شناخته شده مختار و آزاد است .

اگر عالم هستی را بدو بخش معلومات و مجهولات تقسیم کنیم ، مجهولات جبر است و معلومات اختیار و خط حرکت تکاملی زندگی انسان از جهل بدانش و از جبر یا اختیار است .

باین معنی که بیماری های مختلف و آفات گوناگون و حوادث و رخداد های طبیعی و بطور کلی پدیده ها و جریانات طبیعی و اجتماعی ناشناخته از جهات مختلف و بصورت گوناگون ، زندگی انسان را در طول تاریخ مورد حمله و خطرات کشنده و مرگ آوری قرار داده اند و انسان بدون هیچگونه اختیار و امکان مقابله و مبارزه جدی و قاطع مجبور بود تمامی مصائب و ناراحتی ها را تحمل نماید ولی با شناخت و دانشی که انسان نسبت بهر يك از مجهولات پیدا میکند دامنه اختیار و تسلط خود را بر مجهول سابق و بر طبیعت و جامعه گسترش میدهد بطوریکه امروز تقریباً اکثر مسائل و مجهولاتی که در گذشته موجب رنج و مرگ انسان میشد بمعلومات و دانش انسان تبدیل شده است و انسان از حیطه جبر ، قدم بر رزهای اختیار گذاشته است .

خلاصه میکنیم :

اشیاء و پدیده ها دارای روابط و قوانینی هستند .

انسان میتواند قوانین اشیاء را کشف و ادراک کند .

کشف قوانین و ادراک شیئی بمنزله معلومات و دانش انسان است .

اشیاء ناشناخته مجهولات انسان را تشکیل میدهند .

انسان در مقابل مجهولات مجبور است و در مقابل معلومات مختار .

و مسیر حرکت انسان بطرف دانش و اختیار و آزادی است .

۲۵- تقسیم مردم به طبقات يك واقعیت عینی است

در همین مبحث آقای شریعتی اینطور مینویسد :
(هرگونه تغییری خوب یا بد - منحصراً مطلقاً طبق سنت ثابت معینی است و گذشته از آن موتور تاریخ و عوامل اساسی حرکت در جامعه

و زمان ، ناس اند) ناس بمعنی توده Nass یعنی مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات ، امتیازات و تقسیم بندی های رایج . در اینجا مخاطب خواص و زبندگان ، نجبا و اشراف ، کارگران ، ابرمردان و باصلاح سن سیمون ، طبقه انسانهای شمش ، یا فلاسفه ، علماء ، زهاد و روحانیون و بطریق اولی : شرقیها ، غربیها ، نژاد سفید ، آریاییها یا بقول الکسیس کارل پاکسونان و از این قبیل تقسیم بندی های مصنوعی که مکتب های مختلف جامعه شناسی - سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و تاریخی بر آن بنیاد شده اند نیست) (و هرگونه تغییری معلول اراده ، امیال ، خوی و رفتار و اعمال و ناس است) .

آقای دکتر شریعتی میگوید عامل اساسی حرکت در جامعه ناس اند و ناس بمعنی توده یعنی مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات - امتیازات و تقسیم بندی های رایج و از تقسیم بندی های معمول و متداول بعنوان تقسیم بندی های مصنوعی یاد میکند . قبلاً بگویم که با بعضی تقسیم بندی های ذهنی و غیرواقعی که ساخته و پرداخته ذهن بعضی افراد است حرفی ندارم و از آن دفاع نمیکنم ولی از اینکه در مردم ، به طبقات و گروه های مختلف و امتیازات گوناگون تقسیم میشوند شک ندارم . چرا که اینگونه تقسیم بندی های صحیح و علمی ناشی از واقعیت و مبتنی بر واقعیت جامعه است .

بنا بر این حرف آقای شریعتی مبنی بر اینکه هر نوع تقسیم بندی و مصنوعی است و مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات و امتیازات اند غلط و خلاف واقعیت است .

بواقع چگونه ممکن است کسی تا این حد واقعیت را ندیده بگیرد و خودش را از واقعیات مسلم و ملموس کنار نگذارد . من در این باره به مکتب های مختلف جامعه شناسی - اقتصادی - سیاسی و . . . و شخصتهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی کاری ندارم فقط میخواهم که شما هم مثل من کمی بواقعیت موجود کشور خودمان ایران توجه بفرمائید تا حقیقت روشن گردد و غلط از صحیح شناخته شود .

بنا بر این وقتی میگوئیم مردم ایران، واژه مردم مفهومی است کلی که طبقات و اقشار مالك-زارع - سرمایه‌دار - کارگر - دهقانان و پیشه‌وران - کاسبکاران - روشنفکران، لایحه‌ها و ... را دربر میگیرد.

آیا طبقات ادب‌آباد و رعیت با هزاران سال زندگی و حیات يك واقعیت عینی نیستند.

آیا طبقه سرمایه‌دار و کارگر در جامعه بطور عینی و واقعی وجود دارند یا محصول ذهن فلان جامعه‌شناس یا مکتب اقتصادی و سیاسی میباشند؟ طبقه متوسط اعم از دهقانان - پیشه‌وران و کاسبکاران در جامعه وجود دارند یا نه؟ و روشنفکران که شامل معلمان - استادان - روزنامه نگاران - جامعه‌شناسان - مهندسان - پزشکان - ادبا و هنرمندان و ... میشوند در جامعه وجود دارند یا نه؟

تقسیم مردم به طبقات و اقشار مختلف بر اساس مشخصات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی قبل از آنکه از طرف مکتبهای سیاسی - اقتصادی و ... مورد استفاده و تحلیل قرار گیرد از جانب خود مردم انجام گرفته است. و افراد هر طبقه بدون هیچگونه اطلاعی از مکتبهای سیاسی مختلف و افکار و عقاید علما و فلاسفه کاملاً بموقعیت و وضعیت طبقاتی خود و اینکه جزو کدام طبقه میباشند آشنائی دارند. اگر درسیستم ادب‌آباد - رعیتی در هزاران ده و با دهها هزار رعیت در پادشاهیه طبقاتی آنها صحبت کنید همه بشما خواهند گفت ما رعیت هستیم محال است يك رعیت بشما بگوید من ادب‌آباد هستم و در دهاتی که خرده مالکی است اگر از کشاورزان در این باره سؤال کنید میگویند خرده مالک هستیم و آنهایی که بطور روز مزدی کار میکنند خود را مزدور معرفی میکنند.

طبقه ادب‌آباد - رعیت - خرده مالک - سرمایه‌دار - کارگر و ... برعکس نظر آقای شریعتی يك «تقسیم بندی مصنوعی» نیست يك واقعیت عینی است. و برخلاف عقیده آقای شریعتی «مردم - عاری از اشکال اجتماعی طبقات» معنی و مفهومی را نمی‌رساند و مردم که شامل طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است در جامعه وجود عینی و واقعی دارد و از اینکه مایخواهیم مردم را عاری از اشکال اجتماعی طبقات در ذهن خودمان در نظر بگیریم هیچگونه تغییری در موجودیت طبقات و واقعیت جامعه ایجاد نمیشود.

آقای شریعتی با حمله به متافیزیک و ذهن گرایی و تکرار واژه‌های علمی و صحبت از واقعیات ضمن آنکه ذهن خواننده را از تفکر متافیزیکی و ذهن - گرایی خود منحرف میکند در عین حال مهمترین و اساسی ترین شرکات را بر تفکر علمی و واقع گراییان وارد میآورد.

از طرفی همین آقای شریعتی که در این جاد مردم داری از اشکال اجتماعی طبقات در نظر میگیرد و میگوید «همه تقسیم بندیها مصنوعی است» خودش در چند صفحه قبل درباره ساختن طبقات اینطور مینویسد «تشکیل طبقات مختلف در يك جامعه یا معلول شرایط اقتصادی - سیاسی و شکل کار و بطور کلی عوامل مادی زندگی اجتماعی است و یا معلول عقاید مذهبی و قومی».

در همین مبحث از آقای شریعتی اینطور سؤال ۴۶- تز و آنتی تز و سنتر میشود (س- این که در دل هر جامعه‌ای شرایط ایجاد جامعه نوینی بوجود میآید آیا با تز و

آنتی تز و سنتر تطابق دارد؟

ج- کاملاً با آن تطبیق میکند اما بنظر من ممکن است در بعضی جهات در تشریحش اختلاف پیدا کند والا درمیش اختلافی ندارد. سه پایه دیالکتیک آهنگ بسیار کلی سرتاریخ را بیان میکند. اما اشتباهی که غالباً مارکسیستها در این باره مرتکب میشوند و موجب میشود که تجزیه و تحلیلشان از مسائل اجتماعی و تاریخی بر مبنای این سه پایه نادرست و سفسطه آمیز شود باین علت است که سه پایه دیالکتیک را میخواهند بر حوادث جزئی و بر زمان محدود در تاریخ با جامعه تطبیق دهند و این غیر ممکن است زیرا تنها مسیر کلی و عمومی تاریخ بشری و آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعه‌ها با این سه اصل قابل تبیین و توجیه است.

قبل از آنکه به نظر آقای شریعتی درباره شمول دیالکتیک و تحولات اجتماعی بپردازیم بهتر است با نظرات هگل در مورد دیالکتیک آشنا شویم. «هر مفهومی باید با نقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید و هر چیزی دورو دارد. تز - آنتی تز - سن تر قاعده ایست که هگل در استخراج همه معقولات بلکه در سیر همه موجودات عمومیت داده است. اصل یا مقابله و اثبات باقی باید همراه گردد تا امر کیی صورت پذیرد.

این چیز است و چیز دیگر نیست ولی نظر متقابلی که میان این چیز و

چیز دیگر هست میتواند تغییر یابد و چیز دیگر شود. و چیز با چیز دیگر نسبتی دارد که آن نسبت وجود و عدم است زیرا که یکی از آن دو وجودش عدم و نفی دیگری است. « نقل از سیر حکمت در اروپا ».

طبق نظر هگل « هر چیزی دورو دارد » اگر جامعه را یکی از این « هر چیز » در نظر بگیریم جامعه هم مثل هر چیز دیگر دورو دارد چنانکه در جامعه بردگی، برده داران و بردگان و در جامعه فئودالی ارباب و رعیت و در جامعه سرمایه داری سرمایه دار و کارگر دو روی این چیز یعنی جامعه هستند و آنطوریکه هگل میگوید « هر مفهومی باید با نقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید » لذا در هر یک از این جوامع نقیض آن با خودش همراه است چنانکه نقیض یابند برده داران - بردگان و نقیض ارباب - رعیت است و از وحدت و جمع این دو نقیض، مفهوم جامعه بردگی و فئودالی و سرمایه داری حاصل می آید.

هگل اینطور میگوید « این چیز است و چیز دیگر نیست ولی نظر متقابلی که میان این چیز و چیز دیگر هست میتواند تغییر یابد و چیز دیگر شود » باین معنی که جامعه بردگی و فئودالی و ... یک چیز است و بنظر میرسد که چیز دیگر یا جامعه دیگری نمیتواند باشد ولی در این چیزها یا جوامع علت وجود نقیض پانصدی که در درون خود چیز یا جامعه وجود دارد میتواند تغییر یابد و چیز دیگر شود. ضد یا نقیض برده داران، بردگانند و نقیض اربابان، رعایا هستند که بر اثر مبارزه و کشمکش آن دو جامعه تغییر می یابد و به جامعه دیگر تبدیل میشود.

و آنطوریکه هگل میگوید « چیز با چیز دیگر نسبتی دارد که آن نسبت وجود و عدم است زیرا که یکی از آن دو وجودش عدم و نفی دیگری است » باین معنی که وجود بردگان موجب نفی برده داران است و رعایا اربابان را نفی مینمایند و وقتی نفی انجام شد آن چیز یا جامعه نفی میشود همانطوریکه جامعه بردگی و فئودالی نفی گردید و از بین رفت.

حال ببینیم آقای شریعتی در این باره چه میگوید آقای شریعتی میگوید: (تنها مسیر کلی و عمومی تاریخ بشری و آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعهها با این معادل قابل تعبیر و توجیه است) اگر آقای شریعتی دیالکتیک را ناخذ آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعهها قبول داشته باشد لازم است طبق نظر هگل در هر چیز و هر جامعه ضد آنرا که با آن جمع است و موجب نفی آن

چیز یا جامعه میشود بپذیرد. و وقتی میگوید « تز و آنتی تز و سن تز سه پایه دیالکتیک آهنگ بسیار کلی سیر تاریخ را بیان میکنند » باید آنطوریکه هگل مشخص کرده است ایشان هم تز و آنتی تز را در یک سن تز روشن نمایند. از نظر هگل اگر بجای « چیز » جامعه را قرار دهیم، جامعه عبارتست از سن تز و دو طرف این سن تز یا جامعه را برده داران و بردگان یا ارباب و رعیت یا سرمایه دار و کارگر تشکیل میدهند که بر اساس نظر هگل برده داران میشوند تز و بردگان که نقیض و ضد آنها هستند میباشند آنتی تز و همینطور ارباب میشود تز و رعیت که نقیض و مقابل اوست می شود آنتی تز. که از جمع تز و آنتی تز سن تز بوجود می آید.

میخواهیم بدانیم آقای شریعتی که دیالکتیک را بر تحولات جوامع بشری شمول میدهند آیا برای هر جامعه دو طرف یا دو طبقه اصلی و مهم را قبول دارند ؟ آیا مثل هگل قبول دارند که وجود یکی موجب نفی دیگری است ؟ آیا تقابل و ضدیت دو طرف را می پذیرند ؟ آیا قبول میکنند که تغییر جامعه بر اساس همین ضدیت و تقابل دو طرف استوار است ؟ آیا تز و آنتی تز را همینطور میگوید که هگل گفته و عمومیت یافته است ادراک کرده اند و مورد استفاده قرار داده اند یا نه ؟ برداشت و استنباط دیگری از دیالکتیک هگل دارند.

مسائلی را که آقای شریعتی در همین مورد طرح و بررسی کرده اند سوالات بالا جواب میدهد. و بررسی نظریات ایشان نشان میدهد که آقای دکتر ادراک صحیح و درستی از منطق هگل ندارند و نمیدانم بچه دلیلی ایشان دیالکتیک را بطلان مورد استفاده قرار داده اند.

آقای شریعتی میگوید (هر گونه تغییری طبق سنت معینی است و گذشته از آن موتور تاریخ و عوامل اساسی حرکت جامعه و زمان ناس اند، ناس بمعنی توده، یعنی مردم، عاری از اشکال اجتماعی طبقات.)

بنظر ایشان مردم، عاری از اشکال اجتماعی طبقات موتور تاریخ اند اگر ما مردم را بطور یکدست و یکپارچه بدون طبقات و گروههای اجتماعی و اختلاف و کشمکش و مبارزه ای که بین آنها وجود دارد در نظر بگیریم بر چه مبانی و اساسی جوامع بشری تغییر و تکامل پیدا میکنند؟ اگر مردم را مفهومی یکدست در نظر بیاوریم با آنچه هگل میگوید « هر مفهومی باید با نقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید » و هر چیزی دورو دارد « تناقض پیدا میکند. اگر مردم را عاری از اشکال طبقات بدانیم با نظر هگل که میگوید هر چیز دو

دو دارد تطبیق نمیکند. اگر هر نوع طبقه‌بندی اجتماعی را «مصنوعی» بدانیم پس تر و آشتی تر بجهه معنی است؟ و بنظر آقای شریعتی در مفهوم مردم‌یادریك جامعه تر کدام است و آشتی تر کدام. و چگونه بریک مفهوم کلی و یکدست تر و آشتی تر رایج‌میرند. و اینکه میگوید (در دل هر جامعه‌ای شرایط ایجاد جامعه نوینی بوجود می‌آید) این شرایط ایجاد جامعه نوین چیست و شامل چه طبقات و نیروهائی میشود.

۲۷- نتایج بقاء يك
ثوری ارتجاعی و
غیر عملی است
آقای شریعتی در ادامه همین بحث مینویسد (تنازع بقاء اولاست است و ثانیاً مورد تکامل جامعه بشری) قبل از آنکه به بررسی و تحلیل نظریات آقای شریعتی در این باره بپردازیم لازم است با نظر و دلائل داروین در مورد «تنازع بقاء» آشنا شویم:

(هر موجود زنده طبیعتاً بحفظ و بقای وجود خود تمایل دارد و برای تأمین زندگی و فرار از مرگ نهایت درجه کوشش میکند نظر باینکه افزایش نامحدود جانوران و گیاهان باعث میگردد که غذا و مسکن برای همه یافته نشود و موانعی مردم سبب میشوند تعداد هر جاننداری کم گردد هر جاندار برای تحصیل غذا و مسکن و برای مقابله با ناسازگاری‌های محیط و فرار از انهدام، که هر لحظه بسودتی آنرا تهدید میکند بمبارزه با عوامل مخربه و انهدام رقبای خود میکوشد چنین منازعه وجدالی که از نتایج حتمی افزایش نامحدود جانداران است معمولاً در جانوران آشکارتر بوده و در گیاهان بظاهر مخفی است. این جنگ را داروین **تنازع بقاء** نام میگذارد). (هر جاننداری از آغاز حیات خود برای زنده ماندن و مقابله با رقبای و عوامل ناسازگار محیط، همواره با مرگ دست یگریبان است. بنظر داروین این کوشش دائم برای زنده ماندن یا تنازع بقاء در طبیعت عامل اصلی انتخاب جانوران و اجداد صفات ممتاز، برای بقا و تکثیر است. بمبادت دیگر نتیجه تنازع بقاء، انتخاب طبیعی یا بقای اصلح است) نقل از کتاب «داروینسم دکتر محمود بهزاد».

ثوری داروین درباره تغییر و تکامل جانوران و گیاهان در عمل اثبات شده و حقیقت آن از نظر علمی مورد تأیید است ولی تغییر و تحولات اجتماعی و کلا زندگی اجتماعی انسان با ثوری داروین قابل تبیین و شناخت نمیباشد. مبارزات و منازعات جانداران با مبارزات و جنگهایی که در جوامع انسان بوجود می‌یوندد از لحاظ علل و عوامل و نتایج آنها کاملاً با یکدیگر متفاوت است باین جهت ما

نمی‌توانیم تنازع بقاء را در مورد انسان و زندگی اجتماعی او شمول و عمومیت دهیم.

آیا علل و عواملی که موجب تنازع بقاء و انتخاب طبیعی یا بقا اصلح در بین جانداران میشود در مورد انسان و زندگی اجتماعی او صادق است یا نه؟
الف - از نظر داروین چون برای همه موجودات زنده زمین که بطور تصاعدی تولید و تکثیر میشوند غذا و مسکن یافت نمی‌شود آنها مجبورند برای بقای خود بجنگند و در معرض انهدام قرار گیرند.

آیا انسان هم مانند جانداران برای بقای خود با یکدیگر به نزاع و جنگ می‌پردازند؟

انسان موجودیست تولیدکننده درحالیکه حیوان فقط مصرف میکند. طبیعت غذای گیاهان و حیوانات را تهیه و آماده میکند و آنها از گیاهان و حیوانات موجود در طبیعت تغذیه میکنند و وقتی نسبت حیوانات از غذای موجود در طبیعت بیشتر شد، حیوانات برای دسترسی بقا و حفظ بقای خود هیچ راهی جز جنگ و انهدام خود ندارند. انسان برعکس جانداران دیگر درست است که زندگی - اش به طبیعت بستگی دارد ولی نوع بستگی انسان و حیوان کاملاً متفاوت است و هرچه بجلو بیائیم این وابستگی کمتر و محدودتر میگردد.

انسان با ارتباط با طبیعت و شناخت اشیاء و پدیده‌های طبیعی و کار تولیدی طبیعت را بخدمت خود گرفته است. انسان طبیعت را دگرگون نموده و آنچه در طبیعت هست بسود خود تغییر شکل داده است. انسان مثل حیوانات و گیاهان تکثیر نمیشود و اگر لازم باشد و آنجا که لازم است جلو ازدیاد نسل را گرفته است. تولیدات انسان به مراتب پیش از تولید نسل است. انسان بان نسبتی که حیوانات و گیاهان را بسود خود و برای تغذیه خویش و حیوانات و گیاهان دیگر تکثیر و تولید میکند کمتر و زیاد نمیشود.

سطح انواع تولیدات انسان امروز بقدری متنوع و زیاد است که حتی در مقایسه امسال با سال گذشته دچار تمجب و شگفتی میشویم. براساس این تفاوت‌های اساسی و بسیار مهم انسان نه تنها برای غذا و مسکن خود مسائدت حیوانات و گیاهان به تنازع و جنگ نپرداخته بلکه ضمن تأمین احتیاجات خود برای دهمایلیون جمعیت اضافی سالانه غذا و مسکن و حیوانات و گیاهان بقدر کافی

سطح تولید را بالا برده است .

ب- از نظر داروین هر جاندار برای تحصیل غذا و مسکن و برای مقابله با ناسازگاریهای محیط و قرار ازانهدام که هر لحظه او را بسورتی تهدید میکند بمبارزه با عوامل مخرب و انهدام رقبای خود میکوشد .

آیا ناسازگاریهای محیط و عوامل مخرب طبیعت زندگی انسان را هم مورد تهدید و مخاطره قرار میدهند ؟

زندگی گیاهان و حیوانات وابسته به طبیعت است و این وابستگی بحدی است که پیدایش و رشد و حفظ آنها بستگی کامل و همه جانبه به طبیعت دارد . بهمین جهت در اقالیم مختلف طبیعی گیاهان و حیوانات مختلفی وجود دارند و زندگی میکنند که با شرایط اقلیمی سازگار باشند .

برعکس انسان در حد جانداران دیگر به طبیعت وابسته نیست و طبیعت نه تنها بر انسان مسلط نیست بلکه انسان بر طبیعت مسلط است . انسان با شناخت و ادراک روابط و قوانین طبیعت آنرا بسود خود تغییر داده است و چهره طبیعت را بآنچه که وجود دارد بکلی عوض کرده است .

طبق نظر داروین گیاهان و حیوانات برای استفاده از طبیعت و بقاء خود مجبورند خود را تغییر دهند درحالیکه انسان برای استفاده از طبیعت و منطبق کردن آن با شرایط زندگی خود و برای بقاء خویش طبیعت را تغییر میدهد . بنا بر این در رابطه و مبارزه بین انسان و طبیعت ، انسان غالب است و طبیعت مغلوب ، آنچه تغییر میکند طبیعت است و آنکس که تغییر میدهد انسان است آنچه اصلاح میشود طبیعت است و آنکس که اصلاح میکند انسان است .

براین اساس اولاً تئوری تنازع بقاء و انتخاب طبیعی و بقاء اصلح در مورد انسان صادق نیست ثانیاً در تنازع بین انسان و طبیعت ، طبیعت مغلوب است و توسط انسان ، اصلاح و تغییر می یابد .

حال بینیم داروینست های اجتماعی بجه منظورهایی تنازع بقاء را برای تبیین و توجیه مسائل اجتماعی بکار برده اند .

فلاسفه و جامعه شناسان مرتجع بمنظور دفاع از استعمار و امپریالیسم و برتری نژادی و توجیه اختلافات طبقاتی و حمایت از حاکمیت اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم بمقاید داروین رنگ فلسفی و جامعه شناسی داده و از آن

برای منظورهایی خود استفاده کرده اند .

اما نمیدانم آقای دکتر شریعتی آگاهانه در صف این باسصلاح علما قرار گرفته است یا از روی بی اطلاعی از تنازع بقاء برای توجیه عقاید و منظورهایی خود کمک گرفته است .

منظور و مقصود و اصول عقاید فلاسفه و دانشمندانی که تنازع بقاء را در مورد انسان و زندگی اجتماعی او شمول و عمومیت داده اند بشرح زیر است :

۱- همانطوریکه جانداران به انواع و گروهها و دستها و نژادها و طبقات منقسم میگردد جامعه انسان هم به طبقات و اقشار و گروهها تقسیم میشود .

۲- همانطوریکه بین جانداران تنازع وجود دارد در جامعه هم تنازع بقاء امریست طبیعی و باید وجود داشته باشد .

۳- همانطوریکه در طبیعت حیوانات متکامل و قوی بر حیوانات ناقص و ضعیف حاکمند در جامعه هم طبقات قوی بر طبقات ضعیف باید متفوق و مسلط باشند .

۴- همانطوریکه در جهان طبیعت قوی ضعیف را بسود خود و برای بقای خود از بین میبرد در جامعه هم قوی میتواند به خاطر منافع و مصالح و بقای خود ضعیف را از میان بردارد .

۵- همانطوریکه در طبیعت قوی متکامل تر و بر ضعیف برتر است - در جامعه هم طبقات قوی و حاکم متکامل تر و بر طبقات ضعیف برتر و ارجحند .

۶- همانطوریکه در طبیعت نژاد برتر بر نژاد پست تر حاکم است در جامعه هم نژاد برتر وجود دارد و بر نژاد پست تر ارجح است .

۷- همانطوریکه در طبیعت تنازع موجب تکامل و بقای اصلح است در جامعه هم تنازع بین طبقات و گروههای اجتماعی موجب تکامل و بقای انسان اصلح است .

۸- همانطوریکه در طبیعت تنازع به خاطر غذا و مسکن انجام میگیرد در جامعه هم جنگها ناشی از کمبود غذا و مسکن است .

۹- همانطوریکه در طبیعت قوی و ممتاز ، میماند و ضعیف و ناقص میمیرد در جامعه هم انسانهای قوی و ممتاز میمانند و انسانهای ضعیف و ناقص میمیرند .

تنازع بقاء مخصوص طبیعت و درباره گیاهان و حیوانات صادق است . شمول تنازع بقاء بجامعه انسانی يك اندیشه و عمل از تجاعی و غیر علمی است و کسانی که بدون ادراک و در نظر گرفتن اختلافات و تمایزات کیفی حیوان و انسان و عالم حیوانی و جامعه انسانی تئوری تنازع بقاء را درباره جامعه بکار

میبینند دارای منظورهای انحرافی و ارتجاعی هستند و بدینوسیله با جایگزینی «تنازع بقاء» بجای «جنگ طبقاتی» میخواهند اختلافات طبقاتی و برتری طبقه حاکم و سرکوبی طبقات محکوم و نژاد پرستی را توجیه نمایند و افکار و مبارزه را از مسیر علمی و عینی منحرف کنند.

۲۸- جنگ معلول اختلافات طبقاتی است

تمامی جنگهایی که در جامعه به وقوع پیوسته معلول اختلافات طبقاتی است و جنگهایی که از طرف طبقه حاکم برای سرکوبی طبقات محکوم و غارت جامعههای دیگر تدارك میشود در پوششها و قالبهای دیگری عرضه گردیده است.

طبقه حاکم منظور توجیه جنگ و تأیید مردم و جلوگیری از شورشها منظور اصلی خود را در لابلای افکار و عقاید مذهبی - وطنی - نژادی و فکری مخفی میکنند. بطوریکه هنوز هم عدهای خوش پاور تحت تأثیر تبلیغات نیروهای جنگ افروز دچار سردرگمی میشوند و قادر نیستند ریشههای اقتصادی و طبقاتی جنگ را ادراك نمایند.

ایشان در همان مسیری حرکت میکنند و حرفهایی را تکرار میکنند و از نقطه نظرهایی دفاع مینمایند و مبنایی برای جنگ بدست میدهند که کاملاً با منظرها و خواستههای نیروهای ارتجاعی و جنگ افروزان منطبق است.

بنابراین هر نوع مبارزه و جنگ عقیدتی و فکری و مذهبی و نژادی دارای ریشههای اقتصادی و نوعی مبارزه طبقاتی است و از مصالح و منافع طبقات مختلف ناشی میشود.

«در جامعه متمدن جنگ معلول عوامل نظری و عملی پیچیده و متعددی است ولی مهمترین علت آن را باید در اختلافات طبقاتی جست. طبقه حاکم برای دفع طبقه محکوم جامعه خود و نیز برای تاراج جامعههای دیگر دست به جنگ میزند»^۱.

«طبقات اصلی هر کشور تولیدکنندگان و ناگزیر میانشان کشمکش و ستیز است»^۲.

«استعمارگران به آسیا و آفریقا حمله بردند و هر يك هرقدر از آن جاهاد که توانستند تصاحب کردند تا مورد استثمار و بهره کشی قرار دهند. پس از آنکه تمامی جهان بدین شکل میان دولتهای استعماری تقسیم گشت دیگر

جائی برای توسعه ایشان باقی نماند. در نتیجه این قدتهای امپریالیستی چشم به مستملکات یکدیگر دوختند و بهان هم افتادند و کوشیدند مستعمرات دیگران را از دستشان بگیرند».

«امپریالیستها و بورژوازی ایتالیا در انتظار آن بودند که سرزمینهای تازه ای را بشرف آورند و به بهره کشی استعماری بفتح خود پردازند و اوضاع اقتصادی داخل کشور را هم بهتر کنند. صاحبان بزرگ صنایع و طبقات بالای بورژوازی بطور کلی به هواداری و سرپرستی این گروههای جنگجو (فاشیست) پرداختند و در مبارزات ایشان برخندکارگران و سوسیالیستها بایشان کمک های مالی میدادند حتی حکومت هم نسبت بایشان با سهل انگاری رفتار میکرد زیرا میخواست قدرت حزب سوسیالیست را دهم بشکند»^۱.

حاج بینیم آقای شریعی جنگ را چگونه تبیین و تفسیر مینماید (مباح بودن جنگ برای تشفی غریزه خشم و انتقام مقول و ادامه تنازع بقا) جای تأسف است که آقای دکتر از ابتدائی ترین مسائل روانشناسی که در کلاس پنجم ابتدائی تدریس میشود بی اطلاع است و نمیداند که خشم يك حالت عاطفی و ۵٪ روانی است نه غریزه. از طرفی کسی که درباره دقیق ترین مسائل اجتماعی و تاریخی گفتگو میکند و در زمینههای مختلف مسائل اجتماعی اظهار نظر کرده است اگر آشنائی اولیه با این نوع مسائل داشت از واژههایی مثل «مباح» که فقط در مورد خاصی از مسائل فقهی بکار میرود در مسائل اجتماعی استفاده نمیکرد و اینگونه حرفهای بی سرتو نمیزد.

چون درباره جنگ و تنازع بقاء بطور مختصر قبلاً بحث شده است در این مورد فقط چند نکته را یادآوری میکنم:

- ۱- «خشم» غریزه نیست و چیزی بنام «خشم» وجود ندارد.
- ۲- از مشخصات و علائم خشم مقابله و ترمض و اقدامات غیر منطقی است از این جهت انسان در چنین وضعیت روانی اجباراً به پرخاش و منازعه متوسل میشود و حالت روانی انسان طود است که متوجه اعمال و رفتار و حرفهای خود نیست و بهیچوجه به واقف بد و ناگوار اقدامات خود نمی آید و بدین ترتیب انسان در حالت خشم به مقابله و ترمض دست میزند چگونه ممکن است پراش حکم صادر کنیم که جنگ کردن برای تشفی خشم تو مباح است یعنی بیمل خودت میتوانی ترمض کنی و بجنگی و میتوانی عقب نشینی کنی و با ماچ و بوسه قضیه را تمام نمائی.

۱- نقل از کتاب نگاهی بتاریخ جهان اثر جواهر لعل نهرو

۱- زمینه جامعه شناسی دکتر آریان پور
۲- سیاست ارسطو ترجمه حمید عنایت

۳ - خشم عمده و اساساً حالتی است فردی و کمتر اتفاق می افتد که يك طبقه و ملتی خشمگین شود مگر در شرایطی خاص و برای مدتی کوتاه و زود گذر در حالیکه جنگ امریست که از طرف يك طبقه و ملتی تدارک میشود و برای مدت طولانی که گاهی از چند ده سال هم (مانند جنگ ویتنام) تجاوز می نماید ادامه می یابد .

۴ - کدام طبقه و ملتی بخاطر تشفی غریزه خشم جنگ پرداخته که آقای شریعتی آنرا مباح میدانند ؟ در تمام تاریخ بشر حتی يك مورد هم نمیتوانید پیدا کنید که طبقه و ملتی برای تشفی غریزه خشم اقدام جنگ کرده باشد . طبق تئوری آقای شریعتی ریشه و علل غزوات حضرت رسول و جنگهای حضرت علی و حسین ناشی از خشم رسول اکرم و حضرت علی و حسین و عمر زمانی است که داخل کارزار بوده اند و جنگهای آزاد بخش مردم الجزایر و مردم ویتنام و دیگر ملت هایی که برای آزادی و استقلال خود جنگیده و می جنگند برای تشفی غریزه خشم است و جنگ بین الملل اول و دوم نیز همینطور . ۵ - جنگ دارای مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است و وقتی شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی برای جنگی فراهم شود جنگ آغاز خواهد شد از این جهت جنگ يك امر دستوری نیست که آقای شریعتی درباره آن حکم مباح یا حرام و حلال صادر نماید .

۶ - مسخره تر از همه واژه « مباح » است که يك حکم شرعی و فقهی است . باین معنی که بيك آدم خشمگین که گفتیم در چنین حالتی منوجه اقدامات غیر منطقی و پر خاشاکرانه و تعرضی خود نیست او را در جنگ مخیر میگذازد که جنگ کرده و نکردن فرقی نمیکند چرا که جنگ بنظر آقای دکتر مباح است .

۷ - (مباح بودن جنگ برای تشفی غریزه خشم و انتقام معقول و ادامه تنازع بقاء) انتقام معقول ضمن آنکه دارای يك روح صوفیانه است میتواند مستمسک وجه و عادلانه ای باشد . در جنگ طبقاتی و جنگهای ملی آزادی بخش و جنگهای امپریالیستی جهانی طرفین جنگ میخواهند انتقام بگیرند و هر طرف جنگ برای انتقام گرفتن از طرف دیگر باقتضای منافع و مصالح خود دلائل و موجهاتی ارائه میدهد . در این صورت انتقام کدام طرف حق طلبانه و صحیح است و انتقام معقول یعنی چه ؟ چگونه میشود انتقام را در قالب و شکل معقول در آورد ؟

۸ - وقتی صحبت از انتقام است آنهم انتقام معقول در اینصورت مباح بودن جنگ چه معنی میدهد ؟ چگونه میشود بملت ویتنام گفت از دشمنانتش

انتقام بگیرد و بعد بگوئیم سمی کنید این انتقام معقول باشد و آخر از همه اینکه اگر خواستید انتقام معقول بگیرید جنگ کردن مباح است . ۹ - اگر کسی کمی سواد فارسی داشته باشد نمیگوید « جنگ » برای ادامه تنازع بقاء .

۴۹ - مراحل مختلف تاریخی
آقای دکتر شریعتی درباره مراحل تاریخی اینطور اظهار نظر میکند (مراحل گوناگون تحولات و مرحله بدویت - مرحله ایللی و دامداری - مرحله

کشاورزی - مرحله تمدن فئودالیسم - بورژوازی و ...)
جای تأسف است که آقای شریعتی با آنهمه ادعای مطالعه اقتصادی - تاریخی و بورژوا جامعه شناسی ! فاقد اطلاعات اولیه و معمولی درباره بدیهی ترین مسائل اجتماعی میباشد .

اینگونه بی اطلاعی ها آنهم درباره مهمترین و اساسی ترین مسائل اجتماعی یعنی مراحل تحولات تاریخی خطائی است نابخشودنی و جبران ناپذیر . اینگونه اظهار نظرهای عامیانه که حاکی از بی خبری محض نویسنده است دانشجویان و خواننده را بانحراف و سردرگمی و سقوط میکشاند .

مگر کسی آقای شریعتی را مجبور کرده است از مسائلی که الفبای آنرا هم نمیداند حرف بزند ؟

مگر مجبور است باینگونه پرت و پلا گویی های فاضل مآبانه ذهن خواننده را با يك مشت چرت و پرت خسته و مسموم نماید ؟

بهر حال آقای دکتر فرق بین تولید و نظام اجتماعی را نمیداند و در ادراك ترتیب مراحل تاریخی ، هم نوع تولید و هم نظام اجتماعی را نمیتوان تاریخی نام میبرد .

برای روشن شدن مفهوم نظام اجتماعی ، نظام ادبای ربیعی یا فئودالیسم را مورد مطالعه و بررسی قرار میدهیم .

قبلاً گفتیم که رابطه تولیدی دواطلبی است که بین ادبای و رعیت برای استفاده از وسائل تولید بمنظور تولید کشاورزی و تقسیم محصول بر اساس ظلم و نسق ادبای ربیعی برقرار میگردد . باین معنی که ادبای که مالک عوامل کشاورزی (زمین - آب - بذر - گاو آهن) است این عوامل را در اختیار رعیت میگذارد مشروط بر اینکه طبق ظلم و نسق و عرف و عادت مرسوم محصول به نسبت ۵ عامل کشاورزی تقسیم شود . باین معنی که رعیت بعد از آنکه با نیروی کار خود و بوسیله عوامل کشاورزی محصولی حدود ۵۰۰ تن گندم تولید

کرد برای هر عامل يك سهم بارباب پرداخت نماید نتیجه آنکه چون غالباً ۴ عامل از آن ادباب است ۴۰۰ من گندم سهم ادباب است و ۱۰۰ من باقیمانده که سهم عامل پنجم، یعنی عامل کاردعیت است سهمی است که نصیب دعیت میشود. البته گاهی ممکن است دعیت غیر از عامل کار یکی از عوامل مانند بذریا گاو آهن را هم داشته باشد در اینصورت ۲۰۰ من از محصول سهم دعیت و ۳۰۰ من سهم ادباب است.

باین ترتیب رابطه تولیدی که بمنظور تولید محصولات کشاورزی و نحوه تقسیم محصول بر پایه عوامل کشاورزی بوجود میاید مبتنی بر نظامی است که شالوده اش عوامل کشاورزی است. این رابطه تولیدی را که بر این نظام مبتنی است نظام ادباب - دعیتی یا فئودالیزم یا رابطه ادباب - دعیتی میگویند. باین ترتیب متوجه میشویم که تولید کشاورزی با نظام ادباب - دعیتی کاملاً با یکدیگر متفاوتند چنانکه ممکن است تولید کشاورزی با سیستم ادباب - دعیتی انجام گیرد و ممکن است با سیستم سرمایه داری.

و همینطور آمریکا و شوروی هر دو از قدرتهای بزرگ صنعتی جهانند و بوسیله ماشین های فول آسا و تکنیک پیشرفته کالاهای مشابه تولید میکنند لذا آمریکا و شوروی از این لحاظ باهم تفاوتی ندارند آنچه آمریکا را از شوروی جدا میکند سیستمهای اجتماعی آنهاست. آمریکا دارای سیستم سرمایه داری است و شوروی سیستم سوسیالیستی.

بنابراین آنچه را مرحله تاریخی میگویند همین نظامهای اجتماعی است چنانکه میگوئیم نظام فئودالیزم - بورژوازی - سوسیالیسم.

حالا کاملاً پی میبریم که آقای شریعتی چگونه بین نوع تولید و نظام اجتماعی فرق نمیگذارد و بالاخره تلافی که بنام (مراحل گوناگون تحولات تاریخی مرحله بدویت - مرحله ایللی و دامداری - مرحله کشاورزی - مرحله تمدن - فئودالیزم - بورژوازی و ...) بهم میافد مرتکب چه انحرافات و گمراهیهای میگردد.

از طرفی چرت و پرت های آقای دکتر شریعتی همین جا تمام نمیشود.

۱- حرفهای آقای شریعتی را بخصوص در این قسمت نمیشود بحساب نقطه نظرهای غیر علمی و اشتباه گذاشت باین علت مجبوریم اظهار نظرهای ایشان را که هیچگونه مبانی و اساسی ندارد و از بسواد بی اطلاعی سرچشمه میگردد با مقایسه ما مانند چرت و پرت و پرت و پلا کوئی که تاحدودی همین واقعیت است بازگو نماییم. از این بابت از خواننده محترم عذر میخواهیم.

ایشان از مراحل گوناگون تحولات تاریخی نام میبرد این بدان معنی است که هر مرحله تاریخی بر مرحله بعدی تحول پیدا می کند و وقتی تحول را قبول کردیم بمنشی اینست که وقتی مرحله ای بر مرحله دیگر تحول پیدا کرد مرحله قبلی از بین میرود و همچنانکه مثلاً با تحول فئودالیزم سرمایه داری در فرانسه و انگلیس و ... فئودالیزم محو شد و از بین رفت و سرمایه داری جای مرحله قبلی را که فئودالیزم باشد گرفت.

حالا بار دیگر از این نظر بر مراحل گوناگون تحولات تاریخی آقای دکتر دقت کنید (مرحله بدویت - مرحله ایللی و دامداری - مرحله کشاورزی - مرحله تمدن - فئودالیزم - بورژوازی و ...) همانطوریکه ملاحظه میفرمائید مرحله تمدن به فئودالیزم تحول پیدا می کند و فئودالیزم به بورژوازی.

اسولاً مرحله ای بنام «مرحله تمدن» وجود خارجی ندارد و چنین مرحله ای نه در جامعه ای پیدایش یافته و نه بمنز کسی جز آقای شریعتی میتواند خلور کند. تا آنجا که واقعیتهای عینی جوامع مختلف نشان میدهد فئودالیزم به بورژوازی تحول یافته است همانطوریکه در فرانسه و انگلیس تحقق یافت و در بسیاری از کشورهای دیگر هم عملی گردیده است.

از این گذشته وقتی میگوئیم مرحله تمدن به مرحله فئودالیزم تحول و تبدیل میگردد معنی اش این است که با استقرار فئودالیزم مرحله تمدن محو و نابود میشود و بر این اساس در کشورهای که فئودالیزم - بورژوازی و سوسیالیسم مستقر است دیگر تمدنی وجود ندارد زیرا که مرحله تمدن قبل از مرحله فئودالیزم است و چون مرحله تمدن باین مرحله تحول یافته عملاً مرحله قبلی که تمدن باشد از بین رفته است.

نتیجه آنکه تمدن قبل از فئودالیزم است و با تحول مرحله تمدن به فئودالیزم تمدن اجباراً از بین رفته است.

و امروز در تمامی کشورهایی که مراحل بعد از تمدن یعنی فئودالیزم - بورژوازی و سوسیالیسم مستقر است تمدنی نمیتواند وجود داشته باشد.

از طرفی آقای شریعتی در مراحل تاریخی خویش «مرحله بردگی» را که مرحله مهمی از تاریخ زندگی بشر است در بست از قلم انداخته اند و اینطور که معلوم است ایشان با همه مطالعات عمیقی که در تاریخ دارند به چنین مرحله ای برخورد نکرده اند.

چون قبلاً درباره سیستم بردگی مطالبی آمده گفتگوی بیشتری در این باره لزومی ندارد ولی واقعاً جای تأسف است که آقای شریعتی با آن همه مطالعات

همه جاذبه و عمیقی که درباره تاریخ مصر - کلدان - آشور - بابل - ایران - روم - یونان - اروپا و تاریخ اسلام دارند چگونه بر روی بخش مهم و طولانی از تاریخ زندگی بشر خط قرمز کشیده‌اند و در مراحل تحولات تاریخی مرحله‌بردگی را کاملاً از تاریخ بشر حذف کرده‌اند .

این میثت و جلور کلی تحلیل و بررسی عقاید آقای شریعتی را با تقسیم بندی ایشان که ادامه بحث ترس - جهل - نفع است تمام میکنیم .

آقای شریعتی میگوید (ترس و طمع این دو عامل است که بشریت را به سه دسته تقسیم میکنند اول گروهی که دست به تجاوز و جنایت میزنند (برای طمع) دوم اقلیتی که از ترس با از طمع ایزاز و آلت فعل این گروه میشوند سوم اکثریتی که مورد تجاوز واقع میگردند و این هر سه « تیمپ » از نظر انسانی ساقطند و شایستگی کمال و ارتقاء به مراحل عالی انسانی و معنوی را فاقد -)

خوب توجه فرمائید بشریت را به سه دسته تقسیم میکند گروه اول متجاوز و جانی است گروه دوم آلت فعل است گروه سوم هم مورد تجاوز قرار میگیرد و هر سه گروه یعنی تمامی بشریت از نظر انسانی ساقطند و شایستگی کمال و ارتقاء به مراحل عالی انسانی و معنوی را فاقد .

طبق این تقسیم بندی خود آقای شریعتی هم در یکی از این سه گروه قرار میگیرد و چه خوب بود که خودشان گروهشان را معلوم میکردند ولی بنظر من بهتر است که خودشان را استثناء کنند تا در عالم بشریت برای نمونه هم که شده یک نفر انسان و شایسته کمال داشته باشیم .

پایان